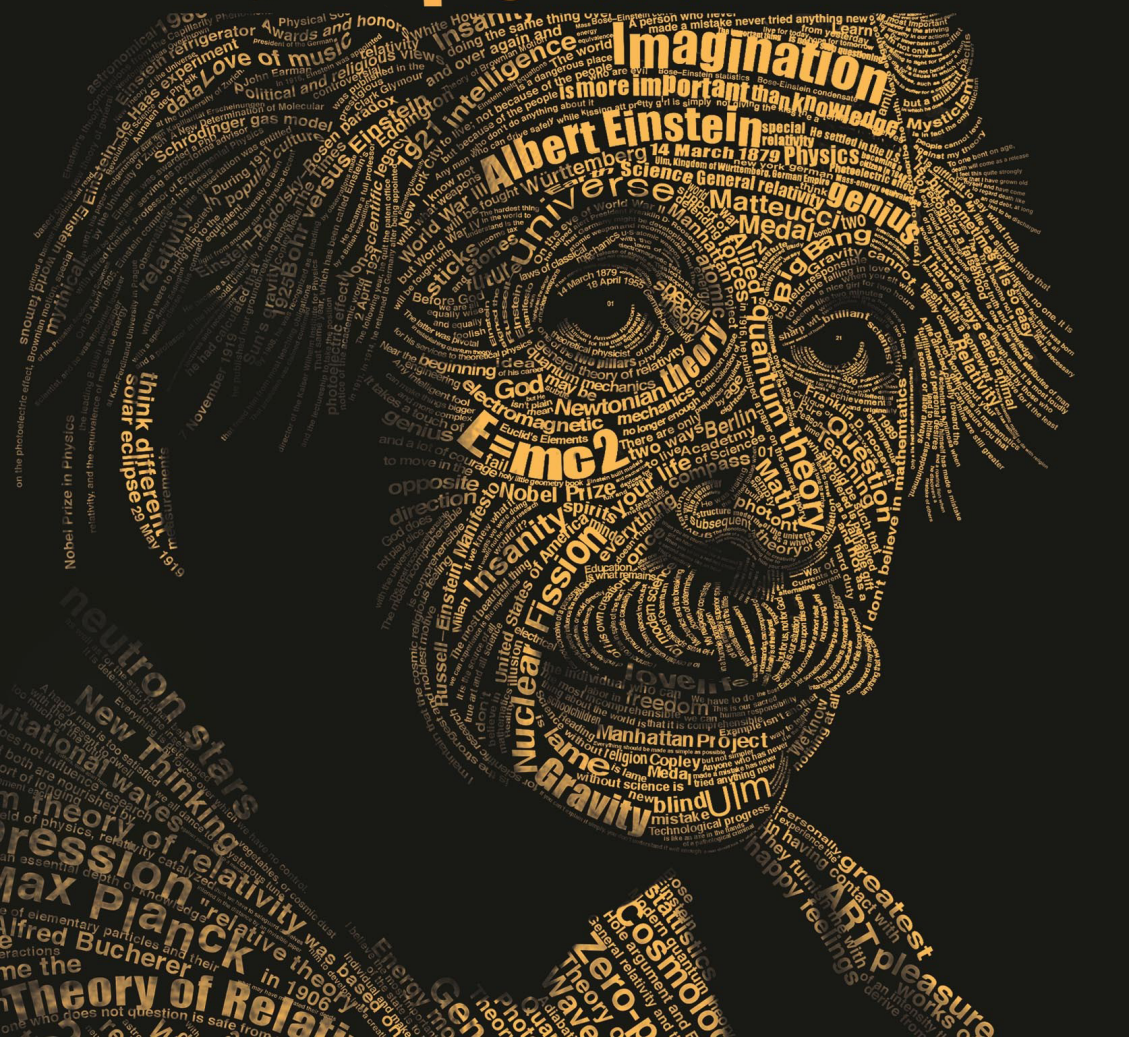


مچھا گئے

آلبرٹ انشتین

مے بیٹھ گئے



دنیا کی کہ من کتاب بنم



نویسنده

پروفیسور آلبرت اینشتین

دفتر اموال کتابخانه مرکزی طبرسی
شماره ثبت ۹۴۴۹

ترجمہ: فریدون سالانی

ناشر:



حق چاپ محفوظ و مخصوص به مؤسسه مطبوعاتی پیروز است

این کتاب بتاریخ تیر ماه ۱۳۴۲ در چاپخانه پیروز بطبع رسید.

فهرست مطالب

مقدمه نسخه اصلی کتاب
آلبرت اینشتاین

قسمت اول

۱۷	صفحه	۱ - معنی زندگی
۱۸	«	۲ - دنیائی که من می بینم
۲۳	«	۳ - راز بزرگ طبیعت
۲۴	«	۴ - آزادی عقیده (نظریه کامل)
۲۷	«	۵ - خوب و بد
۲۸	«	۶ - اجتماع و شخصیت
۳۳	«	۷ - خطاب بگور «ح . . لورنتز»
۳۴	«	۸ - فعالیت لورنتز بخاطر همکاری بین المللی
۳۷	«	۹ - بافتخارجشن هفتادمین سال تولد «آرنولد برلینر»
۴۱	«	۱۰ - پوپرلینکوس
۴۲	»	۱۱ - اعلام مرگ پروفیسور «م. کازنشتین»
۴۶	«	۱۲ - تبریک به دکتر «سلف» (وقتی بسمت استادانتخاب شد،
۴۷	«	۱۳ - ثروت
۴۹	«	۱۴ - فرهنگ و فرهنگی

۵۰	صفحه	۱۵ - بدانش آموزان ژاپن
۵۱	«	۱۶ - معلم ودانش آموز (خطاب باطفال)
۵۲	«	۱۷ - بهشت گمشده
۵۳	«	۱۸ - مذهب و علوم
۶۰	«	۱۹ - مذهبیت علوم
۶۱	«	۲۰ - علم بر لب پرتگاه
۶۳	»	۲۱ - فاشیسم وعلوم
۶۵	«	۲۲ - مصاحبه کنندگان
۶۷	«	۲۳ - تشکراز آمریکا
۶۹	«	۲۴ - افتتاح دوره دانشگاه در «دایویس»
۷۲	«	۲۵ - تبریک بیک نقاد
۷۲	«	۲۶ - سلام به : «جی. برناردشاو»
۷۳	«	۲۷ - من وامریکا
۷۹	«	۲۸ - پاسخ به زنان آمریکا

قسمت دوم

۸۱	«	۱ - سیاست و صلح طلبی
۸۲	«	۲ - مسئله صلح طلبی
۸۴	«	۳ - خطاب بمیتینگ دانشجویان که بخاطر خلع سلاح داده شد
۸۷	«	۴ - خدمت نظام اجباری
۸۸	«	۵ - آلمان وفرانسه
۸۹	«	۶ - حکمیت
۹۰	«	۷ - به : «زیگموند فروید»
۹۳	«	۸ - بین الملل علوم
۹۵	«	۹ - مؤسسه همکاری تربیتی وفرهنگی
۹۷	«	۱۰ - تودیع
۹۹	«	۱۱ - مسئله خلع سلاح
۱۰۲	«	۱۲ - کنفرانس خلع سلاح سال ۱۹۳۲

۱۱۱	صفحه	۱۳ - آمریکا و کنفرانس خلع سلاح
۱۱۴	«	۱۴ - صلحخواهی مثبت
۱۱۶	«	۱۵ - نامه بیکی از دوستداران صلح
۱۱۷	«	۱۶ - نامه‌ای بیکی از صلحخواهان
۱۱۸	«	۱۷ - نامه‌ای دیگر
۱۲۰	«	۱۸ - زن و جنک
۱۲۱	«	۱۹ - تفکراتی راجع به بحران اقتصادی جهان
۱۲۸	«	۲۰ - تربیت و خوشبختی
۱۳۰	«	۲۱ - تولید و قدرت خرید
۱۳۱	«	۲۲ - تولید و کار
۱۳۴	«	۲۳ - اقلیت‌ها
۱۳۵	«	۲۴ - ملاحظات در وضع کنونی اروپا
۱۳۶	«	۲۵ - وارثان قرون

قسمت سوم

۱۳۹	«	۱ - آلمان ۱۹۳۳ - بیانیه
۱۴۱	«	۲ - مکاتبه با دانشکده علوم پروس
۱۴۲	«	۳ - بدانشکده علوم پروس
۱۴۴	«	۴ - پاسخ دانشکده
۱۴۶	«	۵ - نامه به پروفیسور آلبرت اینشتین - لیدن
۱۴۷	«	۶ - بدانشکده علوم پروس برلین
۱۴۹	«	۷ - از دانشکده علوم «باویر» به پروفیسور «آلبرت اینشتین»
۱۵۰	«	۸ - بدانشکده علوم «باویر» مونیخ
۱۵۱	«	۹ - يك جواب از اینشتین

قسمت چهارم

۱۵۲	«	۱ - یهودیان - ایده آل یهودیان
۱۵۴	«	۲ - یهودی گری چیست ؟

۱۵۷	صفحه	۳ - جوان یهودی (جواب بیک پرسنده)
۱۵۸	«	۴ - خطاب بسازمان دهندگان فلسطین
۱۷۰	«	۵ - جامعه یهودی
۱۷۶	«	۶ - مجاهد فلسطین
۱۷۸	«	۷ - بازگشت یهودیان
۱۸۰	«	۸ - ضد یهود وجوان دانشجو
۱۸۱	«	۹ - نامه ای به پروفسوردکتر «هلپاخ»
۱۸۴	«	۱۰ - نامه ای بیک ازاراب
۱۸۶	«	۱۱ - مسیحیت و یهودیگری

مقدمه نسخه اصلی کتاب

این کتاب شامل همه مطالب عنوانها و خطابه‌ها و سخنرانی‌های آلبرت اینشتین نیست بلکه منتخبی از آنهاست بخاطر يك نتیجه مخصوص و معین ، یعنی نشان دادن قیافه واقعی این مرد .

امروز اینشتین علیرغم تمایل خود بگرداب هوسهای سیاسی و در جریان تاریخ معاصر کشیده شده است ، و در نتیجه اینمرد با مسایلی روبرو میشود که هه مردان بزرگ تاریخ با آنها مواجه میگردند ، ولی متأسفانه شخصیت و عقاید او بشکل مسخ شده‌ای بجهانیان نموده شده است .

علت اصلی انتشار این کتاب آنست که قبل از اینکه آن مطالب در ذهن مردم جای بگیرد ، این مرد را آنطور که هست بشناساند .
این مطالب در زمانهای مختلف توسط او برشته تحریر درآمده یا گفته شده است . مثلاً :

عنوان «بین الملل علوم» مربوط بسال ۱۹۲۲ - خطابه «اصول تحقیقات علمی» به سال ۱۹۲۳ - «نامه یکی از اعراب» بسال ۱۹۳۰ بوده که در محیط‌های متفاوت عنوان شده و معرف شخصیتی است که در پشت این اظهارات و صحنه‌ها قرار گرفته است .

آلبرت اینشتین طرفدار صلح و کمک مشترك همه افراد بشر بخاطر ایفای وظیفه بزرگ علمی انسان است .

این کتاب از تره‌های فوق دفاع میکند و سعی دارد تا هر کس را وادارد تا با دقت بیشتری بشخصیت اخلاقی و عقاید او بنگرد .



پروفسور آلبرت اینشتین

آلبرت اینشتین کیست؟

آقای د.ج. گوردان کاربدین» در معرفی از اینشتین حکایت میکنند که روزی يك روزنامه نویس آمریکائی از فیزیک دادن بزرگ عصر حاضر درخواست کرد تا فرضیه نسبیت را در يك جمله خلاصه کند . اینشتین جواب داد که اگر بخواهد این فرضیه را در کوتاه ترین شکل ممکن آن توضیح دهد سه روز وقت لازم خواهد شد . ولی بهتر بود اضافه کند که در آن حال چنانچه طرف آشنائی کامل و نزدیک با ریاضیات و فیزیک نداشته باشد، آن مختصر هم غیر قابل درك خواهد بود .

تئوری اینشتین برای اکثریت مردم کاملاً اسرار آمیز است . وضع آنها در قبال اینشتین مانند وضع **مارك تواین** است در برابر آن نویسنده ، که کتابی در علم ریاضی نوشته بود و **مارك** حتی يك جمله ساده از آنرا هم نتوانست درك کند .

اینشتین در دیده عموم از آن جهت بزرگ است که کشفیات انقلابی او قابل ترجمه بزبان عادی نیست .

اکنون ما با احترام آمیخته با ترسی در مقابل مردی
قرار میگیریم که افکار او در ارتفاع بسیار زیادی از روی
فهم ما حرکت میکند ، و موفقیت های او تنها بوسیله آن
عده انگشت شماری قابل تقویم و ارزیابی است که میتوانند
دنبال استدلال او را بگیرند و از آنها استنتاج نمایند.
ولی شخصیت او جنبه دیگری هم دارد . این جنبه
دیگر در نامه ها و خطابه ها و نوشته های تصادفی او که در
این کتاب فراهم آمده اند بخوبی از پرده بیرون می افتد .
این تیکه های جوربجور و قطعات مختلف ، يك شكل
موزائيك از اینشتین واقعی رسم می کنند . این پاره های
بظاهر ناتمام ، دو معنی کاملند و نظریات او راجع به
جنبه های پیشرفت عمومی ، فرهنگ ، صلح ، جنگ و
آزادی و دیگر مسائل مورد علاقه جهانی بیان مینماید ،
و روی هم رفته اینها ثابت میکنند که اینشتینی که بزبان
ما حرف میزند ، کوچک تر از اینشتین فرضیه نسبت
نیست ، اینشتین از دنیا و زندگی جز آزادی برای تعقیب
تحقیقات خود روی مکانیسم جهان هیچ نمیخواست.
طبیعت او از طبایع ساده ، مهربان ، کمیاب و عزیز -
الوجود بود . او نسبت ب ثروت و شهرت و همه چیزهایی
از این قبیل واقعاً بی اعتنا بود و همیشه هم اینطور ماند.
ولی در عین حال نه چنان مردی گوشه گیر بود که از تالامات
و جنبشهای جهان پیرامون خود بیخبر باشد او از سالها
پیش ، خود را ب زندگی فقیرانه ای عادت داده و هیچگاه
درد دفاع از ضعیف ، موقعیت خویش را در نظر نگرفت.
برای این انسان آرامش دوست ، هیچ چیز بدتر از
مشاهده عدم هماهنگی و نزاع در بین جوامع بشری نبود ،
چنانچه حس میکرد که حرف او یا نفوذ او قادر بحل
مسئله ای هست ، هرگز تردید بخود راه نمیدهد . بدون -

شك تاريخ كهنسال جهان چنين نابغه رياضى خودشناسى،
كه چون قهرمانان حقوق بشر، يك عمر بلا انقطاع كار
كرده باشد بخودكم ديده است .

آلبرت اينشتين بسال ۱۸۷۹ در «اولم» دنيا آمده،
چهار سال بيش نداشت، پدرش كه شاغل حرفه هاى
الكترو شيمى بود همونيك مهاجرت كرد و دوسال بعد
آلبرت كوچك به مدرسه رفت و در آنجا زير شرايط بسيار
مشكل و انضباطى تقريباً نظامى، بكار پرداخت، در
حالى كه همه كاتوليكيهاى آن مدرسه از اين بچه يهودى
ترسوكه با نقشه كار مى كرد احتراز مينمودند . اينها
عواملى بودند كه يك اثربايدار در روح او باقى گذاشت.
او از نقطه نظر معلمين، دانش آموزى غير رضايت بخش
بود كه استعداد يادگرفتن زبانهاى خارجه - تاريخ -
جغرافى و ديگر موضوعات ابتدائى را نداشت، علاقه
او بر رياضى در همان لحظات اول بيدار شد، ولى نه توسط
معلمين، بلكه بكمك و راهنمائى يكى از دانش آموزان
يهودى رشته شيمى، بنام «ماكس تلمبى» كه كتابى راجع
به ندهسه باو داد و با اين طريق او را در مسير افتخار آميزى
انداخت كه در سن چهارده سالگى هيچ كدام از معلمين به
پايش نميرسيدند . درست در همين سن شروع بخواندن
فلسفه كرد و بارها نظريات «كانت» و ديگر دانشمندان
متافيزيك را زير و رو نمود .

سوانح تجارتي، اينشتين را واداشت كه مسافرتى
به «ميلان» بكنند و با ينوسيله او بيك زندگى آزادتر و
روشن تر از آنچه در آلمان بود آشنا شد، گرچه لزوماً
اين تعطيلي کوتاه بود، ولى در همين چند ماه آزادى،
تهيه مقدمات را براى راه زندگى آغاز نمود . او با اخذ
پايان نامه در رشته رياضى از مدرسه عالى مونيخ كه بادر

دست داشتن آن حق ورود بدانشکده «پلی تکنیک»
 زوربخ را داشت در دنیای جدید گام نهاد. یکسال در
 فراگرفتن مطالبی از ریاضیات که خود از مطالعه آن‌ها
 غفلت کرده بود گذراند ولی یکمرتبه متوجه شدند که
 اینستین جوان، در دریای مطالعات علمی و فلسفی غرق
 شده و پیشرفتهای حیرت‌آوری نموده است. بعد از پنج
 سال تمام کار در پلی تکنیک، امیدوار بود که بعنوان
 دانشیار در آن دانشکده انتخاب شود، ولی متوجه شد
 که گفته‌های دوستانه استادان که این امید را در او بدار
 کرده بود، زیاد هم قابل اعتماد نیست.

پس از این مدت بابی میلی مدتی بدنبال کار گشت دوبار
 برای مدت کوتاهی از تدریس دست کشید، و بعد يك مقام
 ثابت در اداره انحصاری فواید عامه در برن بعنوان ممتحن
 احرار نمود گرچه کار جالبی نبود، ولی دو خوبی داشت،
 یکی استراحت کامل برای ذخیره نیرو، و دیگری
 آزاد گذاردن مغز و فکرش برای تفکر بر روی مطالبی
 که در آنوقت داشت بفرضیه نسبت شکل میداد، در
 ۱۹۰۵ اولین کتاب او راجع بفرضیه فوق در یکی از
 روزنامه‌های علمی سوئیس تحت عنوان :

«Annalen der physik» انتشار یافت. زوربخ

بیدار شد، چشم گشود و باین حقیقت نگریست که اکنون
 نابغه‌ای بصورت يك کارمند ساده اداره انحصارات ...
 دارد. بلافاصله او را بعنوان سخنگوی دانشگاه برگزیدند
 و چهار سال بعد یعنی سال ۱۹۰۹ بمقام استادی ارتقاء
 یافت.

پست بعدی او بسال ۱۹۱۱ استادی دانشگاه «پراگ»
 بود که مدت هیجده ماه طول کشید. بعد از آن بزوربخ
 باز گشت و پس از مدت کوتاهی یعنی در اوایل سال ۱۹۱۴

بعنوان استاد دانشگاه علوم پروس و استاد راهنمای فیزیک
نظری در مؤسسه «گیزرویلهم» برلین رفت .

جنگ بین الملل اول با اوج فعالیت اینشتین که
نمی‌توانست صلح طلبی پر حرارت خود را در برابر آن
پنهان دارد مصادف شد ، ولی این راهم درك كرد كه از
طریق ادامه مطالعات خود خدمت بزرگتری میتواند
بکند ، ولی حوادث بعدی چنان او را بجریان کشید که
در دنیا نه تنها بعنوان نماینده و نشانه صلح طلبی، بلکه
بنام مدافع سرسخت خلع سلاح و موجد اجتماع قوم
بنی اسرائیل معرفی شد .

برای چنین مردی با آن عقاید و نظریات که با پر-
شورترین صوت توسط او اظهار و توضیح شده‌اند. آلمان
نازی غیر قابل هضم بود . بسال ۱۹۳۳ اینشتین اعلامیه
معروف خود را که با این جمله : « تا زمانی که اختیار
من دست خودم است ، تنها در کشوری سکونت اختیار
می‌کنم که در آن آزادی عمل و تساوی حقوق فردی
در مقابل قانون اجرا شود.» شروع میشود ، صادر کرد
و پس از آن برای مدتی يك تبعیدی سرگردان بود و بعد
از اینکه دولت‌های اسپانیا - فرانسه - بریتانیا - از او
تقاضای پذیرفتن تابعیت کردند . بالاخره بعنوان استاد
ریاضی و فیزیک نظری . در دانشکده‌های «پرینستون»
در حالیکه از محیط و کار آزاد خود بسیار راضی و برای
همیشه از تراژدی جنگ و ظلم و تجاوز بیزار و نگران بود،
رحل اقامت افکند .

« دنیائی که من می بینم »

در شکل اصلی خود ، شامل مقالات اینشتین در خصوص فرضیه نسبیت و مطالب مربوط بآن است ، ولی به دلائلی که گذشت این مطالب از کتاب حاضر حذف شده اند و مقصود اصلی این کتاب شناساندن جنبه بشری شخصیت مسلط-ترین و استادترین فرد عصر حاضر است . بآنها که سوادى برای خواندن دارند .

قسمت اول

معنی زندگی

معنی زندگی بشری چیست؟ و یا معنی حیات اجتماعی بطور کلی کدام است؟

جواب قطعی باین سؤال بعهدۀ مذهب و مکتب مخصوصی است ولی اگر کسی پرسد که آیا طرح اینچنین سؤالی عقلانی است باید بگویم . یعنی جواب من اینست : « انسانی که زندگی و حیاط دیگران و حتی خودش را بیمعنی و واهی میداند نه تنها بدبختی بیش نیست ، بلکه صلاحیت زندگی هم ندارد . »

« دنیاائی که من می بینم »

ما موجودات فانی چه وضع و تکلیف خارق العاده ای در این جاداریم؟
 ما که همه برای مدت کوتاهی در این کهنه سرا مقیمیم ، گرچه گاهی
 این وضعیت و موقعیت ممتاز را از نزدیک حس میکنیم ، چرا هیچ از آن
 درك نمی نمائیم ؟ در صورتیکه فهم آن احتیاج بتعمق ندارد ، بهمین
 زندگی روزانه بنگرید . نه دور تر و نه عمیق تر ، محققاً درك خواهید کرد
 که ما بخاطر همنوعانمان زندگی میکنیم ، اول بخاطر آنها که شادیهی
 و خوشیهای ما به لبخند مسرت بخش و سلامت وجودشان پیونددارد ، و
 دیگر بخاطر آنهمه انسانهای ناشناس ؛ آنها که ماشخصاً معرفتی به حالشان
 نداریم و علیرغم این فراموشی ، مقدرات ما با پیوندهای محکمی به -
 سرنوشتشان بسته است . روزی چندین بار بخاطرم میگذرد که زندگی
 درونی و بیرونی ، ظاهری و باطنیم بکار همه انسانها ، یعنی آنها که
 هنوز راه میروند و آنها که خاك شده اند بستگی دارد ، حس میکنم که
 با تمام نیروی خودم باید بکوشم تا شاید دین عظیمی را که برگردن دارم
 و هر روز هم سنگین تر میشود ادا کنم ، روی این عقیده که بسختی و شدت
 تمام در برابر چشمانم ایستاده است و برای فرار از این دین کمر شکن ،
 هرچه بیشتر میکوشم تازند گیم بسادگی گراید ، ولی باز هم وحشت این
 حقیقت آزارم میدهد که هنوز مقدار غیر لازمی از کار انسانها را به خود
 اختصاص داده ام .

من اختلافات طبقاتی را برخلاف عدالت ، و حتی در آخرین تحلیل

متکی بزور میدانم ، و هه چنین می اندیشم که ساده زیستن هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی بفتح همه کس باشد .

من با آزادی بشری بمعنی فلسفی آن تا حدودی اعتقاد ندارم . من معتقدم که هر کس نه تنها بامر ضروریات خارجی ، بلکه زیر تسلط نیروی داخلی و خواهشهای معنوی خویش در تکا پوست . گفته شوپن هاور که : « شخص میتواند آنچه را که اراده کرده است انجام دهد ، ولی نمیتواند آنچه را که خواسته است کنترل کند . » از ایام جوانی الهام - بخش من بوده و در مقابل سختی های زندگی خودم ، و شاهدۀ بدبختی دیگران تسلی ام داده و در مقابله با حوادث ، صبور و شکیبایم نموده است . این احساس بطور رضایت بخشی ، سختی و شدت مسؤولیت را تسکین میدهد و نمیگذارد که با خود و دیگران آنقدر خشک و جدی کنار بیایم ، این احساس ، جهان بینی مخصوصی میبخشد که در سایۀ آن آدم قبل از خود رضایت و موافقت دیگران را در نظر می گیرد .

تحقیق در علت وجود شخص خود ، و یا معنی و مقصود آفرینش بطور کلی و از نظر عینی همیشه در نظر من کاوش و تحقیقی بی فایده بوده است . ولی با وجود این هر کس عقایدی دارد که جهت قضاوتها و کوششهایش را تعیین میکند باین معنی من هر گز خوشی و لذت را بعنوان هدف غائی حیات نشناخته و این اصل را به هدف يك گله خوك وحشی شبیه تر میدانم . عقایدی که راه مرا روشن کرد و همه وقت در مواجهد با مشکلات حیات ، دلیر از آنها بوده ام « حقیقت ، نیکوکاری و زیبایی » بوده اند . بدون

همکاری مردان هم فکر در پیشدستی بخاطر کشف مطالب و موادی که در میدان مبارزات هنری و تحقیقات علمی غیر قابل حل و حصول معرفی شده اند ، زیستن برایم خالی از همه چیز است .

مسایل عادی که کوششهای بشری را بخود جلب میکند ثروت - موفقیت های بیرونی - تجمل و همه چیزهایی از این قبیل در نظر من بسیار حقیر و بی مقدارند .

آنچه که من عدالت و مسئولیت اجتماعی مینامم ، باوارستگی کنونیم از تماس مستقیم با افراد و اجتماعات بسیار فرق دارد . من روش خود را مشخص و معلوم کرده ، هیچوقت بوطن و خانه و دوستان و حتی اقوام بلافصل قلباً و بتمام معنی تعلق نداشته ام ، و در مقابل این قیود هیچگاه حس سرکش استقلال طلبیم بخاطر بر کنار بودن از هیاهوی جهان نمرده ، و روز بروز در تزیاید است .

کسی که بشدت بیدار و واقف بمحدودیت امکانات ایجاد تفاهم مشترك و همدردی بین ابناء بشر است . گرچه بدون شك چیزی از خوش قلبی و خوش بینی را ازدست میدهد ، ولی از طرفی دیگر بتمام معنی از عقاید و قضاوتها و عادات همکارانش مستقل است و به آسانی از وسوسه دیگران برای اینکه کارهای خود را بروی آنچنان پایه های ناستواری بنا کند سر باز میزند .

ایده آل سیاسی من دمکراسی است ، بخواهید ، تاهر کس فقط بعنوان يك فرد محترم باشد ، نگذارید که کسی تاحد يك بت پرستیده شود .

من خودم دچار این سرنوشت طعنه آمیز و مسخره مانند شده‌ام که دوستانم مرا مورد تحسین و احترام مفرط بدون هیچگونه تقصیر و استحقاقی قرار داده‌اند. علت آن چیست؟ آیا غیر از این است که اینان از فهم یکی دومی مسئله‌ای که من با این تن ناتوان در اثر کار مداوم و توان فرسایم، حل کرده‌ام عاجزند؟ و آیا آرزوی آنها جز فهم عقاید من چیز دیگری هست؟ ولی این قلیل هم برای عده کثیری از آنها غیر قابل حصول است.

انجام پیروزمندانۀ هر تعهد و نقشه مشکل، راهبر و مسئول می‌خواهد، این عقیده من است، ولی آنکه میباید هدایت شود پسندیده است که در انتخاب هادی، آزاد باشد.

بعقیده من حکومت استبدادی و حکومت‌هایی که قدرت را در دست یک نفر تمرکز میدهد بزودی فاسد شده، از حیثیت و اعتبار می‌افتد. چون زور و قدرت همیشه افراد پست و فاسد اجتماع را بخود جلب میکند، می‌پندارم که این قانونی تغییر ناپذیر باشد که پیروزی نوابغ، خودسری و استبداد جهان، همیشه بدست اراذل و اوباش بوده است، بهمین دلیل من با تمام قوا مخالف اینچنین سیستم‌هایی بوده‌ام که میتوان دو نمونه آنرا یکی در ایتالیا (زمان موسیلینی) و دیگری را در روسیه دید. فتور و بی اعتباری که امروز حکومت دمکراسی اروپا دچار آن شده است نتیجه خود دمکراسی نیست، بلکه نتیجه مستقیم عدم ثبات قسمتی از دولت‌ها و عدم اصالت سیستم انتخاباتی آن سامان است. معتقدم که حکومت

ايالت متحدهٔ امريكا از نظر انتخابات يك شكل منطقي را يافته باشد .
 زيرا آنها يك رئيس جمهور مسئول دارند كه براي مدت نسبتاً طولاني
 و كافي انتخاب ميشود و براي اينكه واقعاً مسئول تمام جريانهاي نامناسب
 باشد، اقتدارات كافي هم در اختيارش گذاشته اند ، از طرف ديگر چيزي كه
 من بي اندازه بآن ارج ميگذارم . آمادگي وسيع و همه جانبه ايست كه
 حكومت و دستگاههاي آن براي رفع خطر از فرد ، در مقابل بيماري يا
 احتياج است .

گر انبها ترين چيز در چشم انداز زندگي بشري از نظر من
 دولت نيست ، بلكه انسانهاي خلاق و باشخصيتند كه هنگام جهل
 و بيحسي اجتماع ، مظهر بزرگترين تغييرات و منبع پركت ترين
 الهامات مي شوند .

اين بحث مر ابياد بد ترين زائدهٔ اجتماعي بشر ، يعني سيستم نظامي-
 گري انداخت . بنظر من :

مرديكه از رژه رفتن در داخل يك قطار انسان ، بفرمان كذائي دستهٔ
 موزيك لذت ببرد ، آدم خيلي حقيري است . مغز بزرگ انساني را اشتباهاً با و
 داده اند ، براي اوستون فقرات و مغز تيره بس بود كه فرامين را به اعضايش
 منتقل كند . بايد با اين آفت تمدن با جميع امكانات خاتمه داده شود .
 آه ، كه چه جسارتها ، بيرحميها و شقاوتها و چه بيماري
 هاي جنون آميزي زير عنوان ميهن پرستي ب مردم تحميل ميكنند .
 جنك بنظر من وسيلهٔ عبرت انگيزي است و من بهتر بود قطعه قطعه

میشدم تادر این کار نفرت آور شرکت نداشته باشم . با وجود این علیرغم همهٔ نفرتم ، معتقدم جنك كه میبایست سالها پیش رخت از جهان بر گرفته باشد ، سابقاً معنی ملی و صحیحی داشته و مانند این عصر در خدمت علائق تجار تی و سیاسی در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات بخاطر آن تبلیغ نمیشده و چنین به فساد و تباهی کشیده نشده بوده است .

راز بزرگ طبیعت

ساده ترین چیزیکه مشاهده میکنم رازی در بردارد . این گهوارهٔ همهٔ علوم و هنرهای واقعی بشر است . کسی که اینرا نمیداند و در برابر این راز بزرگ باعجاب و تحیر نایستاده . مرده ایست ، شمع است خاموش . مشاهدهٔ این راز بزرگ و عشق باطلاع از آن بود ، گرچه آمیخته با ترس ، که همهٔ ادیان را بوجود آورد . علم بوجود اشیائی که ما نمیتوانیم در آنها نفوذ کنیم ، تظاهر و تجلیات چهرهٔ حقیقی اشیاء و علت العلل تشعشات ذات آنها که تنها با ساده ترین صورت و ابتدائی ترین منظر بعقل استدلال ما میجنگند . این احساس عمیق و این هیجان بزرگ موجد مذهب و احساس مذهبی است . باین معنی و ... تنها باین معنی من يك شخص مذهبی و متعصبم . عقل من و درك من قاصر از فهم آن

خدائی است که پاداش و جزاء بمخلوقات خود میدهد و از آن نوع اختیاراتی دارد که مادر خود سراغ داریم . زندگی پس از مرگ از آن چیزهایی است که فوق تصور و فهم من است و خودم هم چنین آرزوئی ندارم که روحم پس از مرگ و نابودی جسمم ، در جهان پرسیه زند . و می انگارم که این احساس و عقیده ناشی از ترس یا خود خواهی پوچ ارواح زبون باشد .

برای من راز بزرگ ابدیت حیات ، و اطلاعی جزئی از چگونگی تعالی عجیب و واقعیت ، بس است ، و کوشش صادقانه برای فهم علت ایجاد و خودنمایی پدیده پدیده‌هایی که بدون شك آنقدر که مینمایند ساده و عبث نیستند ، کافی است .

از یک سخنرانی درباره اخراج پروفور گامبل

آزادی عقیده (نظریه گامبل)

کرسی دردناکها بسیار است ، ولی کواستادان دانشمند و توانا کم .. سالن‌های وضع و خطابه بیشمار وجود دارد ، ولی دانشجویانی که واقعاً تشنه حق و عدالت باشند معدودند . خوان نعم طبیعت ، باسراف بیکران گسترده شده ، و طبیعت بادست خود بذرمیکارد ، ولی چه درو میکند؟

هیچ ! ولی بندرت کسی را در آن راه میدهند تا از این خزاین بهره بگیرد .

همه اینرا میدانیم ، دیگر از کی شکایت بکنیم و برای چه کسی بگوئیم !! آیا همیشه اینطور نبوده و همیشه هم اینطور نخواهد ماند؟
 محققاً ، ولی بشر باید بخواند و بجوید تا در گنجینه های طبیعت برویش گشاده گردد ، درك صحيح روح زمان در نتیجه ثمره کار يك نسل ، بی اندازه مؤثر است و عبارت دیگر هر عصر اقتضائی دارد که لازم است بر طبق آن عمل شود . روح زمان یا اقتضای عصر ، حالت خاصی از طرز تفکر طبقه مخصوصی است که از فردی بفرد دیگر سرایت میکند و بزودی نتیجه آن در مشی عمومی اجتماع تظاهر مینماید . هر فرد از ما باید سهم خود در شکل دادن باین روح کمک کند .

برای نمونه روحی را که صدسال پیش جوانان دانشگاهی مارا بهیجان وامیداشت ، با آنچه که امروز حکم فرمائی دارد مقایسه کنید ، مذهب آنها شکل مخصوصی داشته که برای بهتر ساختن زندگی خانواده بشر میکوشیده اند . احترام بعقاید صحيح ، و آزادی عقیده و مذهب آنها بود که شاعران و نویسندگان ما بخاطر آن زیسته و جنگیده اند . در آن روزها مردان ما برای ایجاد يك جامعه بزرگ که ژرمن نامیده میشد کار میکردند . این مردان ، دانشجویان و استادان ، معلمین و شاگردان بودند که این ایده آل را جان داده و زنده نگه میداشتند . امروز هم جنبشی و تحرکی بطرف ترقیات ، و پیشرفتهای اجتماعی بسوی آزادی

عقیده، و آزاد فکر بسوی يك اجتماع بزرگتر سیاسی که جامعه اروپا
 نامیده میشود وجود دارد، ولی نه بآن شکل، زیرا در اینجادیگر دانشجویان
 دانشگاههای مامثل استادان شان دست از کار کشیده و برای حفظ و تجلیل
 امیدها و عقاید مملت يك قدم بر نمیدارند، هر کس دیگری غیر از من،
 بزمان مادت کند، با برودت تمام باین حقیقت اعتراف خواهد کرد.
 ما امروز برای رسیدگی بوضع حاضر خود انجمن میکنیم و محرك
 ما در این راه «نظریه کامل» است. این رسول عدالت درباره جنایات
 کفاره نشده سیاست و خرابیهای بی تعمیر مانده صنعت، بحث کرده و
 درستودن رشادت و مردانگی واقعی داد سخن داده است. او با انتشار کتابش
 خدمتی بی نظیر با اجتماع کرد، آری این همان شخصی است که امروز
 دانشجویان وعده زیادی از همکاران دانشگاهش سعی دارند که او را
 از دانشگاه اخراج کنند.

نباید گذاشت تندی و خشونت سیاست تا این حد جلورود!

مطمئنم که هر کس دیگری کتاب این شخص محترم را بخواند همان
 ایده را از آن خواهد گرفت که من گرفتم. اگر مدعی ساختن يك
 اجتماع سالم و مترقی هستیم مردانی نظیر او بدون شك مورد احتیاج اند.
 بگذارید هر کس بر وفق رأی و فکر و آرزو و مطالعات و
 معلومات خود قضاوت کند، نه طوطی صفت بازگوی گفته
 دیگران شود.

اگر این عمل صورت حقیقت بخود گیرد «نظریه کامل» بعد از
 مختصر تهذیب و اصلاحی بخوبی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

این عقیده در اصل صحیح است که فقط آنها باید بیش از همه مورد لطف اجتماع باشند، که در پیشبرد زندگی بشر بیش از همه سهم دارند، ولی اگر کسی خواست بداند که همین ها، همین بهترین خادمین اجتماع از چه نوعند، گمان نمیکنم با مشکلات کوچکی روبرو شود. در وضع رهبران سیاسی و حتی مذهبی غورو بررسی این موضوع که آیا کفه خوبی ها و بدی های آنها کدامیک میچربد تحقیقی بسیار مشکوک است. بهمین دلیل من جداً معتقدم که تنها اشخاصی بنوع بشر بهتر و بیشتر خدمت میکنند که اجتماعی را بطور غیر مستقیم ترقی داده و راهبری نمایند، یعنی راهی پیش پایشان بگذارند که مآلاً آنها را بسر منزل مقصود برساند. اینکار، کار پر ارج هنرمندان بزرگ است، دانشمندان و محققین در این میان سهم کمتری دارند. برای اینکه درست مطمئن بشویم باید گفت که این محصول تحقیقات علمی نیست که بشر را پیش میبرد، و طبیعت او را ارضاء میکند، بلکه آن تحرکی مقدس و محترم است که مردم را و امیدارد تا بکارهای فکری بگروند و یا آنرا درك نمایند، حال خواه این کارهای فکری الهامی باشند یا ابداعی، در هر صورت کار سازنده، کار تحریک اجتماع است که بدست و مغز توانای هنرمندان بسته است. و من مطمئنم که تقویم ارزش «تلمود»^(۱)

۱- تلمود، قسمتی از کتاب مقدس یهودیان است. مترجم

هم از جنبه روحانیش اگر برای مثل هم باشد بسیار بیمعنی است .
 ارزش واقعی هستی بشر مقدماً بمقیاس واحساسی بستگی
 دارد که بتوسط آن از دام خودپرستی رسته است . و به پیروی از آن ،
 از قید ما و هن آزاد شده باشد .

اجتماع و شخصیت

هنگامیکه زندگی و کوشش های خود را برای گذران مورد معاینه
 و بررسی قرار میدهیم بزودی خواهیم دریافت که تقریباً تمام اعمال و
 امیدها و آرزوهای ما مستقیماً بوجود انسانهای دیگر بسته است می بینیم
 که تمام طبیعت و زندگی ما بحیوانات اجتماعی شبیه است . غذائی
 میخوریم که دیگران تهیه دیده اند ، لباسی می پوشیم که دیگران ساخته ،
 و در بنائی ساکنیم که خشت خشت آنها افراد دیگری بر روی هم قرار
 داده اند . بزرگترین قسمت معلومات و عقاید ما توسط زبانی که دیگران
 آفریده اند بر ما مکشوف و معلوم گردیده است . بدون زبان و سخن ،
 گنجایش گنجینه ذهن و عقل ما چقدر فقیر خواهد بود !! برای اینکه
 این موضوع را بخوبی تصویر کنیم لحظه ای بزندگی عالی ترین حیوانات
 بنگرید ، آنوقت مجبور خواهیم بود اعتراف کنیم که امتیازات ما بر
 دیگر حیوانات مدیون و مرهون طبیعت اجتماعی ما و زائیده چهار دیوار

این شهرها و اجتماعات بزرگ است .

فرد ، اگر روز تولد ، دور از هر نوع اجتماع و تمدنی باشد ، چنان دور از هر نوع رشد و نمو مغزی خواهد ماند و چنان رفتار و اعمالش بجانوران وحشی شباهت خواهد یافت که فکر از تصور آن وحشت می کند .

این حقیقت وجود فرد بمعنی اخص و واقعی و در حال فردیت اوست .

جز این هر نوع پدیده و نمود دیگری در وجود و حرکات و سکنات و فضایل فرد بچشم بخورد ! مدیون تمام اجتماع ، و محیط اجتماعی است و فضیلت او از آن نظر است که عضو جامعه بزرگ بشری است .
جامعه ای که جنبه های مادی و معنوی وجودش را از گهواره تا گور هدایت میکند .

ارزش يك فرد در اجتماع آنقدر است که عقیده و افکار و عملش

زندگی افراد دیگر را بسوی تعالی و ترقی راهبری می نماید .

ما که فردی را خوب یا بد می نامیم ، مقیاس و معیار ما جز این نوع قضاوت چیز دیگری نمیتواند باشد ، گو که در اولین نگاه چنین مینماید که ملاک سنجش ما کاملاً با امتیازات اجتماعی اشخاص بستگی دارد ، ولی چنین نظری غلط است ، زیرا روشن است که هر چیز با ارزشی (خواه مادی یا معنی یا اخلاقی) که از اجتماع در یافت میکنیم و جزء امتیازات فردی مامیشود ، ممکنست رد سازنده یا مبدع آن از نسلهای پیشماری بگذرد .

طرز استفاده از آتش، کشف گیاهان خورده‌نی، ساختن لکوموتیو،
و غیره و غیره .. بالاخره همه توسط کسی بظهور رسیده و اولین معرف
آنها یکنفر بوده است .

**فرد میتواند فکر کند و از این راه ارزشهای جدیدی در اختیار
اجتماع بگذارد .**

نه تنها بنشیند و اصول اجتماعی اخلاقی نوینی استخراج کند که
زندگانی اجتماعی و روابط افراد خود بخود با آن مطابقت دارد .

بدون کار و تفکر و قضاوت مستقل ، اخلاق سیر صعودی اجتماعی
غیر ارادی و بیمه‌د، درست همانگونه است که فردی دور از اجتماع
آثار تمدن و افراد دیگر ، و بدون هر نوع زمینه اجتماعی و بشری
رشد کند .

سلامت و عافیت اجتماع همانقدر که بر روی کار سازنده و مستقل
افراد تکیه دارد ، بارتباط و پیوستگی سیاسی آنها هم مربوط است . ولی
حقیقت را نمیتوان نادیده گرفت که گفته‌اند ؛ ترقی و تعلیم و تربیت
نوع یونان - اروپا - امریکائی عموماً ورنسانس ایتالیا که یکبار به‌گندیدگی
ورکود قرون وسطائی اروپا خاتمه داد ، خصوصاً ، بر روی آزادی و تفکیک
و تقسیم نسبی افراد و وظایف آنها بستگی داشته است .

حال اجازه بدهید تا نظری بزمان خودمان بیافکنیم : اجتماع
چگونه پیش میرود؟ افراد چگونه اند ؟

جمعیت کشورهای متمدن در مقام مقایسه بازمانهای گذشته ،

بطور سرسام آوری انبوه و بیشمار شده . اروپا امروز تقریباً سه برابر صد سال پیش سکنه دارد ، ولی بدبختانه شماره مردان بزرگ به شدت کاهش یافته ، بطوری که فقط چند نفری بواسطه پیشرفتهای موفقیت آمیز و سازنده شان ، انگشت نما هستند . سازمانها مخصوصاً در محیطهای فنی جای مردان بزرگ را گرفته و این جایگزینی در جوامع علمی هم بیچشم می خورد .

فقدان مردان مشخص و نمایان ، بالاخص در قلمرو هنر محسوس است . نقاشی و موسیقی بطور نامحدودی رو بفساد میرود و میتوان گفت بکلی اصالت خود را از دست داده است . در سیاست نه تنها فقدان رهبران ، بلکه استقلال روح و فکر و طرز تلقی عدالت نسبت باتباع ، با وسعت عظیمی سقوط کرده . بنای دموکراسی و رژیم پارلمانتاریسم که بر روی آنچنان استقلال و طرز تلقی استوار است . از چندین جهت شکست برداشته و چنان میپندارم که در حال زوال باشد . آنقدر خمودگی و بی ارادگی در سراسر وجود افراد مستولی گشته که تبلیغ دو هفته روزنامه ها کافی است که محیط را چنان هیجان انگیز و جنون آور نماید ، که توده ها گوسفندوار بدون هیچگونه سؤال و جوابی یونیفورم نظامی پوشیده ، تفنگ بردارند و بخاطر هیچ ، بخاطر هدف بی ارزش عده ای ذینفع و سودجو ، بکشند و کشته شوند ..

خدمت نظام اجباری ، اثر مشؤوم و شقاوت باری از عزت و جلال نابسامان اسلاف بشری است ، که انسانیت هنوز هم از آن رنج میبرد ،

جای تعجب نیست ، شاید هم امروز هم رسولانی وجود دارند که انهدام قریب الوقوع تمدن بشری را پیش بینی مینمایند !!..

بگذارید آنها بگویند، خواب ببینند ، واز آینده خیالی خودشان وحشت نمایند ، ولی من از آن بدبینها نیستم . من معتقدم که بشریت هم اکنون بسوی سعادت میرود و دنیای بهتری در انتظار ماست . بگذارید بیش از این پرده از این راز بردارم و مجبور با استدلال بیشتر بشوم .

بعقیده من این فساد و تباهی کنونی ، فتور بیسابقه در روحیه و اخلاق افراد ، و کمبود مردان بزرگ بخوبی میتواند نتیجه پیشرفت صنعت و توسعه ماشینیسیم باشد که روز بروز هم در تزايد است و رشد آزاد افراد را محدودتر میکند . از طرف دیگر پیشرفت صنعت و گسترش ماشینیسیم برای ارضای احتیاجات بشری جبراً کار کمتری را ایجاب میکند. در نتیجه کار با نقشه و محدود بیش از پیش بمنطقه لزوم نزدیک میگردد ، و این تقسیم کار، اجتماع و افراد را بطرف سلامت و مصونیت مادی رهبری میکند . این سلامت و مصونیت باضافه اوقات فراغتی که در نتیجه تقسیم و تحدید کار عاید فرد میگردد باز هم او را در جاده رشد و ترقی فردی خواهد انداخت . باین طریق که ممکن است اجتماع صحت خود را بازیابد و امیدوارم که تاریخ نویسان قرون آینده علامات فساد و تباهی را که اکنون در اینجا و آنجای اجتماع مابه چشم میخورد بیماریهای گریز- ناپذیر ایام کودکی تمدنی ترقیخواه بدانند ، که سرعت مفرطی بسوی تکامل پیش میرفته است .

خطاب بگور ((ح. ۱. لورنتز))

من بنمایندگی دانشگاه‌های آلمان، مخصوصاً به نیابت دانشکده علوم «پروس» بالاخص بعنوان يك شاگرد و يك اعتراف‌کننده منصف برگور بزرگ‌ترین و شریف‌ترین مرد عصر حاضر می‌ایستم. نبوغ او چراغی بود که راه آموزش «کلارک ما کسول» را بطرف فیزیک عصر نوین و طریقی که خود او مواد و متد گرانبھائی بآن اهدا و الهام کرد، روشن نمود.

رندگیش بزندگی هنرمندی، با ساده‌ترین شکل آن شباهت داشت. مهربانی و عظمت روح نقصان ناپذیر و عدالت خواهیش، همراه با سرعت انتقال و آدم‌شناسی عجیب او، او را بهر محیطی که وارد می‌شد تسلط می‌بخشید چون خیال تسلط بر دیگران را بر سر نداشت، همه کس برای استفاده از او با تمام قلب پیرویش می‌کرد. کار و تجربیات او الهام‌دهنده و راهنمای نسل‌های آینده خواهد بود.

فعالیت لورنتز بخاطر همکاری بین‌المللی

با گسترش نظریهٔ رعایت تخصص در تحقیقات علمی که از ابداعات قرن نوزدهم است و وسیلهٔ نوینی است که در علوم بتواند خدمات ارزنده بسازد و سیاست بین‌المللی بنماید، برای عدهٔ زیادی تولید مشکل کرده است. چون این خدمات ظاهراً نه تنها انرژی، بلکه حسن شهرت متکی بر پیشرفتهای بدون شکست و وارستگی از اغراض ملی و فداکاری برای تعمیم نتایج آن لازم دارد. و این چنین آدمهائی بسیار کمیاب اند. من هیچکس را ندیدم که مانند لورنس اینهمه نیکوئی و شرایط را یکجا جمع داشته باشد. راز عجیب اثر و نفوذ شخصیت لورنس در این بود.

استقلال ذاتی و طبیعت سرکش بدانگونه که در بین دانشمندان عمومیت دارد، چنانچه حاضر نیستند بآسانی در برابر ارادهٔ دیگران سر تعظیم فرود آرند و در راه امور، جز رهبری خود، دستور هیچکس را اجرا نمیکنند و سرسختانه از تز خود دفاع مینمایند، در سرشت او وجود نداشت... وقتی لورنس در کرسی ریاست مینشست، آتمسفری نشاط - آور و محیطی دوستانه و همکاری عجیبی علیرغم عقاید و نظریات و طبایع مختلف اعضاء بوجود میآورد. راز این موفقیت بینظیر نه تنها در سرعت انتقال و فهم مفرد و خودشناسی و مردم شناسی و کلمات نافذ و زبان عجیب

او خفته بود، بلکه در حضور قلب و تفکر بلند رقابت ناپذیر او هنگام کار بود، که بیننده می اندیشید، مگر از دنیا و هر چه در آن است بی خبر و بی گانه شده. بنظر من هیچ عاملی با اندازه این قدرت، غوامض را خلع سلاح نمی کند.

قبل از جنگ فعالیت های لورنس بعلمت احساس بین المللی مخصوص بخود، محدود بکار در کنگره فیزیک دانان بود که از معروفترین آنها کنگره های «سال وای» قابل ذکر است که دو جمع، اولی آن در سال های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۲ در بروکسل برگزار گردید، جنگ عمومی اروپا که ضربت شکننده ای برای همه مردانی بود که امید پیشرفت بشریت را داشتند در گرفت، قبل از اینکه جنگ پایان برسد و حتی مدتی بعد از آن، فعالیت های او بخاطر صاحب ادامه یافت. کوشش های او مخصوصاً در طریق تجدید بنای مودت، ثمر بخش همکاری بین دانشمندان و اجتماعات علمی سیر میکرد. ولی کسی که از دور دستی بر آتش دارد بسختی میتواند اشکال و ناهمواری این راه را درك کند. آلام جنگ هنوز تسکین نیافته و عده زیادی از مردان متنفذ با وضع آشتی ناپذیری، خود را در جریان حوادث قرارداد داده بودند و در این حال فعالیت های او شبیه بدکتر علاقمندی در مقابل مریضی نافرمان بود که از استفاده از داروهای مطمئن و تهیه صحیح آنها بخاطر باز یافتن سلامتی خودش مضایقه کند. اما لورنس نترسید. زیرا او برای همیشه مشی خود را تعیین کرده و بستر جریان های صحیح خود را تشخیص داده بود، درست در لحظه بعد از جنگ، لورنس بهیئت اداره کننده (گروه تحقیقات) که از طرف رجال و دانشمندان کشور های

فاتح تشکیل شده، ولی مردان واجتماعات علمی «قدرت‌های مرکزی» از آن اخراج شده بودند پیوست. مقصود او از برداشتن این قدم، تغییر جهت دادن به سیر این مؤسسه در سمت يك بين الملل حقیقی بود که بسهم خود گناه عظیمی به‌دفع «قدرت مرکزی» محسوب میشد. او و مردان روشن بین دیگر در حفظ و نگاهداری مواد و مقررات هیئت از تغییرات نامطلوب و ناپسندی که پیش آمده بود. پس از کوششهای مداوم و مکرر موفق گردیدند آرزوئیکه همکاری ثمر بخش طبیعی ما بین اجتماعات علمی را بازگشت و مجدداً استقرار میدهد، گرچه هنوز بعلت برانگیختن خشم «قدرت مرکزی» از اینکه برای مدت تقریباً ده سال عملاً از تمام مجامع بین‌المللی دور مانده بود را کد مانده و تحصیل نشده، بوضعی است که می‌تواند بر روی پای خود بایستد، و بهر حال زمینه امیدواری کاملی وجود دارد، که موانع از پیش پا برداشته شوند.

و من اکنون بخاطر همه اینها بکوشش‌های ماهرانه او که منبعث از ذوق سلیم و جرأت ذاتی او بخاطر هدف‌های عالی بود درود می‌فرستم.

لورنس از طرف دیگر انرژی خود را در راه بسط هدف‌های تربیتی بین‌المللی، با رضا دادن بخدمت در که میسیون «همکاری امور تربیتی بین‌المللی» جامعه ملل که پنج سال پیش بریاست «برگسون» تشکیل شد فدا کرد. در سالهای آخر، ریاست کمیونی را برعهده داشت که فعالیت‌های فداکارانه اعضایش به «انستیتو پاریس» مأموریت داد، تا بین

مجامع هنرى و معنوى در محیط هاى مختلف تعلیم و تربیت ، زمینه تفاهم احسن ایجاد کند. در اینجاست نیکوکارى و نفوذ این انسان باهوش ، و شخصیت محبوب ، كه شعار نگفته ، ولى پیره اى شده او «نه آقائى بلکه خدمت بود» مردم را بر ابراه راست هدایت مى كند. آیا این شعار بزرگ او كافى نیست تا این روح بزرگ را شاد گرداند ؟

بافته خار جشن هفتادمین سال تولد «آرنولد برلینر»

«آرنولد برلینر» مدیر مجله «دى ناتور ویزانچ آفتن» است .

بسیار خرسندم از این فرصتى كه برای من دست داد تا بدوستم برلینرو خوانندگان این نشریه بگویم كه چرا من اینقدر باو و مجله او اراج مى گذارم . این موضوع را حالا باید توضیح دهم ، زیرا درست موقع گفتن آنست. از وقتى كه فعالیت هاى موضوعات عمومى و كلّى بجائى كشانده شده كه از هر موضوع خصوصى باید چشم پوشیم ، مگر در اینگونه موارد استثنائى بتوانیم سخنى چند از خود بر زبان آوریم.

حال بعد از این مقدمه بیک موضوع عمومى بر مى گردم ، میدان عمل حقایق و پدیده هاى علمى بطور عظیمى وسعت یافته ، معلومات نظرى در هر شعبه از علوم ، با عظمت بیشترى عمق و تكوین مى پذیرد . ولى ... قدرت فهم و هوش بشر بسختى محدود است و همین طور هم خواهد ماند ، بهمین دلیل طبیعى و تغییر ناپذیر ، فعالیت هاى آزمایشى افراد ، محدود

1- Die Naturwissenschaften.

بجزء کوچکی از علوم طبیعی است ، و از آن بدتر در اثر روش (تخصص علمی) که بدون آن روح واقعی تحقیقات علمی از همه طرف کم می گرفت ، حتی برای يك فهم غیر عادی هم غیر ممکن کرده است که با پیشرفتهای همه جانبه علوم همراه باشد ، و باین علت کسب معلومات عمومی و کلی از علوم روز بروز مشکل تر می گردد .

در این حال يك وضع كاملاً شبیه به داستان برج بابل^۱ که در یکی از آیات کتاب مقدس تشریح شده پیش آمده است .

تمام کارکنان جدی و واقعی جهان علوم ، با ناراحتی تمام شاهد

«توضیح مترجم»

۱-... و تمام جهان را يك زبان و يك لغت بود ، و واقع شد که چون از مشرق کوچ می کردند همواری یافتند در زمین شعار و در آنجا سکنی گرفتند . و یکدیگر گفتند بیایید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ . و گفتند بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش با آسمان برسد . تانامی برای خویشان پیدا کنیم ، مبادا بر روی تمام . زمین پراکنده شویم ، و خداوند نزل نمود ، تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند ملاحظه نماید . و خداوند گفت همانا قوم یکیست و جمیع ایشان را يك زبان ، و این کار را شروع کرده اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد ، اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند ، پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند . از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهانرا مشوش ساخت و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود .

«عهد عتیق - سفر پیدایش - باب یازدهم - آیات ۱ تا ۱۰»

تزیل مقام و محدودیت روز افزون دامنهٔ معلومات خود هستند ، که آنها را بتحریم تجسس و تحقیق درافق معلومات وسیعشان تهدید میکند ، وبیم آن میرود که يك دانشمند را تا سطح يك مکانیسن عادی پائین آورد . همهٔ ما در زیر این فساد و انحطاط ، بدون آنکه برای تسکین و تخفیف آن کوششی کرده باشیم رنج میبردیم . ولی برلینر ... تاجائی که دنیای آلمانی زبان علاقه نشان داده ، باروشی قابل ستایش برای بازگردانیدن حیثیت علوم جنگیده است . اومتوجه شد که روزنامه ها و ماهنامه ها و نشریات عمومی ، دیگر برای تعلیم و تربیت ونیروبخشیدن بطبقهٔ عامی کافی است ، ولی اینرا هم دید که يك عضو عالی و مؤثری در مطبوعات برای هدایت کارگران ، عملی که آرزودارند کاملاً در جریان ترقیات و پیشرفتهای مسایل وروشها ونتایج علمی حاصله از آنها گذاشته شود ، مورد لزوم است ، تا بتوانند بموقع نبوغ خود را ظاهر کرده ؛ نظر خویش را ابراز دارند . واکنون ضمن سالها کوشش و فعالیت ودر نتیجهٔ فدا کردن همهٔ نیروی خود دراین راه ، چنان خدمت بزرگی بجهان علم و همهٔ ما کرده است که قدرت آنهمه سپاس و تشکر را در خود سراغ ندارم .

ازمیبایست همکاری ما بین نویسندگان موفق ومعتبر علمی را حفظ کرده ، آنها را ترغیب نماید تا مطالب علمی را بشکل و زبانی توضیح دهند که برای مطالعه کنندگان دیگری که در آن رشته تخصص ندارند قابل درك باشد . اوغالباً از نبردهای توان فرسایس دراین راه با من

بحث کرده ، مشکلات و موانع راه خود را در تعقیب این هدف بامن در میان نهاده است. برای نمونه، این یکی از جوابهایی است که او در برابر يك سؤال من که پرسیدم : « بنظر شما يك مؤلف علمی چطور آدمی است؟ » گفت : « معجونی از يك خارپشت و درخت میموزا » ذکر میکنم تا بدانید او چقدر رنج برده است.

پیروزی او در این راه بسیار دشوار مینمود ، ولی شدت عجیب اشتیاق خاص او برای ایجاد يك فضای قابل درك او مسائل علمی ، تمام موانع را از پیش برداشت ، این احساس مخصوص ، او را تا بآنجا برد که حاصل سالها کوشش مصرانه اش بصورت يك تز ، روی فیزيك منتشر گردید ، که در باره آن يك دانشجوی پزشکی روزی بمن گفت که : « نمیدانم اگر این کتاب نبود معلومات اصول فیزيك جدیدم را از کجا و بچه طریق کسب میکردم. » مبارزات برلینر برای قابل فهم کردن نظریات

۱- گفته بالای بشکل معما بیان شده و ظاهراً چون درخت میموزا و مخصوصاً برگهای آن بسیار حساس است و میتواند رنگ عوض کند، یعنی بعلت حساسیت زیاد، برنگ محیط اطراف خود درمیآید، و خار پشت هم باهمه کس و همه چیز دشمن و با مشاهده هرمانعی، بسرعت تیغهای خود را باطراف پرتاب میکند و در عین حال بسیار خطرناک است. خواسته ظریفانه جواب سؤال اینشتین را داده باشد، و شاید هم عصبانی بوده: در هر حال این جمله کاملاً تازگی دارد و شاید در زبان آلمانی اصطلاحی معروف می باشد و شاید هم برای اولین بار «برلینر» آن را گفته است. بهر تقدیر اینشتین در ذیل مقاله از «برلینر» عذر میخواهد و میگوید: «برلینر عزیز، مرا ببخشید، که این مطلب را تکرار کردم، چون يك آدم هر چند ذاتاً خیلی هم جدی باشد، باز گاهی دلش میخواهد شوخی بکند.» مترجم.

مسائل - روشها و نتایج علمی ، سهم بزرگی در گسترش علوم و فهم آنها دارد . بآسانی میتوانم ادعا کنم که زندگی علمی زمان ما بدون نشریهٔ او غیر قابل فهم و درك است ، زیرا تحلیل و تفهیم نظریات غامض و درهم علمی نمیتواند دست کمی از وجود آوردن وزنده نگاهداشتن آن داشته باشد ، و ما بهتر از هر کس میدانیم که چقدر به **آرنولد برلینر** مدیونیم.

پوپر لینگوس

اوفویك مهندس و نویسنده بود . او یکی از آن افراد مشخص و انگشت شماری بود که تجسم وجدان عصر خودند . او بماهشدار داد که اجتماع مسئول فرد فرد اعضای خود است ، و راه نیز برای تحقق بخشیدن باین آرزو پیش پایمان گذاشت ، یعنی نشان داد که چگونه میتوان اداره کنندگان جامعه را واداشت تا از زندگی فرد نگاهبانی کنند .

او در صورتی با اجتماع حق میداد که از افراد چشم فداکاری و جان بازی داشته باشند که متقابلاً تمام ابراز و مقدمات لازم برای رشتهٔ شخصیت او را در اختیارش گذاشته ، و باو میدان دهد تا آنجا که می تواند و میخواهد پیش برود . ولی اجتماع یا دولت ... هر چه بود قدر او را نشناختند .

اعلام مرك پروفور « م . کازنشتین »

جراح بزرك ورفیق صمیمی من

ضمن هیجده سالیکه در برلین اقامت داشتم ، چند رفیق نزدیک و یار موافق بخود دیدم که نزدیکتر و موافق تر از همه پروفور « کازنشتین » بود . مدت ده سال ساعات فراغت من را ضمن ماه های تابستان در کنار او بودم که بیشتر اوقات آن در قایق ماهیگیری قشنگ او میگذشت . در آنجا دو نفری اسرار و آرزوها و هیجانات خود را بیکدیگر میسپردیم و با هم در میان می گذاشتیم . هر دو حس کرده بودیم که این دوستی نه تنها بخاطر اینکه همدیگر را میشناختیم و زبان همدیگر را میفهمیدیم مقدس است ، بلکه آن حس هم آهنگی و توافق آملی را که هر انسان زنده ای محتاج بآن است ، در وجود یکدیگر یافته بودیم ، و بخصوص او این مقوله را تکمیل میکرد .

این توافق و یکرنگی ما را از هر چه خارج از وجود خودمان بود استقلال بخشیده ، درك لذت مصاحبت را آسان کرده بود . من مرد آزادی بودم ، آزاد آزاد ، از قید وظایف و مسئولیت های گیج کننده . ولی رفیق من هیچ وقت از قبضه فشار وظایف فوری و فوری ، و از ترس هیجان آور سر نوشت آنها که در خطر مرك بودند آزاد نبود . اگر صبح روزیکه با هم میبودیم بیماریا بیمارانی را عمل کرده بود ، تا قبل از اینکه پا بداخل قایق بگذاریم مرتباً گوشی تلفن را برمی داشت و از حال آنها

اطلاع میگرفت ، این عادت همیشگی او بود .

من با چشم خودم میدیدم که با چه عمقی بزنگی آنها که سرنوشتشان بدست مهارت او سپرده شده بود علاقه داشت . عجیب بود ؛ نابعه ای بود که اینهمه قیدوبند بردست وپایش ؛ نمیتوانست روح بزرگش را ازعروج و صعود بازدارد . فکر و مشیتش از حدود تجدید و کنترل خارج بود ؛ او هیچ وقت از آن نوع آلمانیهایی با وجدان شمال نشین نشد که ایتالیائی ها در زمان آزادیشان آنها را « حیوانات فعال » مینامیدند .

او مانند يك جوان ؛ نسبت بزیبائیهای دریاچه ها و جنگلهای «براندنبورگ» حساس بود ، و قتی که با مهارت خاص خود قایق را از میان جنگلها و همه آن مناظر زیبا و محیط مأنوس پیش میراند ، چنان تحت تأثیر قرار میگرفت که وصف ناپذیر است گنجینه اسرار قلبیش را در اینحال برویم میگشود و میگفت ، از آزمایشات ؛ عقاید علمی ، و آرزوهای خود با من حرف میزد ؛ حال چگونه او وقت و انرژی برای اینکارها پیدا کرده بود ، هنوز هم بر من مکشوف نشده است . ولی علاقه بتحقیقات علمی راهیچ کار ، و سنگینی هیچ وظیفه ای نمیتواند از بین ببرد و بحث در اینجاست که وقتی کسی با این عشق مسلح شد و تصمیم بگشودن غوامض علمی گرفت ، بسیار زودتر از آنچه تصویر می رود تسلیم و گشوده خواهند شد .

دومسئله تمام حواس او را بخود مشغول میکرد . اولی که از حد

لازم بیشتر انرژی او را می گرفت ، ابداع راه جدیدی برای تحریک عضلات سالم بوسیله پیوند زدن ماهرانه پی ها بود ، تا جای عضلات از دست رفته را بگیرد . از اطمینان فوق العاده ای که بمکانیسم بدن داشت بانیریوی تصور نیرومند و غیر معمولی خود ، این کار را بسیار آسان و انجام شدنی می دانست . چقدر خوشحال بود وقتی که اعضای ناقص صورت یا دست و پای کسی را با سیستم پیوند عضلاتی خود بصورت طبیعی در می آورد و زندگی دوباره می بخشید ! و همچنین وقتی که بیماران را ، جراحان دیگر برای عمل قطعی با و معرفی می کردند و او آنها را بدون عمل نجات میداد ، مثلاً برای عمل « قرحه معده » بوسیله خنثی کردن عمل « پپسین » در معده قرحه را می کشت و با این وسیله از عمل جراحی خودداری می کرد . او برای معالجه خرابیهای مخاط سطح داخلی بدن ، سرم ضد سمی کشف کرده بود که در عمل با موفقیت بزرگی مواجه گردید ، چنانکه خودش هم از قطعیت آن در عمل خوشحال بود .

ولی وقتی که نام این سرم را بر زبان می آوردند ، يك پرده غبار کدورت روی چهره اش را می گرفت ، زیرا معالجه باین وسیله و استفاده از آن در کار ، از طرف همقطاران در آکادمی تائید و پشتیبانی نشده بود . دومین گروه مسائل مورد علاقه او ، مربوط بدرك رقابت مابین بافت های مختلف بدن بود . او اعتقاد داشت که روی این تحقیق ، در برابر يك اصل مهم و عمومی وظایف اعضائی قرار گرفته ، و الحق نتایج حاصله از آن را با شجاعت و اصرار عجیب و قابل تحسینی استخراج کرد .

با این فکر که اساس تحقیق او را تشکیل میداد ، کشف کرد که مغز و ضریع چنانچه بوسیلهٔ بافت استخوانی از يك دیگر جدا نشده ، فاصله نداشته باشند ، از رشد یکدیگر جلومی گیرند . باین طریق علل عدم سلامت و بهبود اغلب زخمها و شکستگی ها را که تا آنوقت غیر قابل حل بود تشریح کرد .

تصور رقابت عمومی نسوج مختلفه ، مخصوصاً مخاط سطح داخلی بدن و بافت های پیوندی بود که تمام انرژی کار او را مخصوصاً در ده سال آخر عمرش گرفت .

دوش بدوش اینکار آزمایشهای مختلفه روی حیوانات و يك تحقیق منظم روی چگونگی رشد بافتهای بدن بوسیلهٔ « کیموس » اغذیهٔ مختلفه هم پیش میرفت .

با آن دستهای مفید در وظیفه اش چقدر از همکاری مشتاقانه **«فرالین ناك»** سپاسگزار بود ! !

« کازنشتین » ضمن مطالعه و تحقیق در فرضیهٔ رقابت نسوج ، موفق به تحصیل نتایج بزرگ و شگفت آوری شد و کشف کرد که بعضی از بافتها در صورت تحریک رشد آب شامه ؛ سطح داخل بدن را در فقدان بافت پیوندی تکمیل میکنند . این نتایج محققاً در مطالعات مربوط به معالجهٔ سرطان نقش بزرگی بازی خواهد کرد و اهمیت قطعی خواهد داشت . اوضماً پسرش را چنان الهام میبخشد که در همه حال ، همکاری صمیمی و زود فهم برای او باشد .

در آخرین سالهای عمرش علاقهٔ گرم و صمیمانه‌ای در کار کنان کنگرهٔ
«ساوربروخ» تحریک و ایجاد نمود .

«کازنشین» با وجدانی آرام و فکری آرام‌تر چشم از این جهان
 فرو بست و دردم مرگ هم با ایمانی هر چه راسخ‌تر معتقد بود که مطالعاتش
 در همان بستر ادامه خواهد یافت .

من سهم خود بخاطر اعطای چنین دوست فعال و آموزنده‌ای ، با
 آنچنان نیکوئی وصف ناپذیر روح بلندش ؛ از تقدیر و سرنوشت خود
 سپاسگزارم .

تبریک بدکتر «سلف» (وقتی بسمت استاد انتخاب شد)

جناب دکتر سلف ... بسیار خرسندم که عالی‌ترین تبریکات
 صمیمانه‌ام را بخدمتان تقدیم میدارم ، تبریکات دانشکدهٔ لسینگ که شما
 یکی از ارکان اصلی آن شده‌اید ، و تبریکات خالصانهٔ همهٔ آن اشخاصیکه
 بتماس نزدیک علم و هنر با جامعه ، بخاطر تغذیهٔ روحی آن معتقدند ،
 تو در بکار بردن انرژی و قدرت در معرکه‌ای که جام پیروزی و تاج
 افتخاری برای پیش کش بپهرمان ندارد ، تردید بخود راه ندادی -
 آری ، این پیکار خواهان ، کوششی جانانه بخاطر حفظ علائق زندگی
 فکری و معنوی بشری است که امروز در زیر فشار عوامل و مقتضیات
 مختلف در خطر خاصی قرار گرفته ، احترام مبالغه آمیز بورژسکاران
 و مسترهای زیبائی اندام ، همراه با فشاری خارج از حد و توهین آمیز

باجتماعات علمی که نتیجه هرج و مرج زندگی در اثر کشفیات فنی سالهای اخیرست، جدی تر شدن شکل تنارع بقابعت بحرانهای اقتصادی، وحشیگری حیات سیاسی ملل، همه و همه این عوامل، دشمن رشد شخصیت وامید تربیت وتعلیم واقعی است. آری، این عوامل مخرب اخلاق، داغ نارسائی و کوتاه بینی، ومادیت محض برپیشانی قرن ما خواهد زد. شرط رعایت تخصص در هر محیط مابین متخصصین ومتفکرین با آنها که دانشمندند، ولی غیرمتخصص در رشته معلومی هستند؛ چنان گودالی حفر می کند که حیات ملت ها را از تغذیه ونیرو گرفتن از پیشرفتهای هنری وعلمی باز میدارد.

ولی تماس مابین دانشمندان باتوده ها نباید از بین برود، وبخاطر اجرای این آرزو وتجديد قوای دانشمندان وتكمیل صف متفکرین برای پیشرفت اجتماع، این تماس باید حفظ شود، زیرا علم گلی نیست که درشوره زار بروید باین دلیل وبرای رسیدن باین هدف، تود کمتر «سلف» عزیز، قسمت عظیمی از نیروی کاروفکر خود را نثار «لیسنك كالچ»، کردی ونیز بخاطر این از توتشکر می کنیم. پیروزی کار تو وسعادت ترا آرزو مندیم.

ثروت

من با ایمان واعتقاد کاملی معتقدم که پول نمیتواند کاروان بشری را

بسوی ترقی راه بری نماید، حتی اگر در دست فداکارترین فرد بشر بخاطر این مقصود باشد. بلکه يك انسان ترقیخواه و پاك نهاد است که می تواند منشأ اعمال و عقاید بزرگ گردد. پول و نقش پول تنها راندن بسوی خود خواهی است و دائماً صاحبش را بسوی استفاده از خود ترغیب و اغوا می کند .

آیا کسی هست که معتقد باشد که «موسی»، «عیسی»، «گانندی» و «کارنگی» (۱) مجهز بکیسه های طلا بودند ؟...

۱ - موسی و عیسی و گانندی را که همه می شناسید ، ولی کارنگی «Carnegie» یکی از اهالی فقیر اسکاتلند بود که برای بدست آوردن کاری در حدود سال ۱۸۶۵ بآمریکارفت . و در آنجا در حرفه های آهن کاری مشغول گردید و در اثر فعالیت و پشت کار خود بالاخره روزی بزرگترین تراست صنایع آهن و فولاد آمریکا را بنام «یونایتد استیت ستیل کورپوریشن» تشکیل داد و صاحب ثروتی بیکران گردید ، ولی پس از چندی معلوم نیست که بچه علت این فکر در او بیدار شد که همانگونه که فقیر بآمریکا آمده ، باید فقیر بمیرد ، و از مال دنیا چیزی باقی نگذارد .

باین نحو که هر چه بدست می آورد در راهی عام المنفعه خرج کند . ابتدا تصمیم گرفت تا در هر شهری از آمریکا يك کتابخانه عمومی بسازد ؛ ولی بعداً متوجه گردید که این خرج ، در برابر ثروت و درآمد بی حساب او هیچ است !!

و بالاخره پس از تخصیص دادن مقدار بسیار کمی از آن بزن و فرزندش ، تمام درآمد و دارائی خود را وقف ایجاد يك گروه كمك عمومی و دائمی نمود ، که اکنون بنام «Carnegie Foundation» باقیست و مطمئن ترین و بزرگترین پشتیبان و ملجاء هنرمندان ، صنعت گران ، دانشمندان و دانشجویان تهیدست ، بخاطر ادامه راه عام المنفعه خود میباشد .

او این مؤسسه را بسال ۱۹۰۱ با سرمایه ده میلیون دلار که خود آنرا نقداً پرداخت افتتاح کرد .

مترجم

فرهنگ و فرهنگی

«يك نامه»

خانم محترم

در حدود شانزده صفحه از کتاب شما را خواندم ، خنده ام گرفت . بد نیست ، خوب نوشته اید ، با بصیرت دقیق ، محترمانه است ، و بجای خود میتواند کتابی باشد ، ولی خیلی زنانه از آب در آمده ، مقصودم از استعمال لغت «زنانه» اینست که تنفر ریشه دار و عمیقی که به واسطه در وجود شما ایجاد شده ، در آن منعکس گردیده ، و ارزش کتابتان را تا حد زیادی پائین آورده است . منم مثل شما زیر دست آموز گاران و استادان خودم ، بخاطر روح مستقل و آزاد منج برده ام ، و در نتیجه هیچ وقت مرا برای کمک در کارهایشان انتخاب نکردند (ولی مجبورم اعتراف کنم که من شاگردی کاملاً مثل شما نبودم) ارزشی ندارد که از زندگی تحصیلیم یاد کنم ، دوست ندارم مسئول نشریه کسی باشم ، و یا عملاً آنرا باز بین کنم . از طرف دیگر هر کس میکوشد تا جای خود را در اجتماع باز کند ، و کسی هم که تنها با در نظر گرفتن سلیقه مخصوص بخود ، ناظر بر اوضاع باشد ، اگر شکایتی و اظهار نارضایتی کند ، ارج خود را از دست میدهد و قیافه خوبی هم نخواهد داشت .

با ادامه اینکار سلامت خود را نبازید ، کتابتان را برای پسر ها و دختر ها تان نگه دارید ، شاید در مقابل مشقات تحصیلی تسلی بخششان باشد .

معلمین را هم بخاطر قضاوتها و احکامشان در برابر کودکان لعنت و نفرین نکنید .

تصادفاً من فقط برای تحقیقات علمی به «پرینستون» آمده‌ام ؛ نه برای تدریس و تصحیح. مجامع فرهنگی مخصوصاً در مدارس امریکا خیلی زیادند و نیز بخاطر داشته باشید که تنها راه معقول تعلیم و تربیت صحیح، اینست که معلم خود نمونه باشد . چنانچه معروفیتی در اخلاق و کردار ندارد که دیگران را بآن موعظه کند ، لااقل دامن خود را از آلودگی منکرات بری دارد .

با تقدیم احترام

آ. اینشتین

بدانش آموزان ژاپنی

وظیفه و حقی مرا و ادارمی کند تا بشما دانش آموزان ژاپونی درود بفرستم چون من خودم از نزدیک کشور زیبای شما و شهرها و خانه‌ها، کوهها و جنگل‌های آنرا دیده ؛ کود کان ژاپونی را ملاقات کرده‌ام که

از آن همه مظاهر طبیعت ، درس وطن پرستی میگیرند . يك كتاب قطور از نقاشیهای رنگی کار کود کان ژاپونی که بدست خود آنها ، و از مناظر آنجا تهیه شده همیشه روی میز من است .

اگر از این همه فرسنگ راه ؛ سلام مراد ریافتید برای همیشه وضع نامطلوب عصر ما را بخاطر داشته و در زمان خود بکوشید تا زمینه تفاهم بین المللی و حسن روابط مردم کشور های مختلفه را فراهم کنید . در اعصار گذشته مردم زندگیشان را در يك جهل عمومی می گذراندند ؛ و غالباً از هم نفرت داشتند . این راهم بخاطر بسپارید که روح برادری و اتفاق در این زمان علیرغم قرون گذشته ، بیشتر از هر وقت می تواند وسعت گیرد و جهانگیر شود .

با این عقیده و طرز فکر ؛ من !.. يك پیر مرد شکسته ، از این همه راه بشمارد و می فرستم و امید وارم عصر شما ، آنچه که من میخواهم باشد . و عمل شما مردان عصر ، مرا شرمسار و پشیمان گردانند .

معلم و دانش آموز

خطاب باطفال

«بزرگترین هنر معلم برانگیختن روح فعالیت و نشاط در جهان بخاطر ابداع و تحصیل علوم است .»

فرزندان عزیزم، بینهایت خرسندم که امروز شما جوانان با نشاط سرزمینی سعادتمند را در مقابل خود میبینم .

بخاطر داشته باشید که هر آنچه امروز در مدارس خود یاد می گیرید نتیجه کار نسل های پیشماری است که در اثر کوشش آرزومندانۀ مردم همه کشورهای جهان بثمر رسیده است. این همه وسایل و معارف چون ارث و در عین حال سپرده ای در دست شماست تا از آن استفاده برید بآن احترام گذارید ، بآن بیافزائید و روزی با کمال امانت و فداکاری بفرزندان تن بسپارید بعبارت دیگر مامو جودات فانی ، از مواد ابدی و پایدار حیات و آفرینش علی رغم عمر کوتاه خود مان ارزشهای می آفرینیم که می توانند عمر جاوید داشته باشند .

اگر این اصول را همیشه بیاد داشته باشید ، معنی زندگی و کار را چنان اصیل و صحیح درك خواهید کرد که در برابر اعصار و ملل مختلفۀ جهان ، واقعی ترین ارزش را بدست آورید .

بهشت گمشده

نه چندان دور ، در زمانی نه چنان قدیم ، بلکه در همین قرن هفدهم ، علمای تمام اروپا بارشته اتحاد هدف ، چنان بهم نزدیک و باهم متحد شده بودند که همکاری آنها بندرت تحت الشعاع حوادث سیاسی قرار می گرفت .

این اتحاد را استعمال عمومی زبان لاتین، محکم‌تر و ناگسستنی‌تر کرده بود.

امروز نگاه حسرت‌بار ما بر این منظرهٔ بهجت‌آور چنان است که بریک بهشت گم شده. شهوت ناسیونالیسم این اجتماع؛ عقول و عقاید را درهم نوردیده و زبان لاتین هم که روزی دیار غرب را بهم پیوند کرده بود؛ چنان رفت که گویی هرگز نبوده، دانشمندان و متفکرین، گنج گرانبهای درك و تفکر خود را از دست داده؛ بلندگوی حماسه‌های ملی شده‌اند.

امروز با حقیقت عجیب‌تری روبرو شده‌ایم، باین معنی که سیاست‌مداران و کارگزاران امور سیاسی نشانه و معرف عقاید بین‌المللی شده، بدور هم گرد آمده، جامعهٔ ملل را بوجود آورده‌اند!!

مذهب و علوم

هر که می‌خواهد جنبش‌های فکری و نتایج آنها را دریا بد باید بخاطر داشته باشد که تمام کوششها و تفکرات نژاد بشری بخاطر ارضای احتیاجات و تسکین دردهای زندگی بوده است. عشق و آرزو و نیروی شگرف، محرک تمام کوششهای بشری و غرض اصلی مبارزات و آفرینش اوست، گرچه ممکن است پارا از این فراتر گذاشته مقاصد مختلفی برای

زندگی بشر ذکر کرد . ولی از این دو بهر صورت خارج نخواهد بود .
 پس آنچه احساس و احتیاجی است که بشر را بمذهب ، و احساس
 مذهبی بمعنی وسیع کلمه ، راه بری نموده است ؟ با کمی دقت معلوم می-
 گردد که هیجانات و احساسات موجد مذهب بسیار مختلف و متفاوتند .
 برای يك انسان ابتدائی ، ترس . ترس از مرگ- ترس از گرسنگی ترس
 از جانوران وحشی- ترس از مرض ، ایجاد کننده زمینه مذهبی است
 فکر محدود و عدم رشد عقلی انسان بدوی ، برای خود موجودات
 کمابیش شبیهی میسازد ، که این موجودات را بدست و فکر خود میسازد ،
 و بعد از این آفریدن باین فکر میافند که چگونه از خشم آنها جلو بگیرد ،
 و چطور بر سر لطفشان آورد . این مسئله هم با انجام اعمالی مخصوص و
 گذراندن قربانی ها و تقدیم هدایائی حل می شود . این رسوم از نسلی بنسل
 دیگر میرسد ، بروفق شرایط زمان و مکان تغییراتی مییابد ، و گاهی
 تعدیل می شود تا بیشتر بازندگی بشر فانی توافق داشته باشد . بحث من
 اکنون راجع بمذهب ترس است .

این مذهب گرچه ساخته دست بشر نیست ، ولی توسط گروه کاهنان
 فرقه مخصوصی ، با اهمیت زیادی پابرجاست آنها میان خود و موجوداتی
 که از آنها میترسند ، شفيعی دارند و بر این پایه رسالتی هم بنا کرده اند .
 در اغلب موارد رهبر یا پیشوای مذهبی که در جای خود مقامش
 بعوامل دیگر و طبقه مخصوصی بستگی دارد ، اصول معنوی و مقررات
 مادی و مالی آنرا طوری باهم می آمیزد که دومی هر چه بیشتر ؛ از گزند

کسری و نقصان درامان باشد ، بعبارت دیگر پیشوایان مذهبی و رهبران سیاسی باهم برای آن سبب عمومی درست میکنند .

خصیصه اجتماعی بشر نیز یکی از تبلورات مذهب است . يك فرد می بیند ، پدر و مادر ، کان و خویشان و رهبران و بزرگان می میرند ، يك اطراف او را خالی می گذارند ، پس آرزوی هدایت شدن ، دوست داشتن ؛ محبوب بودن و اتکاء و امید داشتن بکسی ، زمینه قبول عقیده بخدا را در او ایجاد میکند .

این خدا بخشنده و مهربان است ، حفظ میکند . کائنات را بر سر پای میدارد ، پاداش و جزاء بمخلوقات خود میدهد . خدائست که نسبت بوسعت دیدمعتقدینش دوست میدارد ، زندگی و قبیله و نژاد را حفظ می کند ، تسلی دهنده در آرزوهای سرخورده و خواهشهای اقناع نشده است ، خدائست که ارواح مرد گانرا از فساد و تباهی درامان میگیرد .

این زمینه «عقیده» اجتماعی یا اخلاقی «خدا» است .

کتاب مذهبی یهودیان ، تکامل از مذهب ، ترس ، بمذهب اخلاقی را بعالیترین صورت تصویر میکند ؛ و همچنین آن تصویر و تشریح در انجیل عهد جدید ، ادامه مییابد . ولی مذاهب ملل متمدن بخصوص مذاهب ملل شرق ، اصل معنوی و متکی باصول اخلاقی است ، تکامل از مذهب ترس ، بمذهب اخلاق قدم بزرگی در زندگی ملل است . حال گو که مذهب بر ترس و یاه طلقاً باصول اخلاقی تکیه داشته باشد ، همه تسلیحی علیه آن چیزهائی است که مادر مقابل آنها باید خود را حفظ کنیم . یعنی

مذهب اخلاق و معنی سپر نجات روح بشر از فساد و انحطاط است .
حقیقت اینست که همه اینها حد متوسط نشانه ای هستند از این
واقعیت ، که اصول اخلاقی و مذهب اخلاق و معنی ؛ بر عالیترین سطح
زندگی اجتماعی تسلط و حکم فرمائی دارد .

عمومیتی که در بین این انواع مختلف مذهب موجود است ؛ عقیده
باین است که خدا شکل دارد ، یعنی بشکل مخصوصی تظاهر کرده ، یا
میکند .

ولی فراموش نشود که در این بین عدهٔ خیلی از افراد و اجتماعات
یافت میشوند که يك معنی واقعی از وجود خدا را ، و رای این او هام
دریافته اند ؛ که واقعاً دارای خصایص و مشخصات بسیار عالی و تفکرات
عمیق و معقول بوده ، بهیچ وجه قابل قیاس با آن عمومیت عقیده نیستند ،
اما يك عقیده و مذهب ثالث بدون استثنا در بین همه وجود دارد . گرچه
باشکل خالص و يك دست ، در هیچ کدام یافت نمیشود «من آنرا احساس
مذهبی آفرینش یا وجود میدانم » بسیار مشکل است که این احساس را
برای کسی که کاملاً فاقد آن است توضیح دهم ، بخصوص که در اینجا
دیگر بحثی از آن خدا که باشکال مختلفه تظاهر میکند نیست .

در این مذنب ؛ فرد بکوچکی آمال و هدفهای بشر و عظمت و
جلالی که در ماورای امور و پدیده ها در طبیعت و افکار تظاهر مینماید
حس میکند .

او وجود خود را يك نوع زندان میپندارد چنانکه میخواهد از قفس

تن پرواز کند و تمام هستی را یکباره بعنوان يك حقیقت واحد دریابد .
ابتدای این مذهب ؛ و آثار شروع آن باوایل شروع تمدن بشری میرسد ،
مثلا در مزامیر «داود» ، گفته های بعضی از انبیاء ، و نیز از قراریکه از
نوشته های بزرگ «شوین هاور» برمی آید ، «بودائیسیم» نیز حاوی جوهر
این مذهب است .

نوابع مذهبی اعصار گذشته ، بوسیله این نوع احساس مذهبی که
نه اصول دین میشناسد و نه خدائی که بتصور آدمیان در آید ، مشخص
شده اند ، بطوریکه اکنون هیچ کلیسائی وجود ندارد که اصول آموزش
آن متکی بر این عقیده باشد .

باین معنی که فقط در بین بدعت گذاران قرون ؛ میتوان بطور
صریح اشخاصی را یافت که مملو از عالیتترین احساسات این مذهب بوده
و در احوال مختلف ؛ مورد احترام معاصرین خویش قرار گرفته اند ،
بیدینان و گاهی بعضی از مقدسان ، مردانی نظیر **دمو کریتوس** ، **فرانسیس**
آسیسی و **انسی نوذا** که تقزیباً همه شبیه بیکدیگرند ، از این راه
گذاشته اند .

حال اگر این مذهب تصور صحیحی از خدا و علم لاهوت بدست
نمیدهد . چگونه و بچه وسیله بدیگران تبلیغ میشود ؟
بنظر من این مهمترین وظیفه هنر و علم است که این حس را برانگیزد
و آنرا در وجود آنها که صلاحیت دارند ؛ زنده نگاهدارد .

بنابر این قیاس بحث ما بهم بستگی علم بمذهب ؛ که ظاهراً بسیار

اختلاف دارند کشیده میشود .

وقتیکه کسی بحوادث از نظر تاریخی مینگرد ، علم و مذهب را بیک دلیل بسیار روشن ، دو خصم آشتی ناپذیر تصور میکند ، زیرا کسی که بگردش جهان از نظر قانون علمیت معتقد است . برای يك آن هم نمیتواند در مغز خود چنین تصویری راراه دهد که ممکن است موجودی در بستر حوادث سدو مانعی ایجاد کند ، و همین است علت آنکه قانون علیت را آنقدر جدی و مهم تلقی میکند .

اینچنین شخصی با این طرز تفکر و عقیده ، نه بدرد مذهب ترس میخورد ، و نه برای مذاهب اجتماعی و اخلاقی استفاده ای دارد .

خدائیکه پاداش و جزاء میدهد ، اصولاً بفهم اوراه نمییابد ، زیرا اوبسادگی تمام ؛ باور دارد که اعمال بشر منبث از الزامات و تأثرات خارجی و داخلی است . بنابراین موجبی نیست تا در برابر خدا مسئول واقع شود . اگر يك تیکه سنگ و یا يك ذره ؛ با آن همه جنبش و حرکات غیر ارادیش مسئول است ، او هم مورد بازپرسی قرار خواهد گرفت ... اینست گناه عظیم علم ... علم متهم است که در زیر اصول و ارکان اخلاقی نقب میزند ، ولی این تهمت ظالمانه ایست . سلوك و رفتار اخلاقی فرد یا مردم باید آگاهانه و بطور مؤثری متکی به مدردی ، فرهنگ و قیود اجتماعی باشد مأخذ و مدرک مذهبی لازم ندارد .

وانگهی رفتار انسانیکه بامید پاداش یا بیم از عقاب ، پس از مرگ در تکیا پوست ، محل اعتباری نمیتواند باشد و نمیشود گفت و خود بالذات ، منشأ اثری

است .

بنابر آنچه گذشت مطالعه و فهم اینکه چرا کلیسا همیشه با علوم جنگیده و پارسایان آنرا در عذاب و شکنجه نابود کرده است ؛ بسیار آسان خواهد بود . از طرف دیگر من تأیید میکنم که این مذهب وجود ؛ یا مذهب عالم هستی ، قوی ترین و عالی ترین محرك تحقیقات و مطالعات علمی است .

فقط آنها که معنی کوشش خارج از حد متعارف و باور نکردنی دانشمندان و مهمتر از همه فداکاری و کوشش طلایه ها و پیش قراولان علمی یعنی کار خرد کننده تئوری سازان را میشناسند ، میدانند و میتوانند نیروی عظیم هیجاناتی را که مصدر این همه ابداعات عجیب و کاشف واقعی فنونهای زندگی است دریابند . آیا چه الزام و اعتقادی از نظم جهان هستی و چه اشتیاق عجیبی «کمپلر» و «نیوتن» را نیرو و توان میبخشید که سالها در تنهایی و سکوت محض ، برای توضیح دادن و از پیچیدگی در آوردن نیروی جاذبه ، و نظام فلکی رنج برده اند ، ولی جهان چه بهره کمی از خزاین پر گوهر مغز آنها برد ؟ آنها که آشنائیشان با تحقیقات علمی محصول نتایج عملی علوم است ، بزودی و آسانی تحت تأثیر افکار کاذب راهنمایان مشکوک بشری ، که در سراسر جهان ، و در طول قرون متمادی ، پخش بوده و هستند قرار میگیرند .

ولی تنها کسی میتواند يك تصور روشن از چیزی که به راهنمایان واقعی بشری الهام داده و بآنان نیرو بخشیده است داشته باشد ، که خود

درچنين راهی گام برداشته و سالها عمرخویش را دراینراه صرف کرده باشد . بلی ، آن چیزی که بفداکاران و جانبازان قرون علیرغم شکستها و ناکامیهای ظاهری توان میدهد تا باردیگر برپای خیزند و جهاد کنند ، این احساس مذهبی مخصوص است . یکی ازمعاصرین گفته است که در این عصر ماده پرستی ما ، فقط کارگران جدی و واقعی علوم ، آنهائی هستند که دارای احساسات «مذهبی» عمیق باشند ، والبته این قضاوت عادلانه ای نیست .

مذهبيت علوم

بسختی ميتوان دربين مغزهای متفکر جهان ، کسی را يافت که دارای يك نوع احساس مذهبی مخصوص بخود نباشد . این مذهب ، بامذهب يك شخص عادی فرق دارد . خدای يك فرد عادی موجودی است که او بر حمتش امیدوار و از قهر و سخطش گریزان و بیمناک است . احساسی که تغییر شکل و تعالی احساسات کودکی نسبت بپدر است ، هرچند ممکن است که این خویشاوندی دراصل رنگ ترس داشته باشد . ولی يك دانشمند مصلح بعقیده قانون علیت ، عالم وجود میباشد . آینده برای او همانقدر مشخص و معلوم و لازم الاتفاق است که گذشته ، عقل و وجدانش رنگ ربانی و آسانی ندارد ، بلکه آنها را از قضایای کاملاً بشری میداند ،

مذهبش شکل تحیری شغف آور از نظام عجیب و دقیق کائنات است؛ که گاه گاه پرده از روی اسراری برمیدارد که در مقام مقایسه با آن ، تمام تلاشها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ضعیف و ناقابل بیش نیست. این احساس ، چراغ راه کاوشها و زندگی او است و در مقابل افتخارات و پیروزیها او را از بندهای گران خودخواهی و تفاخر بدور میدارد .

علم بر لب پرنگاه

امروز کشورهای آلمانی زبان را . خطری تهدید میکند و تمام اشخاصی که کمابیش اطلاعی از وجود آن دارند ، باید بسختی مواظب جریانش باشند . فشار اقتصادی که نتیجه طبیعی حوادث سیاسی است بیک اندازه و بطور مساوی با افراد تحمیل نمیشود .

شدت فشار در این میان بروی اشخاص حقوقی و مؤسساتی قرار دارد که وجود خارجیشان ، مستقیماً بوجود دولت بسته است .

ولی متأسفانه مؤسسات و کارکنان علمی را هم باین دسته داخل کرده اند ، که نه تنها بهبود و پیروزی علوم بوجود آنها بستگی دارد ؛ بلکه شخصیتی را که آلمان و اطیش در جهان بدست آورده اند ، بامقیاس بزرگی ، مدیون آنها است .

برای فهم جان مطلب ، بهتر است این نکته را بخاطر داشته باشید

که در موقع بحران و بروز خطر ؛ افراد بهر چه فوق ضروری ترین احتیاجات آنها است نابینا و بی اعتمادی .

برای کار که تولید کننده مستقیم ثروت است پول می پردازند ؛ ولی علوم و تحقیقات علمی ؛ بخصوص وقتی که در حال رشد نیست ، نتایج آنی و فوری بدست نمیدهد ؛ زیرا این يك اصل کلی است که معلومات و روش هایی که در اثر تحقیق بدست می آیند ؛ فقط وسایلی برای رسیدن بمقصودند .

حال این مقصود ممکن است گلی برای نسل حاضر ببار نیاورد . اما اینرا هم باید بخاطر داشته باشید که نتیجه آنی غفلت از علوم ؛ تقلیل عده دانشمندان است که در سایه قضاوت و جهان بینی مستقل آنها ؛ راه صنعت بسوی ترقی روشن میگردد و باوضاع جدیدی وفق مییابد .

جائیکه تحقیقات علمی از رشد بازایستد . منبع زندگی تفکر آمیز ملت می خشکد ، و خشکیدن این چشمه سار ، نهال امکانات ترقی آینده را میپژمرد .

این آن چیزی است که ما مجبور بحفظ آن هستیم . حال که حکومت را علل سیاسی و غیر سیاسی بضعف کشیده ؛ اینبار بردوش افراد متمکن اجتماع است که مردانه بپاخیزند و حیات علمی ملت را از فساد و تباهی نجات بخشند .

مردان دور بین جامعه ، با فهم صحیح اوضاع ، مؤسساتی بر سر پای داشته اند که کارهای علمی در کشور آلمان و اطریش راه ازهر جانب

بجلو میبرد .

کمک کنید تا این نقشه و کوشش بمقصد واقعی برسد . من در حوزه های تعلیماتیم با تعجب تحسین آمیزی مشاهده میکنم که ضعف اقتصادی ، بکشتن حرارت و شوق تحقیقات علمی دردانشجویان موفق نشده ؛ اصلا مثل اینکه بلایا و مسیبت های ما ؛ فداکاری در امور غیرمادی را ، درملت تسریع کرده است .

همه مردم تحت مشکل ترین شرائط ؛ با حرارت سوزنده ای کار میکنند . نگذارید نیروی اراده و استعداد نسل جوان بمیرد ؛ که اجتماع به رنج حزن آوری دچار خواهد شد .

فائیشیسم و علوم

نامه ای به «سینیور روکو» وزیر کشور ایتالیا

آقای عزیز :

دو نفر از برجسته ترین و محترمت ترین دانشمندان ایتالیا بخاطر ارضای وجدان رنج دیده خویش ؛ از من تقاضا کرده اند که از شما خواهش کنم ؛ اگر ممکن است کمی از ظلم و تجاوزیکه نسبت بدانسمندان ایتالیا رومیدارید جلو بگیرید . توجه شما را به قسمی که برای حفظ

اصول فاشیسم خورده اید جلب میکنم . خواهش دارم بعالیجناب موسولینی بگوئید که افتخارات اجتماع ایتالیا را از این تحقیر و اهانت برکنار دارد .

گرچه عناید وایمان سیاسی ما ممکن است زیاد اختلاف داشته باشند، ولی مطمئنم که هر دو در یک موضوع هم عقیده ایم که در پیشرفتهای موفقیت آمیز متفکرین اروپائی ؛ هر دو تعالی و تفوق خودمان را خواستاریم . آن پیشرفتهای پرروی آزادی فکر و تدریس قرار دارند . پرروی این اصل که حق طلبی باید برای دیگرسبقت و برتری داشته باشد ، تنها این اصل و پایه بود که تمدن ما را از یونان برانگیخت و اجازه داد تا جشن تجدید حیاتش را در رنسانس ایتالیا برگزار کند . بهای این کالای بلند مرتبه را خون شهیدان پاکراه حق پرداخته ، و هم بخاطر آنهاست اگر ایتالیا هنوز در جامعه بشری احترامی دارد .

از قدرت من خارج است ؛ و اصلاً وظیفه من نیست که در برابر شما استدلال کنم که چگونه وقتی آزادی جماعتی بخطر می افتد و مورد تعدی و تجاوز قرار میگیرد ، فقط وظیفه حکومت است که عامل متعدی را تعدیل نماید . ولی تعقیب حقایق علمی و حرفه بزرگ دانشمندان که جوابگوی خواسته های زندگی روزانه بشر است ، باید بوسیله هر حکومتی تقدیس و احترام شود .

و این مطلب که با پاکترین علاقه همه غلامان پاکدل حق و وظیفه باید از گزند حوادث مصون بوده ، از غوغای مبارزات غالباً آلوده سیاسی

بر کنار باشند. اینها بدون شك بتفع حكومت ایتالیا و شخصیت بین المللی آن است.

امیدوارم خواهشم را نشنیده نگیرید.

۲. آی

مصاحبه کنندگان

اگر آدم را برای توضیح بیشتر در خصوص چیزیکه خودش گفته به مصاحبه دعوت کنند، و لو اینکه این گفته او از راه شوخی یا خشم زود گذر یا يك موضوع جدی باشد. هر چند این مصاحبه نتیجه ای مهلك داشته باشد، باز حرفی است و نیز معقول است که چنین کاری بشود، ولی اگر کسی را برای توضیح بیشتر، از نقطه نظر عموم برای چیزی که کسی دیگر با اسم او گفته زیر سؤال بگیرند، در حالیکه نتواند از خودش دفاع کند، واقعاً حالتی بس نا گوار و منظره ای غیر قابل تصویر دارد.

ممکن است بگوئید: «چه کسی دچار چنین تقدیر ترسناکی میشود؟» میگویم: «هر کس که علاقه کافی بموضوعات عمومی داشته و مورد تعقیب خبرنگاران واقع شود.»

شاید باین جواب من تبسم تردید باری بزنید، ولی من در این مورد با اندازه کافی تجربه مستقیم دارم و میتوانم توضیح بدهم. يك چنین وضعی را از نظر بگذرانید..

يك روز صبح خبرنگاری با کمال احترام کلماتی بسیار دوستانه و

خصوصی از شما خواهش میکند که در خصوص دوستان آقای ن. بسؤالات
 اوجواب دهید. بدون شك بعد از شنیدن این پیشنهاد، آثار غضب در شما
 پدیدار میشود، ولی اگر کمی دقت کنید خواهید دید که دیگر از هیچ
 طرف راه فرار نیست، زیرا اگر از دادن جواب خودداری کنید با کمال
 احترام خدا حافظی میکند و فردا در روزنامه میخوانید که: «از کسی که
 بتصور ما نزدیکترین دوست آقای ن. بود راجع بایشان سؤوال کردیم
 و ایشان بادوراندیشی خاصی از دادن هر گونه جوابی خودداری کردند،
 خوانندگان ما خودشان میتوانند از این موضوع نتیجه مطلوب بگیرند.»
 پس؛ از این طرف که راه مسدود است؛ و اما آمدیم و جواب
 دادید. لابد چنین چیزی خواهید گفت: «آقای ن. مردی خوش نیت
 و شرافتمند است؛ دوستانش او را میپرستند؛ او میتواند هر شکالی را
 باخوش نیتی خاص خود؛ حل و فصل کند؛ شهامت و کاردانی او از هیچ
 مانعی نمیراسد؛ شغلش تمام انرژی او را میگیرد، نسبت بخانواده
 خویش بسیار فداکار است و هر چه مییابد در پای زن و فرزندش نثار
 میکند.»

حال ترجمه آقای خبرنگار از گفته شما که بدبختانه؛ همزمان
 او هم نیستند چیست؟ «آقای ن. با هیچ چیز جدی کنار نمی آید.
 محبوبیت او در بین مردم خدادادی است؛ و خود او هم در تحیب قلوب؛
 ید طولائی دارد. او آن چنان بنده کار و شغل خود است که وقت اندیشیدن
 به هیچ نوع کار غیر خصوصی و غیر شخصی را بخاطر فعالیت های فکری
 خارج از کار ندارد. آقای ن. باتسلط غیر قابل تصویری احساسات و علایق

زنش را لگدمال میکند؛ و او را چون نگینی در دست دارد.
 يك خبر نگار واقعی و خوب ممکن است این مطالب را جلف تر و
 رنگ و روغن دار تر ترجمه کند؛ ولی تصور میکنم همینقدر هم برای شما
 و دوستان آقای ن. بس باشد. فردا از این مطلب را در چند روزنامه
 میخوانند و هر چند هم که بگفته شما خوش خلق و بخشنده باشد. من
 نمیتوانم حد غضب او را از این ناروی دوستانه حدس بزنم؛ و از طرفی
 دیگر، اگر شما هم واقعاً بوجود و دوستی او علاقمند باشید؛ شرمندگی
 و خجالت شما هم دست کمی از عصبانیت او نخواهد داشت.
 آیا راهی برای سلامت جستن از دست خبر نگاران بلدید؟ لطفاً
 بفرمائید تا من هم اطاعت کنم.

تشکر از آمریکا

يك سخن رانی در یکی از ضیافتها که با افتخار او داده بودند.

آقای مایر، خانمها، آقایان.

مهمانی مجللی که امروز در اینجا بر پاست بسیار مرا شرمنده
 میکند، چون از قرار معلوم بخاطر شخص من متحمل این همه رنج و
 زحمت شده اید. از طرف دیگر بسیار خوشوقتم که این مهمانی بنام و
 افتخار نماینده علوم، بمعنی واقعی آن برگزار میشود. این اجتماع نشانه
 بارزی است از اینکه دیگر دنیا قدرت های مادی و ثروت را بعنوان عالی-
 ترین کالا نمیشناسد و از اینکه در مردم تحرکی بخاطر اعلام رسمی این

حقیقت میبینم خوشحالی من بیشتر می شود.

در این دو ماه فراموش نشدنی که اجازه یافته‌ام تا در میان شما گردش کنم و در این سرزمین سعادت‌مند باشم ، فرصت‌های زیادی دست داد تا از نزدیک با مردانی آشنا شوم که هم‌دوش کوششهای طاقت فرسای علمی، آن اندازه اجتماعی و مرد عملند. عده کثیری از این مردان قسمت قابل ملاحظه‌ای از انرژی و نیروی خویش را نثار کارهای مهم علمی نموده و از این راه در سعادت و بهروزی این ملت سهم بسزائی دارند. نمیتوانم از این فرصت استفاده نکنم و این حقیقت را نگویم که سرپرستی و حمایت آمریکا از علوم ، بمرزهای سیاسی آن محدود نیست. کوششهای علمی در کشورهای مترقی سراسر جهان از کمک‌ها و حمایت‌های سخاوتمندانه مؤسسات و اشخاص علم جوی آمریکائی برخوردارند این حقیقتی است که سرچشمه همه افتخارات و خوشنودیهای ملت شماست، و مطمئنم که همه شما به آن مباحثات میکنید. این علامات و نشانه‌های بین‌الملل احساسات اندیشه‌هاست ، و اگر دنیا می‌خواهد بآینده بهتر و با ارزش‌تری برسد، اکنون بیش از هر وقت باین بین‌الملل احتیاج دارد. بخود اجازه میدهم تا امیدوار باشم که این حس اترناسیونالیسم ملت آمریکا که منبعث از احساس مسئولیت شدید بین‌المللی این ملت است، بزودی در فضای سیاست دولت نیز رسوخ و نفوذ خواهد کرد و آنرا در بر خواهد گرفت. زیرا بدون همکاری واقعی و مثبت دولت بزرگ ممالک متحده آمریکا در تنظیم همبستگی بین‌المللی ، هر کوشش دیگری در

اینراہ مٹمر ٹمر نخواستہ بود.

من از شما بخاطر این ضیافت مجلل و گرانہایتان ، و از تمام دانشمندان این کشور بخاطر احساسات قلبی و دوستانہای کہ از آنہا نسبت بخود دیدہ ام ، سپاس گذاری و تشکر میکنم. من پس از این تا پایان عمر با حق شناسی تمام و دلی پر از حسرت و چشمی نگران باین دوماہ اقامتم در اینجا خواہم نگریست.

افتتاح دورہ دانشگاه در «دایویس»

این جملہ رایك پروفیسور سویسی از دوستان من با بی حوصلگی مخصوص بخود ، بہیئت استادان یکی از دانشگاهہا کہ مزاحم او شدہ بودند نوشت : *Senatores doniviri, senatus autem destia* : اجتماعات ہمیشہ مایلند کہ از نظر عدالت و نصف مسئلہ شناسی ، کمتر از افراد ہدایت شوند ، و این حقیقت تلخ سرچشمہ نامبار کی برای عذابہای بشری است.

این حسرت و تلخی و درد ورنجی کہ جهان و افراد و اجتماعات را دربر گرفتہ ، نتیجہ جنگہای بین المللی و ہر نوع فشار و تنگی دیگر است ، ولی ہنوز ہم هیچ چیز ارزندہای ، پرارزش تر از ہمکاری نزدیک و فداکارانہ افراد بشری نیست. وانگہی انسان شریف و آرزومندی کہ فقط بامید ترقی دادن سطح زندگی و تعلیم و تربیت اجتماع کار میکند،

هیچگاه خوشحالترا از آن وقت نخواهد بود که ببیند در میان هلهله و شادی نسل حاضر، کشتی آمال اجتماعی را ساخته و پرداخته از ساحل قربانیان وفداکاران بسوی هدف عالی خویش به آب می اندازند.

این چنین خوشحالی مفرطی از شنیدن خبر افتتاح دانشگاه در «دایویس» بمن دست داد. کار رهائی بخشی بود که بر اثر يك احتیاج عمیق، و متکی بیک اعتدال و درایت صحیح، در آنجا صورت گرفت، گرچه ممکن است هر کس در اولین برخوردش نتواند احتیاج اصلی و آن چنانی آنرا درک کند. جوانان بسیاری بامید بهبود، باین دره باصفا و روشن روی میآوردند. کوهستانهای طرب انگیز و آفتابیش بآنها نوید میدهد که سلامتی خود را باز خواهند یافت، ولی از طرف دیگر در مقابل دور ماندن از محیط کار و عمل و مقررات، با وجود تغذیه کامل، بخاطر حفظ اندامها از تأثیرات فاسد کننده مرض، بآسانی نیروی اراده و احساس توانائی خود را بخاطر حفظ خود در معرض حیات، از دست میدهند. بگیاه روئیده در خانه ای گرم میماند که تاب پایداری در مقابل سرما و گرما و توفانهای شدید زمستانی را ندارند آری، پس از بهبود بدن، با کمال تأسف متوجه میشوند که دیگر مرد میدان نبرد زندگی نیستند. قطع تمرینات و ورزش های فکری در زمان جوانی، چنان شکاف و اثری در مغز ایجاد میکند که ممکن است بآسانی پر نشود و محو نگردد.

و اما این يك اصل کلی است که کارهای ملایم فکری نه تنها سلامت

و بهبود بدن را بخطر می اندازد ، بلکه بطور غیر مستقیم به پیشرفت آن کمک میکند ، همانطور که کار ملایم بدنی هم چنین اثری دارد ، به پیروی از این اصل بود که دورهٔ دانشگاه در «دایویس» تأسیس شد ؛ نه مطلقاً باین منظور که استادانی در رشته‌های مختلف تربیت کند . بلکه بخاطر اینکه نگذارد حسن کار و فعالیت در وجود این جوانان بمیرد ؛ بخاطر زنده نگاهداشتن انرژی حیات و حسن ادامهٔ امید به زندگی و پیروزی بود . آنها در اینجا ادامهٔ کار ؛ تمرین ؛ و حفظ بهداشت را در يك زمان یاد میگیرند .

ولی فراموش نکنیم که این عمل مهم برای ایجاد همبستگی فکری ما بین اعضای ملت‌هایی که در این مؤسسه بستری میشوند و همه علاقه بایجاد يك تفاهم مشترك دارند ؛ اتخاذ شده است ، ولی اثرات این مؤسسهٔ جدید ، از علل سیاسی مؤجد آن کاملاً ممتاز است ، و آنها را تحت الشعاع قرار نمیدهد ؛ و نیز بهترین راه برای خدمت بایجاد بین الملل واقعی ، همکاری همهٔ مردم در کارهای زندگی بخش خواهد بود .

من از اتمام این جهات خوشوقتم . از اینکه انرژی و درایت بنیاد - گذاران دورهٔ دانشگاهی «دایویس» تا این اندازه توفیق حاصل کرده که این مؤسسه از نواقص يك تشکیلات جدید الاحداث تقریباً خالی است . توفیق این سازمان را بخاطر تقویت روحیه و نیروی حیات عده‌ای از ابناء - بشر ؛ که بخاطر باز یافتن سلامتی خویش و بعلت فقر و نقص آسایشگاه‌های دیگر ؛ به آن روی می‌آورند خواستارم .

تبریک بیک نقاد

با چشم خود دیدن، و با نیروی درك و سلیقه روز مجهر بودن ، و بدون شکست ، و هم بدون تسلیم شدن باین نظریات و سلايق ، حس کردن ، و قضاوت نمودن به توضیح و تشریح آنچه که شخص خود دیده حس کرده است ، در يك جمله ظریفانه و پرمعنی ، توانا بودن عجیب نیست ؟ آیا نباید بصاحب چنین نیروی شگرفی تبریک گفت ..

سلام به «جی. برنارد شاو»

عده معدودی انسان یافت میشوند که وجدانی مستقل برای دیدن نقاط ضعف و حماقت های معاصرین خود دارند و خودشانهم در برابر این ضعف ها و حماقت ها ، غیر قابل آلايش و انعطاف میمانند ، ولی این عده قلیل و قتی که بالجاجت و سرسختی های اجتماع روبرو میشوند ، قدرت و شوق و علاقه خویش را ازدست میدهند و مأیوس میگردند.

و اما در این میان اینجا و آنجا ؛ در بین این مردان بزرگ افرادی باقی میمانند و از زیر تکفیر ها و انتقادات و خونسردی های مردم ؛ همچنان قد راست میکنند و براه خویش ادامه میدهند . این عده انگشت شمار بنمایند گی هنر ، آینه ای تمام نمای از جملات ظریف و نوشته های آبدار

و افسون کننده خود در برابر اجتماع فرا میدارند ، تا حرکات جنون آمیز خود را در آن ببینند .

امروز من با صادقانه ترین احساسات بنمایندۀ عالی مقام و پرچم دار بزرگ این مکتب که همه ما را تعلیم داده و روشن کرده است ، یعنی به «برنارد شاو» درود میفرستم و او را میستایم .

من و آمریکا

امروز باید قولی را که برای گفتن مطالبی در خصوص اثراتیکه امریکا در مغز من بجای گذاشته داده بودم ، انجام دهم ، ولی این کار رویه مرفته برای من کار آسانی نیست ، چون با وجود این همه احترامات و ارج بدون استحقاقیکه این ملت بمن گذاشته ، حفظ بی طرفیم بعنوان يك شاهد بی غرض ، آسان بنظر نمیرسد . و اکنون قبل از هر چیز اجازه بدهید تا مطالبی در خصوص این احترامات بگویم :

عقاید و نظریات شخصیتهای فردی بنظر من هیچوقت موجه و کاملاً صحیح نبوده و بدون اشکال نیست . برای اینکه کاملاً مطمئن شوم باید توجه داشت که طبیعت ، خوان نعمت خویش را یکسان در همه جا و پیش روی همه نگسترده است ؛ ولی سپاس خدا را که در بین آنها افراد با هوش بسیار زیادند و من اطمینان دارم که عدۀ زیادی از آنها در گمنامی و شرایطی نامساعد بسر میبرند ، و این بنظر من بسیار غیر منصفانه

و گواه بی سلیقگی است که عدۀ انگشت شماری از آنها را بر گزینند و مورد احترام خارج از حد و اندازه قرار دهند؛ و برایشان مغز و فکر فوق انسانی تصور نمایند .

من این سر نوشت خنده آور را داشته ام . تقویم و تخمین مردم از نیرو و موقعیت من با واقعیت ، بسیار بی تناسب و عجیب و غریب است . وقوف درك این معنی : بسیار نا گوار ، ولی از طرفی دیگر و در این مورد بخصوص ؛ تسلی دهنده بسیار بزرگ است ، این حالت در عصری که عموماً مورد تهدید مائریالیسم قرار گرفته ، بسیار امید بخش است . که از مردانی که امیدها و آرزوهایشان بستگی گسست ناپذیری با محیط های اجتماعی دارد نابغه و قهرمان می سازند . این موضوع ثابت میکند که در گوشه و کنار جهان قسمت بزرگی از نژاد بشر بخاطر تسلط دانش و عدالت ، بر پول و زور قیام کرده اند ، تجربه بمن ثابت کرده که این جهان بینی ایده آلیستی ، در سراسر آمریکا که بماده پرستی بدنام شده ، عمومیت دارد .

حال پس از این گریز و دور افتادن از موضوع ، بامید اینکه پس از این کسی در تشریح نظریات من بیش از آنچه استحقاق دارند به آنها ارج نگذارد ، اجازه بدهید بموضوع اصلی برگردم .

در آمریکا در اولین نظر ، نخستین چیزی که توجه متحیرانه یکنفر خارجی را بخود جلب میکند ، برتری تکنیک و تشکیلات این کشور است . موضوعات روزمره و عادی ، خشک و یکپارچه تر از اروپاست . ترتیب

خانه‌ها بطور نامحدودی متناسب با دقت و کار مردم این سامان است، برای ذخیره «کارملی» همه چیز دقیق و طبق نقشه انجام میشود. گرانبهاست، چون در مقام مقایسه با وسایل و مقتضیات این کشور، نقاط مسکونی از هم نسبتاً دورند. ارزش بی اندازه کار در این سرزمین تنها عامل محرکی بوده که باعث تتبع، و ایجاد سیستم‌های علمی کار شده است درست عکس هندوستان و چین، که بی ارزش بودن کار در آنجاها باعث رکود ماشین و جمود ترقی صنعتی گردیده، اروپا حد واسطه این دو است، و قتی که ماشین به اندازه کافی رشد و ترقی کرد، آن وقت ارزان میشود. ارزان تر از بی- ارزش ترین کارها.. بگذارید فاشیستهای اروپا که برای تراکم هر چه بیشتر جمعیت، غیر انسانی ترین ترزا را انتخاب کرده اند، از این موضوع درس عبرتی بگیرند.

با این حال تشویش واضطرابی که در نتیجه آن، حکومت ممالک متحده مجبور بایجاد سدهای گمرکی برای جلوگیری از ورود کالاهای خارجی شده، بکلی مخالف این عقیده است.. ولی از یک تماشاچی معصوم نباید انتظار داشت که در توجیه مطالب تا این اندازه مغزش را عذاب دهد زیرا او قتی که تمام مطالب گفته شد، باز هم نمیتوان مطمئن بود که هر سوال جواب قانع کننده و عقلانی خود را در مقابل داشته باشد.

در بین چیزهایی که توجه بیننده را جلب میکند، نشاط است، حالت مثبت ادامه زندگی است. خنده‌ای که در عکس‌ها روی لبان امریکائی‌ها نقش می‌بندد، بزرگترین سرمایه ملت امریکا است. این

خنده دوستانه ، اطمینان بخش و حاکی از خوش بینی و خالی از هر نوع کینه و حسادت است برای یکنفر اروپائی آمیزش و مراوده با آمریکائی بسیار آسان و مطابق میل است ، در مقام مقایسه با آمریکائی یکنفر اروپائی قابل انتقادتر ، خودخواهتر ، انفرادیتر ، و در تفریحات و مطالعات نازک نارنجیتر و معمولاً کمابیش بدبینتر است ، خوش قلبی و اعانت او هم پهای یکنفر آمریکائی نمیرسد .

در آمریکا حکومت برای جنبه های مادی زندگی افراد ، اهمیت بزرگی قائل است . آرامش و امنیت ، آزادی از قید مراقبت نظامیان و پلیس ، و تأمینات دیگر زندگی ، در پهای ملت ریخته است ، یک آمریکائی بیش از یکنفر اروپائی با امید موفقیت چشم بآینده دارد . آمریکائی هیچوقت دم را غنیمت نمیداند ، بلکه امیدهایش کاملاً بآینده بستگی دارد .

و در این مورد بیشتر از اروپائیان از خصوصیات مردم روسیه و آسیا برکنار است ، ولی از یک نقطه نظر دیگر ، بیشتر از اروپائیان ب مردم قاره آسیا نزدیک است ، و آن پرهیز از تکروی (اندیویدو آلیسم) از نقطه نظر روانشناسی است ، (نه اقتصادی) در این قاره ، ضمیر فاعلی مرسوم ، « ما » است نه « من » و در نتیجه طبیعی این امر ، امور و قراردادها بسیار محکم و پر قدرت است .

در این سرزمین بسیار بیش از اروپا از لحاظ جهان بینی اخلاقی و زیباشناسی ، اتحاد شکل وجود دارد ، و این امر بطور مؤثری در تفوق اقتصادی آمریکا بر اروپا تأثیر کرده است . در این دیار همکاری و تقسیم

کار ، چه در کارخانه و چه در دانشگاه و چه در امور خصوصی ، آسان تر و بی اصطکاک تر از اروپا پیش می رود ، و بنظر من ، این خصوصیات تا اندازه ای مدیون رسوم و عادات انگلیسی مآبی این سامان است .

تناقضات ظاهری که در مقام مقایسه با اروپا در امور این کشور دیده می شود ، بعلمت محدود بودن دخالت دولت است . در اروپا فرد ، متحیر و سرگردان است که چگونه وسایلی مثل تلگراف ، تلفن ، خط آهن ، مکاتب اجتماعی و عقیده تی را بادست تنها و سرمایه فردی ، آنهم بطور ممتاز و قابل استفاده کشف و افتتاح نماید ، ولی در آمریکا وضع فوق العاده اجتماعی افراد ، کار را آنطور که گفته شد آسانتر میکند . نتیجه دیگر این وضع اجتماعی این است که عدم توضیح عادلانه ثروت ، محسوس نبوده و افراد با زندگی غیر قابل تجملی که طبیعتاً در دنبال این بی انصافی پیش می آید روبرو نمیکند ، وجدان اجتماعی ثروتمندان این دیار ، بیدار تر و آگاه تر از آن مردان اروپا است . در اینجا یک ثروتمند آنچنان خود را مجبور و موظف میداند که حصه بزرگی از ثروت و حتی انرژی خود را در اختیار اجتماع بگذارد ، که گوئی نیروی بسیار مقتدری مصرّاً از او درخواست کرده است .

از اینجا و در مقابل اینگونه شرایط است که امکان میدهد مهمترین کارهای سازنده بدست و همت و فعالیت فردی و اگذار شود و در این میان حکومت ، سهم بسیار کمی دارد .

در امریکا اعتبار و رونق دولت با وضع قانون ممنوعیتها ، بطور

قابل ملاحظه‌ای نقصان یافته . چون هیچ چیز با اندازه وضع قوانین غیر اجراء ، لطمه بقدرت حکومت ، واحترام مقدس قانون نمیزند . این موضوع دیگر اسرار فاش شده‌ایست که آمار روز افزون جنایات وحشتناک در آمریکا ، نتیجه مستقیم ضعف دولت است . واما بنظر من : از طریق دیگری هم باعث ضعف بیشتر حکومت گردیده مجامع عمومی یکی از بهترین جاها برای تزکیه و تهذیب اخلاق و نظریات و عقاید است ، و تا آنجا که من دیده‌ام ، این ملت وقت و فرصت گرد آمدن در اینگونه محلها را ندارد و نتیجه عملی ترك این کار ، آن شده است که جرایدی که اکثراً افکار مطمئنی در تنظیم و هدایت آنها دخالت ندارند ، تفوق خارق العاده‌ای بر عقاید عمومی یافته‌اند . در این کشور قدرت پول هنوز خیلی بیشتر از اروپاست ، ولی چنین میپندارم که در حال نقصان باشد ، و مردم دارند میفهمند که برای يك زندگی مرفه و رضایت بخش ، ثروت بیکران لازم نیست .

در امور هنری ، واقعاً مجذوب طرز بنای عمارات جدید الاحداث و برجستگی و امتیاز اشیا و قسمت‌های عام المنفعه دیگری شده‌ام ، ولی از طرف دیگر هنرهای بصری و موسیقی در مقام مقایسه با اروپا ، مقام پائین‌تری در زندگی ملت این کشور دارد .

چنانچه بخواهیم ترقیات روز افزون علوم را در این کشور بدون استثناء مدیون ثروتمندی و تفوق اقتصادی آن بدانیم ، قضاوت عادلانه‌ای نکرده‌ایم ذوق ، علاقه ، استعداد ، روح برادری و تمایل به همکاری در این

توسعه و تکامل ، نقش مهم و اساسی را بازی میکند . امروز ممالک متحده امریکا از لحاظ قدرت فنی ، بزرگترین و مترقی ترین کشور جهان است . نفوذ و قدرت این کشور برای ایجاد وحدت و همبستگی بین المللی ضروری و اثر آن بی اندازه است . ولی امریکا يك کشور بزرگ و ملت آن ملتی قابل توجه اند ، و از اینکه علاقه زیادی بمسائل مهم بین المللی که مهمترین آنها طرح بزرگ خلع سلاح است که برای ملل در دستور روز قرار دارد نشان نمیدهند . جای بسی تأسف است . باین رویه باید هرچه زودتر خاتمه داد ، و لودر عقیده و فکر افراد امریکائی هم شده . جنگ دوم جهانی نشان داد که سد و مانع و مرز ، در بین کشورها معنی نداشته ، و سر نوشت ملل جهان بهم پیوند دارد . مردم آمریکا باید این حقیقت را بخوبی دریابند که در میدان سیاست بین المللی مسئولیت بزرگی بر گردن دارند . ایفای نقش تماشاچی باین کشور نه پیردازد و نتیجه حتمی آن مصیبت همه جانبه است .

پاسخ بزنان امریکا

« یکی از مجامع زنان امریکا از باز دید اینشتین
از کشورشان بسیار عصبانی شده و قطع نامه
اعتراض آمیزی به او فرستادند که جواب
زیرین از اینشتین به آنها داده شد . »

تا کنون از جنس لطیف ندیده بودم که باین شدت همه حقایق و
پیشرفت ها را نادیده بگیرد ، و ترقیات عینی را منکر شود . اگر هم ندیده

باشم از جماعتی چنین بزرگ نبوده است .

واما ... آیا حق با این خانم‌ها نیست؟ چرا نباشد...؟ چرا اصولاً کسی در خانه‌اش را بروی مردی بگشاید، که حریصانه تروپراشته‌ها تراز **غول‌گریتمان** که با چنان ولع عجیبی دختران یونانی را می‌خورد، سرمایه‌داران بیش‌تر را می‌بلعد، و از آن گذشته از این گوشه بآن گوشه دنیا می‌رود، که مگر افکار جنگ طلبانه را از مغز مردم دور کند «البته با استثنای جنگ‌گریز ناپذیر زن و شوهر»؟ بنابراین، خانم‌ها توجه دقیق مجمع وطن پرستان را باین نکته جلب کنید، و نیز بخاطر بیاورید که يك بار هم درد دنیا اتفاق افتاده است که حکومت عظیم و نیرومند روم را سروصدای چندغاز از خطر انهدام قطعی نجات داد .

قسمت دوم

سیاست و صلح طلبی

اهمیت حفظ صلح بین المللی را صلحا و مردان بزرگ نسل گذشته جهان تشخیص دادند . ولی پیشرفت صنعت و ترقیات علوم ، این اصل اخلاقی را بموضوع مرك و زندگی برای بشر متمدن امروزی تبدیل نموده ، چنان این مبحث ، یعنی یافتن راه حلی برای اختلافات جهان و ایجاد صلح جنبه حیاتی گرفته که هیچ انسان شرافتمند و با وجدانی نمیتواند شانه از زیر بار آن خالی کند .

هر انسان متفکری بخوبی میتواند درك کند که در حال حاضر

واحد‌های بزرگ صنعتی جهان ، نهایت کوشش خود را برای ساختن اسلحه بکار می‌برند ، و بهیچوجه حاضر نیستند تا مراعات بین‌المللی بخاطر حفظ صلح جهان ، تسویه گردد . و هر کسی میتواند بفهمد که رؤسای دول ، با اطمینان بی‌شائبه‌ای اکثریت ملتشان ، از این تز بزرگ حیاتی ، علیرغم امیدمشئوم بازرگانان جنگ ، قادر بر رسیدن باین هدف عالی هستند . در این عصر دموکراسی ، تعیین سرنوشت ملت‌ها بدست خودشان است و بس ، و هر فرد باید همیشه اینرا بخاطر داشته باشد .

مسئله صلح طلبی

در يك سخنرانی

خانم‌ها ، آقایان :

بسیار خوشوقتم از اینکه این فرصت پیش آمد ، تا مطلبی چند در خصوص مسئله صلح خواهی بعرضتان برسانم .

حوادث چند سال اخیر ، يك بار دیگر بمانشان داد که تاچه اندازه در مبارزه علیه فعالیت‌های تسلیحاتی و روح جنگ طلبی حکومت‌هاست و غیرفعال بوده‌ایم .

از طرفی ایجاد سازمان‌های بزرگ با اعضای بسیار زیادشان بخودی

خود در رساندن ما بمقصود نتیجه قاطعی نخواهند داشت .

بعقیده من بهترین روش در این مورد ، اعلام اعتراض شد،ید و مستدلی است متکی باین اصل تشکیلاتی که بهمه اعتراض کنندگان کشورها، کمک مادی و معنوی مؤثر بشود . باین طریق ممکن است بتوانیم مبارزه برای صلح را بمرحله حاد خود رسانده ، قبول آنرا يك امر جبری و حتمی بدانیم . یعنی مبارزه ای که خود بخود برای سازمانها ایجاد اعتبار و نیروی غیر قابل گریز خواهد نمود. این عمل فعالیتی غیر قانونی است، ولی کوششی چنین وسیع برای بدست آوردن حقوق مسلم ملتى، مستلزم اعتراض بقانون است .

عده زیادی از آنها که خود را صلح طلب های خوبی میدانند ، روی زمینه و بهانه وطن پرستی ، از ادامه همه جانبه این مبارزه سرباز میزنند ، ولی اتفاقاً همانطور که جنگهای بین المللی باندازه کافی ثابت کرده اند در لحظات خطر و بحران کشور، امید وطن پرستی و اعتماد بچنین اشخاصی نباید داشت .

نژدما که این فرصت را برای بحث و توسعه دید اشخاص در این مورد بمن وا گذار کردید سپاسگزارم .

خطاب به مبینک دانشجویان که بخاطر خلع سلاح داده شد

نسل‌های گذشته در نتیجه کار و زحمات خود ، معلومات فنی و علمی گرانبهایی بما تقدیم نمودند . این فداکاری و کرامت همراه با امکانات وسیع‌تری که بدست آنها ایجاد شده ، بما اجازه میدهد تا محیط و دنیائی بوجود آوریم که گذشتگان در حسرت آن چشم از جهان بستند . ولی این هدیه گرانبها ، خطری عظیم با خود برای انهدام همه ما همراه آورده است که در آنوقت وجود نداشت .

اکنون بیش از هر وقت دیگر ، مقدرات بشر مرقی بنیروی اخلاقی بستگی دارد . بنابراین عصر ما با وظیفه‌ای مواجه است که بهیچوجه آسانتر از وظیفه‌ای نیست که نسل گذشته با پیروزی تمام بانجام آن موفق شد .

کالاهای مصرفی و دیگر اجناسیکه دنیا احتیاج فوری بآنها دارد با مدت کمی کار ممکن است تولید شود ، ولی اینموضوع مسئله مشکل تقسیم کار ، و از آنجا عقیده مشکل‌تر توزیع کالا را بوجود آورده است . ماهمه حس میکنیم و درك کرده ایم که رقابت و آزادی اقتصادی و تمرکز و تعقیب بلامانع و بدون ترتیب ثروت و قدرت ، دیگر قابل تحمل نیست . تولید کار و توزیع باید بخاطر حفظ انرژی تولیدی افراد ، و نجات جمعیت کره ارض از فقر و بیسامانی و بازگشت بحالت توحش ، ارگانیزه

و مرتب شود ، و تحت نقشهٔ صحیح در آید .

اگر خودخواهی نامحدود زندگی اقتصادی ، جامعه را ب نتیجه ای منحوس و مصیبت بار میکشاند ، هادی بدی هم برای روابط بین المللی است . اگر افراد بشر را برای ممانعت از وقوع جنگ نیابند ، ترقی فنون و روش و ابزار جدید جنگ ، زندگی بنی آدم را غیر قابل تحمل خواهد کرد . مردم میکوشند تا خطر جنگ را بوسیلهٔ تجدید و تقلیل تسلیحات و وضع قوانین کنترل کننده «موارد وقوع جنگ» را بحداقل پائین آورند . ولی این حقیقت را باید بخاطر داشت که جنگ از آن تیپ بازی های دور کرسی نیست ، که بازیکنان دودستی بنظامات و قوانین موضوعه بچسبند .

جائیکه مرك و زندگی مسابقه دارند ، قوانین و نظامات را پایمردی نیست . در اینجا باید جنگ را سه طاق گفت . ایجاديك دادگاه حکمیت بین المللی کافی نیست . باید يك توافق بین المللی ، اجرای تصمیمات این محکمه را بطور دسته جمعی تضمین کند . زیرا بدون ضمانت اجراء ، هیچ ملتی جرئت نخواهد کرد که اسلحهٔ خود را زمین بگذارد .

مثلا فرض کنید که اگر دولتهای آمریکا ، انگلیس ، آلمان و فرانسه مصرأ از حکومت ژاپن می خواستند که دست از عملیات جنگ افروزانهاش در مورد چین بردارد ، و در تأیید این خواستهٔ خود ، بلافاصله آنها را زیر يك (بایکوت) شدید اقتصادی قرار میدادند و با آن قطع رابطه میکردند ، تصور میکنید که هیچ دولتی در ژاپن قدرت داشت که مسئولیت

سقوط آنچنانی کشورش را در این ورطه خطرناک ، بعهدء بگيرد دست
از اعمال خود برندارد ؟

پس چرا اینکار را نمیکند ؟ چرا باید هر ملت و هر فردی در
معامله‌ای که بنحوی با موجود یتش تماس دارد بتزلزل دچار شود ؟ این
نیست مگر اینکه هر کس سود آنی وغالباً مضر خود را میجوید و نمیخواهد
آنها بر سعادت و خوشبختی اجتماع تکیه دهد .

باین دلیل که گفتارم را با این جمله شروع کردم که : «امروز
بیش از هر وقت مقدرات بشر بنیروی اخلاقیست استوار است و راه دنیای
سعادت و صفا همه جا از سر زمین ناهموار گذشت و فداکاری و ایثار
میگذرد و بس . »

حال چه کسانی مرد گذشتن از این مرحله خواهند بود ؟ فقط آنها
که ضمن تحصیل و بر رسیهای خود مغز خویش را مسلح ، و جهان بینی
خود را توأم با درست اندیشی ، وسعت ودقت بخشیده اند .

بنابر این ما مردان کهنسال قرن بیستم ، و آنها که آفتاب لب بامیم ،
یعنی معاصرین فرتوت شما ، با دیده ای نگران و قلبی امیدوار چشم
بشما دوخته ایم ، تا ببینیم با چه کوشش و جهادی آنچه را که از مادر یغ
داشتند بچنگ میآورید .

« از يك نامه »

خدمت نظام اجباری

بجای اجازه‌ایکه بآلمان برای احضار مشمولین نظام داده شد بهتر بود از هر دولت دیگری این حق سلب شود .

بنظر من در آینده هم این اجازه نباید بکسی برای جمع آوری سپاه داده شود ، آنهم بآن اندازه و با آن تجهیزات که نمونه‌اش را در ژنو میتوان نشان داد . از طرف دیگر این مطلب برای ارضای خاطر فرانسه بهتر بود ، تا احضار عمومی افراد بخدمت نظام اجباری اثر کشنده روحی تعلیمات نظامی در مردم و تجاوز از حقون و اختیاراتی را که در افراد ایجاد میکند ، مطالبی است که بسختی باید از آن احتراز نمود .

برای توضیح بیشتر در خصوص پیشنهاد خودم ، در آن حال دو کشوری که روی حکمیت اجباری توافق کرده‌اند تا مسائل مورد اختلاف را که بعلمت قرابت مشترك خودشان بوجود آمده است حل کنند . بهتر و آسانتر خواهد بود که برای رفع هر گونه سوء تفاهمی ، مؤسسات نظامی خود را که از افراد داوطلب تشکیل شده در هم بیامیزند و بصورت سازمان واحدی ، باستاد مشترك در آورند . نتیجه مستقیم این عمل كمك مالی بهر دو طرف ، و حصول تأمین بیشتر برای هريك از آنهاست . توسعه هر چه بیشتر این آمیختن نیروهای نظامی در اثر بوجود آمدن مراعات و مسائل ،

ممکن است روز بروز نیروهای نظامی کشورهای بیشتری را در خود حل کند و بالاخره منتج بایجاد «پلیس بین المللی» گردد که آنهم رفته رفته در اثر ایجاد تفاهم بیشتر و امنیت پایدار تره حدود و محدودتر گردد و بالاخره رخت از جهان برگیرد .

آیا ممکن است شما هر کجا که هستید با ادامه دادن این بحث بگسترش و نفوذ آن کمک کنید ؟ البته خردم هم میدانم که نباید روی این پیشنهاد زیاد اصرار کنم ، ولی آنقدر هست که میشود آنرا بعنوان يك هدف عالی در نظر داشت و اقداماتی در این زمینه نمود . زیرا يك سیاست مطلقاً منفی ، بنظر منْ بهیچ نتیجه علمی نخواهد رسید .

آلمان و فرانسه

اگر فرانسویها تأمین قطعی در برابر حمله احتمالی ارتش آلمان میخواهند ، میتوان بوسیله دادن این تأمین ، زمینه همکاری مشترک و دوستانه ما بین این دو کشور را فراهم نمود . ولی چنانچه فرانسه خواهش های خود را در این چهارچوب نگنجاند و بهمینکه میگوید قناعت نکند ، احتمال میرود که این قدم در آلمان دچار عدم قطعیت و یا احیاناً عدم موفقیت گردد .

ولی بنظر من این راه عملی زیرین یا چیزی شبیه به آن ، در هر حال

بهتر است . و آن اینکه بگذارند حکومت آلمان خودش (نه دول فاتح) بفراىسه پیشنهاد کند که باهم نمایندگانی بجامعه ملل گسیل دارند و جامعه از نمایندگان تمام دول درخواست کند که آنها را روی دو ماده ذیل برسر موافقت آورند :

- ۱- تسلیم طرفین بهر تصمیمی که دیوان داوری بین المللی اتخاذ کند.
- ۲- سازمان با تمام اقتدارات اقتصادی و نظامیش ، بكمك دول متبوع اعضای خود بطور دسته جمعی علیه دولتی که مرتکب نقض صلح وعدم تمکین بتصمیمات بین المللی شود اقدام کند .

حکمت

- خلع سلاح منظم دريك مدت کوتاه فقط در صورتی ممکن است که :
- ۱- تمام کشورها بدون استثناء امنیت فرد فرد ملتها را متکی بر يك سازمان داوری دائمی مستقل از دول تضمین و تعهد کنند .
 - ۲- اجبار بدون قید و شرط همه کشورها ، نه تنها پذیرفتن مطلق تمام تصمیمات دیوان داوری ، بلکه بتأیید و پشتیبانی از آنها ، برای اجرای کامل دستورات و تصمیمات دیوان .
 - ۳- ایجاد سه دیوان محلی ، یکی برای اروپا و آفریقا ، یکی آمریکا، و دیگری برای آسیا (استرالیا را ممکن است یکی از این سه

ملحق نمود). باوجود این يك مجمع عمومی برای مسائلی كه متضمن نتایج جهانی است و نمیتوان در یکی از این سه دیوان ناحیه‌ای، بآنها فیصله داد نیز مورد نیاز است.

په: ((زیگموند فروید))

استاد فروید عزیزم:

روش و هدفی را كه تو برای درك حقیقت با چشم پوشی از همه امیال و آرزوهایت در پیش گرفته‌ای می‌ستایم. تو با وضوح و روشنی انكار ناپذیری نشان دادی كه در روان بشری، فطرت جنگ‌جوئی و تخریب بطور تجزیه ناپذیری با طبیعت عشق بزندگی، درهم آمیخته است، همراه این حقیقت، اشتیاق عمیقی بكمال، بآزادی درونی و بیرونی نسل بشر از بلای جنگ، از منطق بیرحم تو بیرون می‌تراود. این هدف بزرگ تبلیغ تمام‌مردانی بوده كه علیرغم محدودیتهای محیط بعنوان پیشوایان معنوی و اخلاقی تا كنون مورد ستایش بوده‌اند. از: «عیسی مسیح» تا «گوته» و «كانت» همه از این‌راه رفته‌اند.

آیا این مهم نیست كه علیرغم موفقیت كمشان در شكل ایده‌آلی دادن بی‌سترجریان كارهای بشری، از طرف همه مردم جهان برهبری شناخته شده‌اند؟

من کاملاً معتقدم که مردان بزرگ ، آنها ای که پیروزی های درخشان در هر محیط ، و در محیطی غیر مساعد و غیر مستعد ، آنها را تاج افتخار پیروانشان گردانیده ، تا اندازه زیادی از عقایدی مشابه این ، الهام گرفته اند ؛ ولی تأثیر آنها روی حوادث سیاسی بسیار کم بوده است. مثل اینکه فرمانروائی بر این قلمروی که سرنوشت خانواده بشری فعلاً بآن بسته است ، همیشه بعهدۀ تعدی و تجاوز و عدم مسئولیت بوده است .

حکومتها یا رهبران سیاسی که نیمی از شخصیت خود را بزور ، و نیم دیگر را بانتخاب مردم می یابند ، در میان ملت خودشان نمی توانند بنمایندگی اخلاقی و معنوی بهترین عناصر جامعه ، مورد احترام قرار گیرند . آنها که مابین بهترین عناصرشان می نامیم بدبختانه امروز تأثیر مستقیمی در تاریخ ملتشان ندارند و عدم ارتباط آنها با امور نیز ؛ از شرکت مستقیمشان در حل قضایا و مسایل جلو میگیرد .

آیا فکر نمیکنی که تنها راه سروصورت دادن باوضاع کنونی ، ایجاد یک مؤسسه آزاد و مستقل از اشخاصی باشد که کار و موفقیتشان تا با امروز ضامن پیروزی و نمودار توانائی و معرف خلوص عقیده آنهاست ؟ این مؤسسه بین المللی که اعضایش دائماً بوسیله تبادل عقیده و اشتراک مساعی در تماس خواهند بود ، و در هر فرصتی خط مشی خود را بمسئولیت امضا کننده ، در جریان اعلام خواهند کرد ، نفوذ اخلاقی قابل ملاحظه ای برای یافتن راه حل های عاقلانه ، جهت خاتمه دادن بهمۀ موضوعات بدست خواهد آورد . این چنین مؤسسه ای بدون شك ، علاج قطعی بیماریهای خطرناکی است که جوامع متمدن بشری را بخفت و زوال ، یعنی

مخاطراتی که بستگی جدائی ناپذیری بعدم کمال طبیعت انسانی دارد، میکشاند. ولی آیا با وجود این شرایط، دیگر کوششی بی نتیجه میماند؟ عقیده من اینست که انسان باید با خلوص نیت و فداکاری بکوشد، نتیجه هرچه میخواهد باشد.

اگر آنچنان مؤسسه‌ای که توضیح دادم، برپای داشته شود، دیگر احتیاجی نیست تا تشکیلات مذهبی را بر علیه روح جنگ طلبی بسیج کنیم. این مؤسسه بفعالت عده‌ای از مردان خوش نیتی که مقاصد عالیشانرا نا کامیهای دردناک فاج کرده است شکل خواهد داد. در پایان معتقدم که يك مؤسسه متشکل از آنچنان افرادی که گفتم تنها پایگاه ارزنده‌ایست برای آن عناصر جامعه ملل که دارند بخاطر هدف بزرگ جامعه کار میکنند.

من این پیشنهادات را بیشتر از هر کس دیگری دردنیادر برابر تو قرار میدهم، زیرا میدانم که تو از هر کس دیگری کمتر فریب شهوات و خواهشهای خود را میخوری، و نیز بخاطر انتقادات و قضاوتهای تو متکی بر يك حس مسئولیت عالی اجتماعیست.

بین المللی علوم

در زمان جنگ و قتی که مسابقات و شهرت ناسیونالیسم و سیاست با وج
اعلای خود رسیده بود ، در یکی از جلسات شورای دانشگاه «امیل فیشر»
ضمن سخن رانی خود این جمله تاریخی را گفت: «آقایان ، فایده ندارد ،
بیجهت بخود رنج ندهید ، علوم بین المللی هست ، و همینطور هم خواهد
ماند .» دانشمندان بزرگ جهان همیشه این حقیقت را باتمام حواس
خود درك کرده وبآن وقوف کامل دارند . گر چه اغلب در مواقع
بحرانهای سیاسی ، بعلت کوتاه بینی و کم دانشی همقطاران خود تنها
مانده اند . این همکاران ضمن جنگ هر جا که بودند بعقیده مقدس خود
خیانت ورزیدند ، مجامع بین المللی دانشکده ها متفرق شدند ، ولی
علیرغم تلاشهای خائنانه آنان ، کنگره هایی که دانشمندان کشورهای
متخاصم را از خود رانده اند ، بکار خود ادامه میدادند و هنوز هم میدهند.
نقشه ها و طرح های بهبود امور سیاسی ، باموفقیت پیش رفتند و ضمن
پیشرفت خود از پیروزی تفکرات واقع بینانه ای که بدون آن آرزوهای
بزرگ ما لزوماً خنثی میشدند ، جلو گیری کردند . آیادیگرانسانهای
واقع بین ، انسانهایی که علیرغم وسوسه های آنی و خیالی بکار خود
مشغولند ، چگونه قادر خواهند بود که بستر جریانهای نامساعد را
تغییر دهند ؟

اکنون با وجود اکثریت متفکرین که هنوز آنقدر مشتاق ادامه کارند . کنگره های بین المللی بتمام معنی کلمه ، نمیتوانند تشکیل شوند . موانع روحی کارگران علمی در راه بازگردانیدن اجتماعات بین المللی ، آنقدر مهم است که باین عده باقی مانده ، گرچه از لحاظ کیفیت بسیار عالی و نظریات و عقایدشان قابل فهم است : نمیشود آن موانع را از پیش پای برداشت . این گروه اخیر در صورتیکه تماس نزدیک با همفکران خود در سراسر جهان داشته باشند ، و آنها نیز با ثبات و عزم قهرمانانهای ، لزوم بین المللی علوم را . در محیط های خود نفوذ دهند ، ممکن است در راه اصلاح و تجدید بنای اجتماعات علمی بین المللی قدم هایی برداشت و آنها را بسامان برد . موفقیت باشکوه و عالی وارزنده خود وقت زیادی خواهد گرفت ، ولی بدون شك بدست خواهد آمد . نمیتوانم از این فرصت برای یادآوری همقطاران خود استفاده نکنم ، که ضمن این همه سالهای سخت و ناگوار ، آرزوی ایجاد « انجمن اخوت » را بین دانشمندان و متفکرین زنده نگاه داشته اند ، مخصوصاً همقطاران انگلیسی خودمان .

همه جا باطن افراد با آنچه که بر زبانشان جاری است فرق دارد . انسان های واقع بین و درست انگار باید این را بخاطر داشته باشند و هیچ وقت هم بخود اجازه ندهند که عصبانی شوند .

گرچه بیش از اندازه لازم ، بموفقیت تشکیلات بین المللی عموماً امیدوارم ، اما این احساس آنقدرها متکی باطمینانم ، بهوش و

واقع بینی دوستانم نیست ، بلکه بروی فشار مقاومت ناپذیر پیشرفتهای اقتصادی است ، که آنهم تا اندازه زیادی بستگی بکار دانشمندان ، حتی دانشمندان مرتجع دارد . زیرا آنها هم علیرغم میل باطنی خویش ، در حالیکه میکوشند تا همه چیز را بحال اول برگردانند ، کمک بزرگی بایجاد سازمانهای بین المللی میکنند .

مؤسسه همکاری تربیتی و فرهنگی

يك سخن رانی در فرانسه .

امسال سیاستمداران مؤثر اروپا ، برای اولین بار باین نتیجه منطقی رسیدند که دنیای ما در صورتی سعادت خود را باز خواهد یافت که رقابت و کشمکشهای زیرزمینی واحدهای با سابقه سیاسی بحیات خود خاتمه دهد . سازمان سیاسی اروپا باید تقویت شود ، و از هم اکنون زمینه الغاء تدریجی سدهای گمرکی فراهم گردد ... ولی با پیمان خشك و خالی نمیتوان باین هدف بزرگ رسید . قبل از همه چیز مغز مردم را باید برای پذیرفتن آن آماده کرد . ما باید کوشش کنیم تا حسی رادر مردم ایجاد نمائیم که مانند گذشته در مرزهای سیاسی کشور از اثر نیافتد . و با این عقیده ، جامعه ملل « کمیسیون همکاری تربیتی » را بوجود آورد .

این کمیسیون است که مطلقاً؛ بین المللی، و سازمانی غیرسیاسی خواهد بود، که هدفش نزدیک کردن افکار و احساسات مللی است، که جنگ باعث تفرقه و نفاق آنها شده. این وظیفه‌ای بسیار بزرگ است، زیرا باید اعتراف کنم که اقلاً در کشورهای که من می‌شناسم و تماس نزدیک با آنها داشته‌ام هنرمندان و علما خیلی بیشتر از سیاستمداران دچار احساسات ناسیونالیستی هستند.

این کمیسیون تا کنون در ظرف یکسال دوبار تشکیل جلسه داده و برای اینکه کوششهای آن مؤثرتر واقع شود، فرانسه هم تصمیم گرفت يك مؤسسه دائمی همکاری تربیتی و فرهنگی بوجود آورد، که هم اکنون افتتاح شده است. این عمل سخاوتمندانه قسمتی از ملت فرانسه، سپاسگذاری عموم را بخود جلب میکند.

خوشحال بودن و تمجید کردن: یا هیچ نگفتن در خصوص چیزهایی که خود آدم با آنها موافق نیست، کاری آسان و عملی نیکوست، ولی راستی، تنها چیز است که ما را بترقی و سعادت واقعی راهنمائی میکند. بر این عقیده من نمیتوانم تبریک به این کودک نوزاد را با عیبجوئی و انتقاد نیامیزم.

من فرصت روزانه برای مشاهده این حقیقت دارم که بزرگترین مانعی که کمیسیون ما با آن مصادف میشود، عدم اعتماد باین مطلب است که: « این کمیسیون مجری اغراض سیاست نیست. » کمیسیون باید از هر فرصتی برای حفظ اعتماد افراد از حوادث آلوده کننده و مضر

استفاده کند . وقتی که حکومت فرانسه مؤسسه ای را بعنوان يك عضو دائمی کمیسیون اصلی با بودجه عمومی در پاریس تشکیل میدهد ، و یکنفر از فرانسویان را بریاست آن میگمارد ، هر بیننده خارجی بسختی میتواند قبول کند که حکومت فرانسه در کمیسیون ، تسلط و نفوذ ندارد . و این حس بیشتر تقویت میشود ، وقتی که شخص می بیند که رئیس فرانسوی این مؤسسه ، اینقدر در مقام خود ابقاء میشود . گرچه اشخاصی که مورد این سؤالات قرار میگیرند از مردانی بسیار معتبر بوده و همه آنها مورد محبت و احترام مردمند ، باوجود این شك و تردید هنوز باقیست . « Dixi ét salvavi animam mean »

من باتمام قلبم امیدوارم که این سازمان با تأثیر متقابل و مداوم خود ، در کمیسیون همکاری معنوی به پیشبرد مرام عمومی خود ، با بدست آوردن اعتماد و تصدیق عموم متفکرین و دانشمندان جهان موفق و پیروز گردد .

تودیع

نامه ای به دبیر آلمانی جامعه ملل

عالی جناب دفر فرونس :

نمیتوانستم نامه محبت آمیز شما را بلا جواب گذارم و از طرف دیگر

ممکن بود این موضوع شما را در تصور موقعیت من دچار اشتباه کند.
علل اخذ تصمیم من برای رفتن بژنو از اینقرار است :

بدبختانه بتجربه دریافتم که کمیسیون «همکاری فرهنگی» برای توسعه همبستگی بین‌المللی بهیچوجه جدی کنار نمی‌آید.

چنین بنظر میرسد که بکلی شامل اصل «*Ut alguit fieri videatur*» شده است. بنظرم در این مورد یعنی در عدم موفقیت، کمیسیون دست کمی از خود جامعه بطور کلی ندارد. چون آرزوی من اینست که باتمام توانائیم برای ایجاد يك دیوان داوری بین‌المللی فرق دول بکوشم، از طرفی در برابر این جریان‌ها ناهمساعد نمیتوانم ساکت باشم، مجبورم یعنی بهتر این میدانم که از کمیسیون کناره بگیرم.

کمیسیون با ایجاد شعب ملی در کشورهای که فقط مجرائی برای اطلاعات کمیسیون از احساسات و افکار است، تمام هم خود را متوجه فشارها و تضییقات باقلیتهای باسواد نموده و باین طریق عمداً وظیفه خود را که کمک معنوی باقلیتهای علمی در فعالیتهایشان علیه تضییقات آموزشی است، عاطل و متروک گذاشته است. وانگهی وضع کمیسیون در تعدیل ناسیونالیسم شدید و مخرب، و نظامی‌گری در محیط‌های آموزشی کشورهای مختلف، آنقدر بی‌حرارت است؛ که در این وظیفه مهم و اساسی هیچ کار مثبتی از آن نمیتوان انتظار داشت، مهم تراز همه کمیسیون بکلی افراد و مؤسساتی را که بعشق پیروزی آن بدون هیچ ملاحظه‌ای خود را در خطر انداخته، و بخاطر ایجاد بین‌الملل واقعی

امور، وعلیه سیستم نظامی گری بمبارزه برخاسته اند، از یاد برده، در این راه شانس موفقیت خود را باختہ است. کمیسیون هیچگونه مقاومت و کوششی برای جلوگیری از انعقاد جلسات خصوصی بعضی از اعضائی که خود کمیسیون واقف بسوء نیت آنها درمورد اجرای کامل نقشه های کمیسیون و تغییر اوضاع بنفع مردم تحت نظارت آن بود ننموده است.

نمیخواهم با استدالات خود شما را بتشویش اندازم و همین اشارات را کافی میدانم تا شما علل تصمیم مرا بخوبی درک کنید. زیرا وظیفه من نیست که علیه کمیسیون ادعا نامه بنویسم، ولی میخواستم وضع خودم را روشن کنم. بشما اطمینان میدهم که اگر کوچکترین امیدی به پیشبرد کار بهر شکل داشتم بکار خود ادامه میدادم.

مسأله خلع سلاح

بزرگترین مانع راه موفقیت طرح خلع سلاح. اینست که مردم عموماً اشکالات بزرگ قضیه را در نظر نمیگیرند. تمام پیشرفتها و ترقیات و حوادث، کم کم تکوین و تکامل یافته و وقوع میپذیرند. مثلاً خط سیری را که حکومت دمکراسی برای نشستن بر جای استبداد و حکومت های خود مختار پیموده است در نظر بگیرید. گرچه در اینجا ما باموضوعی روبرو هستیم که نمی شود منتظر وقوع تدریجی آن شد، زیرا

تا امکان وقوع جنگ ، وجود دارد . هر دولتی میکوشد تا هر چه کاملتر مسلح شود ، و در این مسابقه تسلیحاتی آنقدر اصرار میورزد تا پیروزی خود را در جنگ احتمالی آینده مسجل بداند . و نیز تا ملتها در راه این آماده باش و تجهیز پیش میروند ، گریز از آموزش نظامی جوانان بخاطر جنگ ، و برانگیختن حس غرور ملی ؛ توأم با جلوه و جلادادن بروح جنگ طلبی محیط ؛ غیر ممکن بنظر میرسد . زیرا این دو ؛ لازم و ملزومند ، تسلیح ؛ یعنی آماده باش برای جنگ ، نه بخاطر صلح . بنابراین خلع سلاح چیزی نیست که رفته رفته انجام شود ، یا باید در يك زمان همه تفنگها را از زمین بگذارند ، یا هیچ .

انجام موفقیت آمیز این تحول مشکل ، در زندگی ملل ، نماینده يك قدرت عظیم اخلاقی ، و نمودار احتراز عمدی ، و دانسته از يك عادت طبیعی و رسم با سابقه بشریست . هر که نخواهد سر نوشت ملتش را بدست تصمیمات يك دیوان داوری بین المللی بسپارد ، و مایل نباشد که بدون کارشکنی و مخالفت برای ایجاد چنین محکمه ای با کشورهای دیگر انجمن کند ، نمیشود گفت تصمیم به احتراز از جنگ گرفته و یا صلح دوست است راه سومی وجود ندارد ؟

شکست کوششهای گذشته بخاطر تأمین صلح جهانی ، بعلت لجبازی و عدم گذشت بعضی از دول ، غیر قابل رد و تردید است . خلع سلاح و امنیت باهم و توأمند . تنها ضامن امنیت جهانی تقبل و تعهد بقبولاندن تمام تصمیمات يك قدرت بین المللی فوق دول است ، توسط تمام ملل

جهان بدون استثناء

حال بشر بر سر دو راهی حیات و ممات است. آیا راه صلح و آرامش را انتخاب میکنند، یا براه کهنه و قدیمی لجاج و ستیز ادامه میدهد...؟ فقط بسته بدست خودش است. يك طرف آزادی فردی و امنیت اجتماعی، با دست و سر، بشر را بخود میخواند، و طرفی دیگر بردگی و انهدام تمدن، قلب رامیلرزاند. آیا این کاروان بکدام راه میرود؟ خود میتواند تصمیم بگیرد.

کنفرانس خلع سلاح سال ۱۹۳۲

الف - « دولت برای مردم ، نه مردم برای دولت » اینست یکی از شعارهای تشکیل دهنده دولت و مذهب سیاست و در این مورد مخصوصاً علم بحکومت شباهت تام دارد. اینها ضرب المثلهای و مسکوکات جهان انسان دوستی است . و مردانی این گفته ها را جاودان ساخته اند که شخصیت انسان در نظر آنها عالیترین کالای جهان خلقت بود. میخواستیم از تکرار این ضرب المثل خودداری کنم، ولی نه....

زیرا این قبیل گفته ها همیشه مورد تهدید فراموشی هستند و مخصوصاً در سازمان و مکانیسم کنونی جوامع بشری ، تاجش از آنها برداری بطاق نسیان پرتاب شده اند ، من این گفته را برای آن بعنوان مهمترین وظیفه حکومت میشناسم ؛ که حکومت در روشنی آن در تأمین منافع حیات مادی و معنوی فرد بکوشد و با فرصت و میدان دهد تا شخصیت سازنده خود را بروز دهد.

میگویند دولت باید خدمتگذار انسان باشد ، نه انسان غلام او. ولی اگر دولت بزور ما را وادار کرد تا در خدمت نظام و خدمات جنگی داخل شویم از این اصل تخلف کرده است . این خدمت دون بشری، جسم انسانها را بملخ میفرستد ؛ و اثرات نامبارکش در روح او؛ همیشه مزاحم آزادی فردی و پیشرفت آدمی است.

بشر این فداکاری را بخاطر حکومتی قبول میکند ، که پیشرفت آزادانه افراد انسانی را تأمین کرده ، در پیشرفت و گسترش آن کوشیده باشد. هر فرد آمریکائی کمابیش باین مطلب وقوف دارد ؛ ولی در اروپا کاملاً عمومی نیست. باین جهت بنظر من در آمریکابیشتر میتوان بایجاد يك پایگاه ضد جنگ امید داشت.

و اما کنفرانس خلع سلاح. نمیدانم وقتی که بآن فکر میکنم ؛ بخندم ، بگریم ، امیدوار باشم. فرض کنید کشوری پیدا شود که تمام سکنه آنرا مردمی متجاوز ؛ بیشخصیت و جنگجو تشکیل داده باشد. خطر تصادم زندگی و تجاوز بحیات دیگران بعنوان يك مسابقه تعادلی که هر گونه پیشرفت مسالمت آمیز را غیر ممکن میکند ، در آنجا مرتباً وجود و ادامه دارد در حالیکه عموم اتباع آن کشور اصرار داشته باشند که همیشه خنجری در کمر خود حمل کنند ، قاضی یا حاکم آن کشور در حالیکه تمام مستشاران او هم بامردم هم عقیده شوند آرزو داشته باشد تا این عقیده زشت را عمل کند و به این وضع ناهنجار حیات خاتمه دهد . پس از سالها حاکم تصمیم بگیرد که هر طور شده خطر را تعدیل کند و در آن حال این مسأله پیش بیاید «خنجری که همه افراد مصرأ میخواهند ، چه اندازه و بچه تیزی باشد .» تا زمانیکه عموم اتباع با وضع قوانین پلیسی و جزائی دست از حمل چاقو و دشنه برندارند ، او هر تصمیمی که بگیرد بلا اثر خواهد بود و حوادث در بستر قدیمی خویش جریان خواهد یافت. زیرا در اینحال وضع قانون تحدید بلندی و تیزی چاقوی مجاز ، بزرگترین کمک برای قویترین آدمکشان است ، و

ضعفای قوم را بیدفاع و سلاح بدست شفقت و رحم آنها میسپارد.

همه شما معنی این مثل را بخوبی درك میکنید. این صحیح است که، ما يك سازمان ملل و يك دیوان داوری داریم، ولی بدبختانه نه سازمان ملل، چیزی بیش از يك سالون نطق و خطابه است، و نه دیوان، نیروئی برای اجرای تصمیمات خود دارد.

اگر کشوری مورد حمله و تجاوز قرار گیرد؛ این سازمانها هیچکاری نمیتوانند بکنند. اگر اینرا بخاطر داشته باشید وضع کنونی فرانسویها و خودداری آنها را از خلع سلاح بدون تأمین؛ در برابر آلمان بخوبی درك می کنید؛ و در خواهید یافت که آنقدرها هم برای این عملشان مستوجب سرزنش نیستند. . . تاهمه ما باتمام قوا و قیود خود متحد نشده و حکومتها را وادار بشرکت در مجمعی علیه هر کشوری که علناً و سرّاً از قبول تصمیمات دیوان داوری سرپیچی کند ننمائیم، دنیای ما از اینحالت وحشت و اضطراب و بی سامانی نجات نخواهد یافت. هیچ دست توانائی نمی تواند ما بین اقتدارات بی حد و حصر ممالک را، با تأمین در برابر حمله و بالنتیجه صلح توافق ایجاد کند.

آیا خانواده بلا دیده بشری باید بدبختی دیگران را متحمل شود تا کشورها درك کنند که باید قدرتی فوق دول وجود داشته باشد که تصمیماتش با يك نیروی بین المللی بموقع اجراء گذاشته شود؟ پیشرفت این چنین حوادث، آینده ای بهتر از این را نشان نمیدهد. ولی هر کس علاقه بتمدن انسانی و عدالت دارد، باید باتمام

نیروی خود بکوشد و همهٔ دوستان و اطرافیان خود را بلزوم يك قدرت و اجبار بین المللی فوق دول متقاعد نماید .

من با حقانیت کامل از این موضوع عصبانیم که چرا همیشه در تقویم نیروها ، عوامل روحی و اخلاقی جامعه را اینقدر کم ارزشتر از ماشین و قدرت صنعتی می گیرند . مردم میگویند و اصرار میکنند که : « خلع سلاح روحی ، منتج بخلع سلاح مادی میشود . » می گویند :

« بزرگترین مانع راه ایجاد بین الملل امور آگرا ندیسمان غول آسای روح ناسیونالیسم است که با قیافه ای جالب و ظاهراً مهیج بر روی آن شیون میکنند. » ولی چه سوء استفاده هائی از آن بنام وطن میشود ! ضمن يك قرن و نیم گذشته ، این بت نازیبا همه جانپروی مضر و مشئوم و متجاوز خود را بدست آورد ، برای اینکه بهتر موضوع رادرك کنیم ، باید دانست که يك بستگی نزدیک میان ماشین و حالات روحی و داخلی اشخاص وجود دارد ، زیرا نه تنها ماشینیم زادهٔ فکر و کار انسانی است ، بلکه توسعه و تکامل متقابلاً افکار و عقاید نوینی در بشر ایجاد کرده است . پیشرفت و توسعهٔ جانگداز و همه جانبهٔ ناسیونالیسم عصر حاضر بعقیدهٔ من ، بستگی تام و انفکاک ناپذیری با سازمان های خدمت نظام اجباری یا عبارت اهانت آمیز تر ، ارتش های ملی ندارد .

کشوری که می خواهد سازمان های نظامی خود را وسعت دهد ، باید تخم روح ناسیونالیستی را که تهیه کنندهٔ اساس قابلیت نظامی مری در فکر افراد است بکارد ، و هم زمان با این

اقدام ، میدان فعالیت خود را بمدارس انتقال داده ، بساط انضباط خشك و بی رحم خود را در آنجا بگسترده . ایجاد و برقراری خدمت نظام اجباری ، از این جهت بنظر من علت العمل اضمحلال اخلاقی نژاد سفید است ، که نه تنها جداً موجودیت تمدن انسانرا مورد تهدید قرار داده ، بلکه وجود فرد فرد انسانها را بفنا و زوال دعوت می کند .

این مایه شرو زحمت با آن همه سلام و صلوات از انقلاب کبیر فرانسه شروع شد ، و از آنجا تمام ملل جهان را بدنبال خود کشید . بنابراین هر کس آرزوی تقویت روح «اینتر ناسیو نالیسم» و نبرد یا برتری نژاد را در سر میپوراند . باید در مقابل خدمت نظام اجباری بایستد . عالم نظامی گرمی عصر حاضر ، چه فرقی با شوالیه بازی های قرون و اعصار گذشته میتواند داشته باشد ؟

آیا زیر کنترل و شکنجه قرار دادن مردان متفکرو با وجدان امروز ، چه دست کمی از کشتن و بدارزدن و سوختن شهیدان مذاهب مختلفه دارد ؟

آیا می توانید مثل موافقت نامه «بریان کلوگ» جنگ را تحریم کنید و در عین حال افراد را در تمام کشورها ، دقیق ترین فن-ون جنگی بیاموزید و بماشین جنگ سازی تبدیل نمائید ؟

اگر از نقطه نظر پیروزی کنفرانس خلع سلاح ، خواسته های خود را بحد مسایل فنی اجتماعی محدود نکنیم ، قادر بحل مسئله روانی مؤسسات فرهنگی نخواهیم شد . ما باید با در نظر گرفتن اصل بین المللی

امور، وسیله منطقی و عقل پسندی بیافرینیم که باستناد آن جوانان بتوانند از خدمت در نظام امتناع کنند. این کار بدون شك اثرات بزرگ و قابل تمجید اخلاقی خواهد داشت. بطور خلاصه و صریح، نظریه من بشرح زیر است:

موافقت تنها برای تجدید سلاح، هیچ نوع تأمینی برای هیچکس نیست. حکمیت اجباری دیوان باید با نیروی اجرایی نظامی و اقتصادی تمام کشورهای عضو، تأمین و تحمیل شود، چنانکه تمام کشورها بدون اشکال و چون و چرا حاضر برای عمل بر علیه دولتی که آرامش مقدس صلح را مضطرب و مشوش سازد بشوند. با خدمت نظام اجباری. بعنوان محکمترین سنگر ناسیونالیسم مضرو مهاجم، باید مبارزه شود. مهمترین همه باید به آنها که از جریان سوئی در کشور خود انتقاد کرده، نسبت بنام لایمات محیط اعتراض میکنند، یعنی بازادگان ملل، بعنوان يك اصل مسلم حقوق بین الملل تأمین داده شود. در پایان توجه همه شما را بکتاب «فردا هم جنگ» تألیف «لودویک باور» که نتایج جنگ را با تیز بینی و بی غرضی تمام، ضمن يك درس بزرگ روانشناسی تشریح میکند جلب مینمائیم.

خدماتی را که نبوغ و تتبع بشری در این صد سال اخیر در اختیار نسل حاضر گذاشته است، چنانچه سازمان جامه بشری نیز میتواندست همدوش آن جلورود، بس بود تازندگی را با علی درجه دوست داشتنی و لذت بخش کند. ولی بدبختانه وسایل گرانبهای تولید بجای آزادی

و رفاه ، ولع و حرص زائید ، چنانکه اکنون پیشرفتهای محرالعقول گذشتگان در دست این نسل ، بتیغ تیزی در دست طفلی سه ساله میماند. جائی که پیشرفت صنعتی با ماشینهای عظیم الجثه خود ، بجای اشیاء و مواد مصرفی و ضروری بشر ، گیوتین برای قطع ریشه انسانیت میسازد، نمیتوان فقط تماشاچی بود ما معاصرین فرتوت فرزندان قرن بیستم در برابر چشمهای وحشتبار خود ، مسلخ بنی آدم و انهدام دسترنج زحمت. کشانرا دیده ایم، و من در میان اینهمه بیشتر از اردو گاه انسانهای میترسم. که در آنجا خدای جنك بطور تحقیر آمیزی افراد را چون بردگان، فنون نبرد میآموزد .

آیا این وحشتناك نیست که از يك طرف کاخهای داد گستری برای اعدام آدم کشان سربفك میساید ، و از طرفی دیگر افراد را او نیفورم نظامی بپوشانند و دوستی تفنك تقدیم کنند که برود آدم بکشد...؟ لحظه ای باین تناقض زشت فکر کنید .

من فقط چند شخصیت بزرگ و قابل ستایش دیدم که نگذاشتند دستشان بخون هموعان خویش رنگین شود ، و اکنون با تمام قلب در برابر روح بزرگ و پر شورشان تعظیم میکنم . من این بزرگ مردان را قهرمانان واقعی گذشته جهانی میشناسم .

اکنون من فقط روزنه امید میبینم . میدانم و اطمینان دارم که رؤسای مسئول ملل ، میتوانند و قادرند که جنك را تحریم کنند و بازهم میدانم که چه چیز روزنه امید خانواده بشری را گل میمالد . آری

میدانم ، رسوم منحوس جنگبارگی ملل ، یعنی آن بیماری خطرناکی که چ-ون ارثی نفرت انگیز ، از نسلی په نسل دیگر ، از روی نیمکت های مدرسه و از لابلائی اوراق کتاب ها بمغز نسل جوان سرایت می کند .

در برابر عقیده من میایستد ارا به این رسوم مشعوم را مشق های سر باز خانه و تجلیل روح نظامیگری حمل می کند .

همدوش این ، آن عده روزنامه های زر خرید و بی شخصیتی که در خدمت فرماندهان نظامی و خداوندان صنعتند قلبم را نیشتر میزند ، بدون اجرای خلع سلاح ، صلح معنی ندارد ، و با ادامه تدارکات نظامی ، آنهم با این وسعت و باین قیاس ، بلای جهان سوز دیگری حتمی است ، باین دلیل است که میگویم کنفرانس خلع سلاح سال ۱۹۳۲ میتواند روی سر نوشت نسل حاضر و آینده تصمیم بگیرد .

اگر کسی سر نوشت تأسف آور کنفرانس گذشته را بخاطر بیاورد ، جز این نخواهد گفت که وظیفه هر فرد شرافتمند و مسئولیت شناسی است که با تمام نیروی خود برای پیروزی کنفرانس ۱۹۳۲ از هم اکنون بکوشد و اهمیت وظیفه آن را بهم-ه بشناساند . نمایندگان اعزامی باین کنفرانس در صورتی با تصمیم قاطع و عزم راسخ برای تأمین و برقراری صلح پشت میز خواهند نشست ، که يك اکثریت قاطع و صلح خواه از کشور خود پشت سر داشته باشند . فرد فرد ما مسئول ایجاد چنین اکثریتی هستیم .

اگر نمایندگان اعزامی بکنفرانس قبلاً بدانند که چه باید بخواهند و چه باید بگویند ، و مطالب گفتنی خود را حاضر کنند ، میتوان گفت که کنفرانس سروصورت بدی نخواهد داشت ، و چنین بنظر میرسد که اکثراً به این حقیقت وقوف یافته اند . زیرا در ملاقات های دو نفری نمایندگان ملل که اخیراً چندین مرتبه اتفاق افتاده ، همه وقتشان را صرف تهیه زمینه مساعد ، برای طرح پیشنهاد خلع سلاح در کنفرانس نموده اند ، و این بنظر من عمل بسیار خوبی است . زیرا همیشه دو نفر بدون حضور شخص ثالث ، بهتر و دوستانه تر و بی تکلف تر می توانند بحث و تبادل نظر کنند . در غیر این صورت ممکن است حضور شخص دیگری آنها را وادارد که بیشتر متوجه ترکیب ادبی جملات شده و اصل موضوع نتیجتاً در دست انداز لغات ملغلق سیاستمداران در هم بشکند .

فقط تهیه مقدماتی از این قبیل ، برای تعیین خط مشی کنفرانس و جلوگیری از غافلگیر شدن نمایندگان صحیح است . و چنانچه محیطی از اعتماد ، توسط مردان علاقمند و خوش نیت بوجود آید ، امید زیادی به پیشرفت میتوان داشت ؛ در اینگونه مسائل بزرگ ، در صورتی که شائبه غرض و تقلبی نباشد ، پیروزی مدیون ذکاوت نمایندگان نخواهد بود . بلکه نتیجه اعتماد و سلامت نفس میباشد . یعنی با کمال تعجب ، در اینگونه مراحل عقل و استدلال در برابر عنصر اخلاقی عقب مینشیند !

در اینحال وظیفه تماشاچیکری افراد این نیست که بایستند و تنها

انتقاد كنند ! بلكه بايد با تمام نيروى خویش بكوشند و در نظر داشته باشند كه خدمت بجهان ، ارزش جهانى دارد .

امريكا و گفترانس خلع سلاح

مردم امروز آمريكا ، بعلت وضع كنونى اقتصادى خودشان ، توجه كامل و خاصى بوضع داخلى كشورشان پيدا کرده اند . كوششهاى زمامداران مسئول اين كشور ، از هر داروئى براى علاج بىكارى كارگران استفاده ميكنند . احساس مسئوليت آمريكائى نسبت بسرنوشت بقيه دنيا ، خصوصاً بسرزمين اجدادى خودشان يعنى اروپا ، درچنين موقعى بسيار ضعيف است .

رقابت آزاد واحدهاى اقتصادى ، مستقيماً وبخودى خود قادر بدفع اين بحران نيست . براى تقسيم صحيح كار وتوزيع عادلانه مواد مصرفى بين مردم ، مقياس ومعيار تنظيم كننده اى توسط اجتماع بايد اعمال گردد . در غير اينصورت ثروتمندترين كشورها تاب مقاومت در مقابل بحران اقتصادى را نخواهد آورد . حقيقت اينست كه در اثر پيشرفت سيستمهاى علمى كار ، كار لازم براى تأمين احتياجات يك فرد كمتر شده ، ديگر رقابت آزاد اقتصادى نمیتواند وضعى پيش آورد كه همه نيروى كار ملي را

باستخدام در آورد .

برای اینکه ترقیات فنی در خدمت همهٔ مردم قرار گیرد ، تنظیم دقیق و سازمان صحیح لازم است . حال که وضعیت اقتصادی بدون قانون منظم و دقیق نمیتواند روشن شود ، عقده‌ها و غوامض سیاسی بین‌المللی چگونه میتوانند از قانون و نظامنامه بی‌نیاز باشند ؟ ولی متأسفانه عدهٔ قلیلی هنوز باین خیال باطل دلخوشند که اعمال شدت و قدرت ، بهترین راه حل مسائل بین‌المللی است . و اما آنها که میخواهند از یاد گاریهای پلید عهد بربریسم برای جلوگیری از جنگ استفاده کنند ، از منطق بسیار بدورند . بشمر رسیدن هر کوششی در راه حل مسالمت آمیز مشکلات جهانی مستلزم نیروی شکیبائی است ، و خدمت باین هدف عالی ، شهامت و ثبات عزم و قاطعیت مخصوص میخواهد . هر که واقعاً از جنگ نفرت دارد باید با استقامت تمام ، هم خود را وقف این کند که کشورش مقداری از قدرت خود را در اختیار مؤسسات بین‌المللی بگذارد و دولتش را مجاب وقانع کند ، که هنگام طرح دعاوی و رجوع مراعات بدیوان داوری بین‌المللی بفتوای آن گردن گذارد . دوستار صلح جهانی ، باید بدون هیچ قید و شرطی ، تزرک خلع سلاح جهان را که در پیمان بسامان نرسیده « ورسای » شبحی از آن وجود دارد قبول کند . ولی با این همه تا نظامگیری و میهن پرستی حاد و تجاوز کار ، در جهان تحریم نشود ، بشر خواب راحت نخواهد داشت .

هیچ حادثه‌ای در چند سال اخیر با اندازهٔ شکست آنهمه کنفرانسهای

خلع سلاح ، بر روى دستگاه رهبرى كشورهاي مترقى اثر سوء نداشته است ، زيرا اين شكست نه تنها معلول راز و نيازها و توطئه ها و جابه - طلبيهاي وقیحانه سياستمداران است ، بلكه عدم اعتراض و كاهلى عمومي همه كشورها نيز مؤثر بوده است. اگر اين رويه تغيير نكند ، بناهاي پرارزش پيشينيان مايكي پس از ديگري درهم خواهد ريخت . من معتقدم كه ملت آمريكا بطور ناقصي از مسئوليتي كه در اين موضوع دارد ! آگاه است . مردم آمريكا بدون شك با خود چنين ميگويند : « بگذار اروپا از اعتبار و شخصيت بيفتد ، اگر او در آتش عصيان و جنگ طلبى ساكنينش سوخت ، بذر «ويلسن Vilson» مادر سنگلاخ اروپا ، طرفه محصولي ببار خواهد آورد. ماقوى و مصونيم ، و پس از اروپا با سودگي در كار جهان دخالت مى كنيم .»

اينچنين عقیده و مرامی جز کوتاه بینی چه نام میتواند داشته باشد؟
 آمريكا بسهم بزرگ خود مسئول گرفتاری های اروپاست كه با فشار تقاضاهای بیرحمانه خود ، اضمحلال اقتصادی و در نتیجه فزای عصمت اخلاقی اورا تسهیل و تسريع کرده است. آمریکارأساً بالحق كشورهای اروپا بممالك بالکان كمك کرده ، به اين جهت مسئول در هم شكستن اصول سياسی آن سامان است ، كه روح انتقام جوئی را كه از پستان بدبختی شیر ميخورد ، در آن مردم بوجود میآورد . اين روح هر چه در راه خویش بیا بد در هم ميكوبد ، خراب می كند ، میسوزاند و حتی در پشت دروازه های آمريكا هم نميایستد ، ميرود ، همه چیز را در مينوردد . بلى ، پيش از اينهم

گفته‌ام ، این جریان آمریکاراهم باخود بنیستی میبرد . چشم باز کنید ، اطراف را بنگرید و پیش پای خود را ببینید .

حقیقت را میشود خیلی مختصر گفت . « کنفرانس آینده خلع سلاح ، آخرین امید و فرصت برای ما و شماست . » بخاطر حفظ محصولات تمدن بشری ، امیدهای امروزی انسانها ، دو کانون دارد ، یکی آمریکا ست و دیگری شاید اروپا باشد .

صلحخواهی مثبت

چقدر خود را خوشبخت میدانم وقتی که می بینم یکی از مبشرین و آرزومندان تظاهر عالی صلح و سعادت که بدست مردم خون گرم بوجود خواهد آورد . چقدر دلم میخواد که همه مردان خوش نیت را با سم صدا بزخم و بگویم : « در این ساعت که چشمها باز و وجدانها بیدارند ، بیائید تا خود را با عمیق ترین احساسات ، متحد و بهم علاقمند نمائیم . »

نباید خود را گول بزخم و از خود پنهان داریم ، که بدون يك فعالیت جدی ، بیرون آمدن از این خمود و افسردگی غیر ممکن است . يك مشت مردمی که تصمیم بانجام عملی در این راه گرفته اند در مقام مقایسه با (بیطرفها) و منحرفین ، واقعاً هیچ اند ، و از طرفی جبهه مقابل ، یعنی آنها

که چرخها و قطعات ماشین جنگ را روغن میزنند نیرومندانند. آنها از هیچ کوششی برای تغییر دادن بجهت جریانهای عمومی در بستر نظریات و مقاصد خودشان فرو گذار نمیکنند.

وضع ظاهری و گفته های رهبران اقوام ، چنین مینماید که تشنه صلح و آشتینند، و تسلیحاتی را که در دست اقدام است بخاطر موازنه مثبت نیروهای نظامی و برابری قوا، بخاطر حفظ صلح میخواهند. ولی حقیقت اینست که رهائی از جنگ، بخود مردم و اتباع این کشورها بستگی دارد. اگر مردم از جنگ بیزارند و میخواهند از آن دور باشند. باید با هر گامی که جز در راه تأمین صلح و خلع سلاح کامل برداشته شود مخالفت کنند. زیرا تا نیروی نظامی زنده است، هر ادعائی بجنگ منتهی میشود. صلحخواهی بدفرجامی که برای حفظ و پیشبرد آن ، توپ و تانک و خمپاره بسازند، در نطفه بمیرد بهتر است. من اینطور میاندیشم .

خدا یا ممکن است وجدان و عقل سلیم مردم بیدار شود ، تا بمرحله ای برسیم که نسل و نسلهای بعد از ما نام جنگ و لغت جنگ را فقط در تاریخ بخوانند و از معلم بشنوند ، و آنرا علت گمراهی و انحراف اجداد خود از جاده حقیقت حیات بدانند !

نامه‌ای بیکی از دوستان صالح

چنین شنیدم که در قلب بزرگ تو؛ اشتیاق و پروائی بخاطر بشریت و سرنوشت آن وجود دارد، و مخفیانه و بدون تظاهر، کارهای بزرگی می‌کنی. عده آنها که با چشمهای خویش می‌بینند و با قلب خود حس میکنند بسیار کم است، ولی نیروی عظیم آنهاست که روی سرنوشت انسان کوری که امروز در کنار پرتگاه نیستی قرار گرفته تصمیم بگیرد. آیا بشر قبل از اینکه خیلی دیر شده باشد خواهد فهمید که برای احتراز از يك جنگ (همه برضد همه) چقدر باید فداکاری و ایثار بخرج دهد؟ نیروی وجدان و بیداری روح بین المللی ثابت کرده اند که لازمند، ولی کافی نیستند، و اکنون این روحیه و وجدان ضعیف تر از آن است که بتواند مذاکره و مفاوضه با پست ترین دشمنان تمدن و بشریت را تحمل کند. زیرا جلب رضایت آنها، مقید بشرطی است که جنایت مسلم بخانواده بشری است، که خود دوربینی سیاستش می‌نامند، ولی ما نباید از انسانیت ناامید شویم، چون خودمان انسانیم، و اینکه هنوز افرادی چون شما نهرا سیده در جهان زندگی میکنند. آدم را بیشتر تسلی می‌دهد.

نامه بیگی از صلحخواهان :

رفیق عزیز و برادر روحانیم :

برای اینکه زیاد بی پرده با هم کنار بیائیم ، عرض میکنم که ه
انتشار اعلامیه‌ای از این قبیل که حال‌روی میز من است در کشوری که
هنگام صلح ، اعلام احضار مشمولین بنظام وظیفه می کند ، هیچ ارزش
ندارد . زیرا چیزی که شما برای مبارزه با آن برمیخیزید ، رهایی از قید
خدمت نظامی و جنگی است . ملت فرانسه واقعاً مجبور پرداخت قیمت
گرانی برای پیروزی ۱۹۱۸ شد ، زیرا آن پیروزی تا اندازه زیادی
مسئول عقب افتادن فرانسه و سقوط ملت آن در شکل مخصوصی از عبودیت
است . نگذار کوشش‌هایت در این راه تعطیل شود ؛ یعنی بهمین قدر که ادامه
داده‌اید بس نکنید ، شما اتحاد پرزور و مقتدری از مرتجعین و نظامیان
آلمان در برابر خود دارید ، اگر فرانسه با اتحاد نظامی جهانی پیوندد ؛
غیر ممکن است که بتوان از تهیه مقدماتی که آلمان برای جلوگیری
از خطر احتمالی خواهد کرد ممانعت بعمل آورد ، زیرا مردم آلمان
خود خواستار خواهند شد که در این مورد از فرانسه عقب‌نمانند و آنوقت
هر سرباز فرانسوی در برابر دو نفر آلمانی قرار خواهد گرفت ، و این
محققاً برای فرانسه غیرمنتظره است .

فقط اگر ماموق شویم که رسم خدمت اجباری نظام را از جهان براندازیم ، ممکن خواهد بود که بجوانان درس آشتی و توافق و عشق بزندگی و علاقه به همه موجودات زنده را داد . من معتقدم که يك زمینه مخالف و سرکشی وجدان از خدمت در نظام ، هنگام احضار مشمولین اگر مثلا توسط پنجاه هزار نفر یکمرتبه ابراز شود ، همه کس در برابر نیروی بزرگ و خواسته گریز ناپذیری قرار خواهد گرفت ، ولی نباید فراموش کنید که نقش فرد بتنهایی ، در اینجا بسیار کم است ، و از طرفی ما قربانیان ماشینیم . ما اشخاصی که محکوم بمرگ تدریجی در مقابل ماشینهای غول پیکری هستیم که در پشت آن سه نیروی بزرگ **حماقت** ، **ترس و طمع** وجود دارد ، هیچکدام بردیگری ترجیحی نداریم .

نامه ای دیگر

آقای عزیز :

اصلی را که در نامه خود مورد بحث قرار داده ، بر روی آن زیاد تکیه کرده اید: میتوانم بگویم که از نخستین موارد مهم است . همانطوریکه فرموده اید ، صنایع اسلحه سازی ، بزرگترین خطری است که بشریت را احاطه کرده ، صنایع مهمات سازی ، نیروی اهریمنی پنهانیست که در

پشت سر ناسیونالیسم افسار گسیخته ، از همه طرف آمادۀ حمایه میباشد... شاید بتوان از طریق ملی کردن صنایع نتایج جدیدی تحصیل کرد ، ولی تعیین اینکه چه صنایعی باید شامل این قانون شوند بسیار مشکل است . آیا این صنایع مربوط به وانوردی ؟ و اگر صنایع فلزی ، چه اندازه ؟ و چنانچه صنایع شیمیائی ، تا چه حد ؟

در مورد مهمات و صادرات و مواد جنگی ، جامعۀ ملل سالهاست کوشش خود را در این راه صرف کرده ، تا این محصولات وحشتناک را کنترل کند ، ولی موفقیت او در این راه چقدر کم بود ، چیزی است که همه از آن اطلاع داریم . سال گذشته از یکی از سیاستمداران معروف و خوشنام آمریکا پرسیدم که : « چرا ژاپن را با یک «بایکوت» شدید اقتصادی وادار نکردید که از سیاست خشن خود «درچین» انصراف جوید ؟ » گفت : « علایق تجارتی مادر آنجا شدیدتر از آنست که بشود اگر برای مدت کوتاهی هم شده ، دست از آن برداشت . » آیا با مردمیکه با چنین طرز تفکری خود را راضی کرده اند ، چگونه میتوان کنار آمد و بآنها کمک فکری کرد ؟

آیا باز هم فکر میکنی که در چنین محیطی حرف من کاری از پیش ببرد ؟ چه خیال باطلی ؟ من تازمانی که کاری بکارهای عادی مردم ندارم ، همه کس بدون جهت و سبب از من بطور مبالغه آمیزی تقدیر میکند ، ولی بمحض اینکه کوششهایم را در جهت موضوعاتی که مناسب حال آنها نیست و یا بنحوی از انحاء بامناف آنها اصطکاک پیدا میکند

انداختم ، بلافاصله در دفاع از علایق خود ، دهان بفحش و تهمت باز میکنند و تماشاچیان بزدل هم به آنها میپیوندند و در این میان حقیقت از یاد میرود .

آیا تا کنون جرئت و جسارت غیر نظامیان کشور خود را سنجیده‌ای؟ عمومی‌ترین و مقبول‌ترین شعار آنها اینست : «ولش کنید ، حرف او را نزنید ، بگذارید هر چه میخواهد خودش بکند . » ولی با همه اینها مطمئن باشید که من هر چه از دستم بر آید میکنم ، و نیز این را بدانید که هیچ‌وقت حوادث با آن نظمی که شما تصور کرده‌اید بروفق مراد نخواهد بود .

زن و جنگ

بعقیده من در جنگ دیگر جهانی زنان میهن پرست باید بخط مقدم جبهه ، بجای مردان فرستاده شوند . و این عمل اگر هیچ نتیجه‌ای نداشته باشد ، اقلا این هست که در بین اینهمه مسایل درهم و برهم ، و غوامض خسته کننده و خالی از لطف ، چیز تازه‌ای خواهد بود . و انگهی چرا باید احساسات قهرمانانهای که در قلب‌عده قابل توجهی از جنس لطیف هست ، میدان خود نمائی نیابد ، و همیشه در صف غیر نظامیان بی دفاع باشند ؟

تفکرانی راجع به بحران اقتصادی جهان

اگر میبینید که اکنون يك اقتصاددان مبتدی وعادی بخود جرئت میدهد تا راجع بمشکلات اقتصادی جهان اعلام خطر کند، نیست مگر بعلت بی سامانی و درهم برهمی ناامید کننده نظریات و عقاید استادان این فن در عصر حاضر . مطالبی که من مجبور و موظف بگفتن آنها هستم ، مطالب تازه ای نیستند ، یعنی بهیچوجه نمیتوانم چیز تازه ای بگویم که کسی نگفته باشد.

اینها عقاید فردی بیدار و مستقل است که فوق نفوذ طبقات و غرض ملی، اظهار میکند. عقاید فردیست که هیچ آرزویی بجز بهروزی بشرو حد اعلائی نظم ممکن برای اوضاع جهان ، و پیرامون وجود انسانها ندارد ، اگر در این بحث میبینید که با اطمینان و یقین ، نظریات خود را میگویم ، فقط از این لحاظ است که مطلب تأثیر داشته باشد و از طرفی این نظریات ناشی از اعتماد غیر مستند بنفس ، یا عقیده باینکه ، تخیل ذهنی من در مورد مسائلی که واقعاً بطور غیر عادی پیچیده اند اشتباه نمیکند ، نیست.

آنطور که من میبینم ؛ این بحران ذاتاً با بحرانهای گذشته فرق کلی دارد، از این نظر که کاملاً با اوضاع و احوال جدیدی بر وفق پیشرفت

سریع روشهای تولید بستگی دارد.

مواد مصرفی مورد احتیاج امروز جهان را يك نسبت و اندازه‌ای از کار موجود بشری تکافومیکند، ولی همین حقیقت اگر بدست و همت آزادی کامل اقتصادی و اگذار شود، بطور حتم بحران بی‌کاری منتهی میگردد، بدلائلی که در اینجا نمیخواهم بتجزیه و تحلیل آنها پردازم، گروه بی‌شماری از افراد بشر برای حداقل مزدی که بسختی میشود زندگی را بر آن تکیه داد کار میکنند.

اگر دو کارخانه کالاهای مشابهی تولید کنند، در صورتی که شرایط دیگر کار در هر دو مساوی باشد، آن يك می‌تواند کالا را بسیار ارزانتر تمام کند، که کارگر کمتری در استخدام داشته باشد، یعنی از کارگران موجود تاحد فوق طاقت يك انسان کار میکشد. از اینجاست که هر کس بناچار باین نتیجه میرسد که در تحت شرایط فعلی، تولید فقط يك قسمت از کار موجود جامعه، مرجع استخدام پیدا میکند.

یعنی وقتی از کارگران موجود در کارگاه هر چه بخواهند کار میکشند، بقیه کار بخودی خود از جریان و مرحله تولید برکنار خواهد ماند.

و این عمل نیز بنوبه خود باعث سقوط قیمت‌ها میشود و در نتیجه نمودار سود کافر ما بصفر نزدیک میگردد، تجارت درهم میشکند و بامرک خود صف‌بی‌کاران را طویل‌تر میکند. اعتماد برو نق صنعتی تقلیل مییابد، و از اینجاست که عموم مردم در بانک‌های کار گشائی و اعتبار رو بنقصان

میرود، در نتیجه بانک‌ها بعلت تقلیل ناگهانی سپرده‌ها ورشکسته می‌شوند، در آخرین نتیجه چرخه‌های صنعت از کار می‌افتد. ولی بحران اقتصادی علل دیگری نیز دارد.

۱- تولید اضافی

در اینجا باید بین دو نوع تولید اضافی فرق گذاشت، یکی تولید اضافی واقعی، دیگری تولید اضافی ظاهری. منظورم از تولید اضافی واقعی؛ تولیدی است که بیشتر از تقاضا، یعنی احتیاجات عمومی باشد. و این موضوع حتی ممکن است تولید اتوموبیل و گندم را در آمریکادر لحظه حاضر در بر گیرد، گرچه تا اندازه‌ای بنظرم درست نمی‌رسد.

اغلب مردم وقتی که می‌گویند: «تولید اضافی» منظورشان وضع طبیعی یکی از ابزار تولید است، که بجز ماده مخصوصی که واقعاً و طبیعتاً باید بسازد چیز دیگری هم تولید کند. این اشیاء را در مواقع مقتضی یعنی وقتی که کالاهای مصرفی از عهده جوابگوئی بتقاضی بر نمی‌آید، بین مصرف کنندگان توزیع می‌کنند. این وضع و یا حالت مخصوص ابزار تولید را من «تولید اضافی ظاهری» مینامم، در این حال تقاضی؛ بمعنی واقعی لغت؛ تقلیل نمی‌یابد؛ بلکه قدرت خرید و معاوضه مصرف کننده است که از بین می‌رود.

این «تولید اضافی ظاهری» فقط یکی از علل بحران است و بنابراین نمیتواند برای توضیح دادن بحران، مورد استفاده قرار گیرد. اشخاصی که می‌کوشند تا تولید اضافی را مسئول بحران قرار دهند،

میشود گفت که مطلقاً بالغات بازی میکنند.

۲- جبران خسارت

با غرامت جنگی ، بار سنگینی است که بر دوش ملل مقروض و صنایع آنها گذاشته می شود ، و آنها را وادار میسازد تا تولیدات خود را ارزان بفروشند ، بجهت اینکه وجوه پرداختی را در سررسید کارسازی نمایند. بهمین دلیل و بدلیل همین ارزان فروشی ها ، خود طالب کارهم از گزند مصون نمی ماند. این دیگر مافوق رقابت است ، ولی بروز بحران در ممالک متحده آمریکا علی رغم سدهای محکم گمرکی ، آنرا احاطه کرده است ، نشان میدهد که این هم نمیتواند علت اصلی بحران اقتصادی جهان باشد ، کم رسی طلادر کشورهای مقروض بعلت پرداخت و غرامت یا قرض ، میتواند دلیلی برای خاتمه دادن به اینگونه پرداختها باشد. ولی بحران جهانیرا توضیح نمیدهد.

۳- نصب سدهای گمرکی.

افزایش بار بیشتر تسلیحات بر دوش مردم ، عدم امنیت سیاسی بعلت خطر غیر مرئی جنگ ، همه اینها بطور قابل ملاحظه ای در شدت رنجهای اروپا مؤثرند ، ولی رأساً بآمریکا تأثیر نمیکنند ، و باز هم بروز بحران در آمریکا نشان میدهد که اینها علل عمده نیستند.

۴- از دست رفتن دو قدرت و دو کشور بزرگ یعنی چین و روسیه .

این ضربت هم بر تجارت جهان ؛ اقتصاد آمریکا را تهدید نمیکند؛

وازاين روعلت اصلى بحران ن ميتواند باشد.

۵- بالا آمدن سطح زندگى طبقات جوامع از جنك جهانى تا گمون .

اين موضوع بفرض اينكه واقعيت داشته باشد ، ممكن است فقط باعث كميابى كالا گردد، نه ذخيرهء خارج از اندازه در انبارها .

بيش از اين نميخواهم با يك يك شمردن مطالبى كه به لب مطلب نميرسد، خواننده را خسته كنم ، فقط بيك چيز يقين دارم و آن همان پيشرفت صنعت است كه گرچه ذاتاً ميتواند و بايد باعث رهاى بشر از كار خارج از حد ، بخاطر معاش روزانه شود، برعكس اصيل ترين علت رنجهاى عصر ما است . روى همين دليل اشخاصى يافت شده اند كه با تمام جديت ، تز تحرير پيشرفت هاى جديد فنى را تبليغ ميكنند. اينهم خيلى بيمعنى است ؛ ولى بايد انديشيد تاراه معقولى بخارج از اين دو مشكل نامبارك يافت.

اگرما بهر تقدير توانستيم از قدرت خريد طبقات بكايم ، و با در نظر گرفتن وضع كالا آنرا در حداقل معينى نگاهداريم ، همانطوريكه امروز به چشم مي بينيم اين حد و اندازه در مقابل و ماشينهاى صنايع قدرت مقاومت ندارد، بزودى خواهيم فهميد كه نشدنى است.

يك اقدام ساده و منطقى و درعين حال جسورانه براى پيشرفت اين منظور، ايجاد يك اقتصاد صد در صد با نقشه است كه در آن مولد مصرفى بوسيلهء جامعه توليد و توزيع گردد. واين دراصل همان چيزيست

که امروز در روسیه می کوشند تامگر برطبق آن عمل کنند. کارهای زیادی بستگی بنتایجی خواهد داشت که این آزمایش بزرگ بدست میدهد و نیز بخطر افتادن هر نوع پیشگوئی در این راه محتمل است. آیا در تحت شرایط سیستم کالاها اقتصادی تر تولید میشوند؟ یا آنکه آزادی بیشتری در تولید برای فرد قائل هست و کارها را بهمت او وامیگذارد؟ آیا این رژیم اصل بدون آن ترس و تهدیدی که تا کنون آنرا در چند جا بر پای داشته و رفیق راه آن بوده است می تواند خود را نگاهداری کند؟ یعنی ممکن است بدون آن ترس و وحشتی که هیچکدام از ما غربی ها حاضر نیستیم يك قدم بآن نزدیک شویم، برپای خود بایستد؛ و آیا این سیستم مرکزیت خشک «Centr alism» بعدها بجای ابداعات و اختراعات ممتاز و ارزنده تر در جهت تدابیر جنگی و تهیه مقدمات نظامی انعطاف نخواهد پذیرفت؟. باتمام این مطالب وبا اینکه میباید بدقت مواظب و مراقب اجرای این نقشه باشیم، باید نگذاریم که اینگونه بدگمانی ها در اینمورد قوت بگیرد و بصورت غرض و نظر شخصی در آید و ما را از اتخاذ يك رژیم صحیح و قضاوت عادلانه مانع گردد.

عقیده شخصی من اینست که فقط روشی ترجیح دارد که رسوم و عادات زنده جامعه را تازمانی که نتیجه مضرى ببار نیاورده است محترم شمارد. من معتقد نیستم که واگذاری اداره صنعت، بدست عموم مردم از نقطه نظر تولید سود بخش باشد، ولی فعالیت های خصوصی تا زمانی

که بوسیله خود صنعت و در نتیجه تشکیل کارتل ها از بین نرفته است ، باید درجا و محیط خود آزاد باشد.

آزادی اقتصادی و تجارت باید با دواصل مهم زیر محدود شود :

۱- در هر شاخه از صنعت ، ساعات کار باید بوسیله قانون چنان محدود و معین گردد که پیشرفت و توسعه ماشینیسمن منظماً بیکاری را از میان ببرد. (یعنی کار گاه نتواند هر چه فعالیتش بیشتر میشود و گسترش می یابد، کار بیشتری از کار گران موجود بکشد.)

هم زمان با این اقدام ؛ حداقل مزد چنان قطعی و مشخص شود که قدرت خرید و مبادله کار گران با مقدار تولید بخواند.

۲- ضمناً در صناعی که بهر علت در دست عده ای از تولید کننده گان انحصاری است ، با دولت نظارت و دخالت مستقیم داشته باشد ، و بخاطر ایجاد سرمایه های جدید ، بطریق و وسایل عقلانی و برای نجات تولید و مصرف از سفته بازی های نابود کننده ، قیمت کالا را کنترل کند.

به این طریق ممکن است امیدوار بود که يك تعادل مخصوص مابین تولید و مصرف ، بدون محدود کردن فعالیت های مفید بر قرار گردد، و از خود مختاری و تسلط غیر قابل تحمل صاحبان ابزار تولید (ماشین یا زمین) بر مزد بگیران ، بمعنی وسیع کلمه جلوگیری شود .

تربیت و خوشبختی

اگر می خواهید زبانی را که مصیبت های بزرگ سیاسی بهیشت رفت تمدن بشر زده مشاهده نمائید ؛ و اندازه بگیرید ، باید بخاطر داشته باشید که تعلیم و تربیت ، باشکل عالی خود گیاه لذیذ و گل خوشبوئی است که تحت شرایط و اوضاع غامضی عادت برشد در مکان مخصوص و نادری در مواقع معین دارد. این گل پس از روئیدن میباید که شکوفه کند. محیط مساعد برای روئیدن این گل پله اول خوشبختی در اجتماع است که درجه اول بکار گروهی از افراد بر روی مطالبی که مستقیماً برای ادامه و حفظ حیات، لزوم فوری ندارند بستگی دارد. در درجه دوم احترام عموم مردم بارزش ها و موفقیت های اخلاقی است که در سایه آن گل تعلیم و تربیت می شکفتد ، و طبقات دیگر اجتماع وسایل زندگی طبقه آفریننده ارزش های نوین را مهیا می سازد، و آن طبقه را در کار تشویق می کند.

ضمن قرن گذشته آلمان کشوری بود که این دو شرط یعنی ، طبقه اخلاق و طبقات ارزش شناس ، در آن بحد کمال وجود داشت. خوشبختی و سعادت ، گرچه در پرده و بدون تظاهر، ولی بطور کلی بود . عادت مردم بتحلیل اصول و تعلیم و تربیت بسیار قوی و نیرومند بود. روی این اصل ملت آلمان نهال تعلیم و تربیت را که ساختمان

قسمت بزرگی از ترقیات جامعه بزرگ بشری مدیون آن است بشمر رسانید . ولی اکنون رسم و عادت باقی است ، ولی سعادت از جامعه آلمان رخت بر گرفته است .

صنایع کشور که وجود جنبه های صنعتی زندگی مردم بر روی آن تکیه داشت ، تقریباً بطور کلی از منابع مواد خام جدا شده ، ایجاد مازاد لازم برای ادامه کار کارگران فکری متوقف شده است ، همراه این فقدان . آن رسوم و عادات هم « که خواه ناخواه بآن متکی بودند مضمحل خواهد شد و محیط تربیتی ثمر بخش و حاصل خیز سابق ، بکویری سوزان و بایر تبدیل خواهد شد .

نژاد بشری برای آن بتعلیم و تربیت احترام می گذارد که اورا از فقر و بیچارگی نجات دهد .

ولی اکنون بشریت آنچه از دستش بر آید برای اطفاء نائرء این بحران نزدیک خواهد شد ، و ملیت را بمعنی واقعی آنکه دارای ارزش و اعتباری مستقل ، و سرحد و سیاستی معین است ، از زیر این نقاب غرور ملی در آلمان ، که با اعمال زور بر روی آن کشیده شده است ، بیرون خواهد آورد و متجلی خواهد نمود ، وضعی پیش خواهد آورد که در سایه آن هر ملتی بتواند با سودگی زندگی کند و شجره تعلیم و تربیت خود را بارور گرداند . (۱)

تولید و قدرت خرید

باور نمیکنم که علاج و حل مشکلات امروز مادر اطلاع از ظرفیت تولیدی و مصرفی باشد، چون این اطلاعات تقریباً و دیر بدست میآیند، مثلاً مشکل امروز آلمان بنظر من زائیده رشد غیرعادی قسمتی از وسایل تولید نیست، بلکه ناتوانی قوه خرید قسمت بزرگی از مردم است که بواسطه جیره بندی از مرحله و جریان تولید خارج شده اند.

واحد طلا (یعنی اگر پول کشوری باعتبار مقدار طلای موجود در سرباهای بانک مرکزی در جریان باشد) بنظر من یک ضرر جدی و مهم دارد، به این معنی که کم شدن مقدار طلای خزانه بانک ناشر، باعث محدودیت و اختصار اعتبارات شده و در نتیجه از مقدار پول در جریان کاسته میشود. در صورتی که قیمتها و دستمزدها را نمیشود بهمین سرعت با آن تطبیق داد. علاج طبیعی مشکلات اقتصادی کنونی بعقیده من بقرار زیر است:

۱- کاهش قانونی ساعات کار برای رهایی از بحران بیکاری، بنحویکه برای هر شعبه از صنعت دقیقاً معین و مرتب شود. هم دوش این اقدام تعیین حداقل مقطوع دستمزد بمنظور تعدیل قدرت خرید توده ها، در برابر مقدار کالای موجود.

۲- کنترل مقدار پول در جریان، و اندازه اعتبارات، با القای

حمایتها و کمک های مخصوص، بمنظور ثابت نگاه داشتن سطح عمومی قیمتها.
۳- محدود کردن قانونی قیمتهای موادیکه بعلت انحصارات،
یا تشکیل کارتلها، عملاً از مضار رقابت برکنار هستند.

جواب يك نامه

تولیدو گار

جناب سیدرستم

از اینکه نظریات خود را که بسیار مورد علاقه من است برای
من فرستادید، کمال تشکر و امتنان حاصل است. چون مقدار زیادی
برروی اینموضوع فکر کرده ام، بد نیست نظریات و عقاید خودم را
در اینمورد بی پرده بشما بگویم.

چنین میپندارم که مشکل اصلی، آزادی تقریباً غیر محدود
بازار، عرضه کار توأم با پیشرفت خارق العاده متدهای تولید باشد.
امروز برای جوابگوئی بتمام احتیاجات جهان، هیچ چیز باندازه
تمام کار موجود ملتها مورد نیاز نیست، که نتیجه آن در این شرایط
بیکاری و رقابت مفراط کارگران است، که هر دو بنوبه خود باعث تنزل
قدرت خریداند و سیستم اقتصادی را کلاً و بطور غیر قابل تحملی از محور
کنترل خارج میکنند.

اینرا میدانم که اقتصاديون آزادی خواه میگویند که :

«هر نوع صرفه جوئی در کار ، باعث بالا رفتن مقدار تقاضا میشود.»

ولی مقدمتاً عرض میکنم که من اینرا ، اگر هم درست باشد ، قبول ندارم . عوامل مذکوره در بالا همیشه زندگی قسمت بزرگی از افراد بشر را اجباراً و بشکلی غیر طبیعی بسطح پائین تری میکشاند .

من با نظریه شما که :

«باید قدمهای بلندی برای شرکت دادن نسل جوان در مرحله تولید برداشته شود» موافقم . باین شکل که اشخاص فرتوت از قسمتهای معینی از کار (که من آنرا کار «فاقد شرایط لازمه» مینامم) برکنار شوند و همان مبلغ پولیرا که هنگام کار دریافت میداشتند بگیرند .

ما با عقیده شما دائر بالقای شهرهای بزرگ موافقیم ، ولی نه بآن شکلی که مرقوم داشته اید ، مثلاً سالخوردگان را همه در يك شهر معین جمع کنند ، الخ

بی پرده عرض کنم که این عقیده بنظر من خیلی هولناک است ، من همین عقیده را دارم که بالا و پائین رفتن ارزش پول ، که باعث بدبختیهای زیادی است باید از بین برود ، و راه آنها بالقای واحد طلا و انتخاب واحد جدیدی است که بر نوع مخصوصی کالا ، که بر طبق وضع مصرفش انتخاب شده متکی باشد ، مثلاً اگر بعلت مدت زمان فراموش نکرده باشم همانکه «keynes» مدتها پیش پیشنهاد کرده ؛ نظریه خوبی است . با وجود آوردن سیستم پولی فوق ، در صورتیکه

بانك ناشر اسكناس ، مطمئن باشد كه دولت از مقدار پول باد آورده (یعنی پول اضافی) استفاده معقول میكند ، حق داشته باشد تا مقدار معینی در اختیارش بگذارد ، بدون آنكه مثل وضع حالا پول دچار تورم شود .

ضعف نقشه شما بطوریکه من میبینم بیشتر جنبه روانی دارد ، ویا اصولا این ضعف ناشی از غفلت شما از جنبه های روانی موضوع است .

آقای عزیز ، این تصادفی نیست كه سرمایه داری نه تنها در تولید ، بلكه در دانش هم پیشرفت کرده است . بلی ، بدبختانه هنوز جس خود پسندی و رقابت ، خیلی قوی تر از روح یگانگی و وظیفه شناسی است . می گویند در روسیه پیدا كردن يك تكه نان قابل خوردن ، غیر ممكن است . شاید من بیشتر از حد معمول نسبت به (دولت) و دیگر مظاهر اجتماعی اشتراکی بدبین باشم ، ولی اینهم هست كه هیچ انتظار خوبی از آن ندارم .

بوروکراسی (حکومت اشراف) مرك تمام كارها و فعالیت های واقعی و طبیعی بشر است ، من اعلام خطر این رژیم ترسناك را شنیده و با احساس خود درك کرده ام ، حتی دركشور نمونه سوئیس ، من متقاعد باین نظریه شده ام كه دولت ، واقعی ترین و تنها قدرت تنظیم كننده صنعت است و باید باشد ، دولت است كه باید رقابت كارگران را تا حد غیر مضر و معقول آن ، ضمن نظارت و مراقبت اجازه دهد . دولت است كه باید زمینه رشد طبیعی همه اطفال جامعه را فراهم نماید .

دستمزد را تا حدی معلوم و مشخص کند ، که مواد تولید شده مصرف شوند ، ولی اینرا بدانید که فقط در صورتیکه دولت از مردان ماهر و بصیر تشکیل یافته ، مقیاس و معیار عمل آنها روح واقع بینی باشد ، میتواند با داشتن وظیفه راهنمایی ، و تنظیم روابط جامعه تأثیر و نفوذ قاطع و واقعی داشته باشد ، و تنها در این صورت گفته شما کاملاً صحیح است . دوست داشتم بیشتر از این با شما صحبت کنم ، ولی وقت اینکار را نیافتم .

اقلیت ها

مثل اینکه يك حقیقت جهانی است که هر اقلیتی بخصوص زمانیکه افراد تشکیل دهنده آن با اوصاف ممیزه روحی مشخص هستند ، بعنوان موجودات پستی مورد آزار و اهانت کشور مقیم فیها قرار بگیرند . تراژدی این سرنوشت فقط مربوط بر رفتار و معامله ای نیست که اکثریت بطور ناجوانمردانه ای در موضوعات اجتماعی و اقتصادی با اینان میکند ، بلکه این قربانیان در زیر سلطه و نفوذ قابل توجه اکثریت خودشان ، مغلوب همان غرض و نظر شده ، یکدیگر را موجودات پست و مضر می شمارند . این قسمت اخیر که واقعاً بدبختی بزرگی است . ممکن است با تماس نزدیک تر و ترکیب و الحاق بیشتری توأم با تعلیم و تربیت

عمیق اقلیتها مرتفع شود و آزادگی معنوی و روحی آنها کامل گردد.
براین قیاس کوشش سیاه پوستان آمریکا در این راه سزاوارت تحسین
و کمک است .

ملاحظاتى در وضع کنونى اروپا

آینده معلوم وضع کنونی سیاست جهان ، بخصوص اروپا از نظر
من باینقرار است :

پیشرفتهای سیاسى از هر دو جنبه ، هم مادی و هم معنوی ، متوقف
وبى نتیجه مانده ، بنحوی که دیگر قادر نیست همدوش ضرورت اقتصادی
که در مدت نسبتاً کوتاهی تا این اندازه تغییر کرده است پیش رود .

علايق هر كشورى بايد متكى بخواسته‌هاى اجتماع بزرگترى
باشد . و اکنون در اروپا ، کشمکش رنگ شرقی دادن با احساسات و افکار
سیاسی ، بسیار جدی شده است . چون میدانند در آنجا بار سوم وعادات
قرون گذشته روبرو خواهند شد ، ولى باید اینرا بدانند که پایدار ماندن
اروپا ، به پیشرفتهای موفقیت آمیز خودش بستگی دارد و پس .

بعقیده من موانع روانی که راه حل مسائل اصلی را از نظر پنهان
میدارد تا این اندازه و باین شکل ترس آور هم مشکل نیست . برای ایجاد
يك محیط و اتمسفر حقیقی و معقول ، اصلیتزین شرط ، همکاری شخصی

مردان همفکر است و بس. آیا کوششهای دسته جمعی ما در ساختن پلی
و مجرائی، از راستی و امانت مشترك ما بین ملل ب نتیجه خواهد
رسید...؟

وارثان قرون

نسل‌های گذشته میتوانند بسادگی پیشرفتهای فکری و تربیتی
که زندگی را برای آنها آنقدر لذت بخش و خوب کرده بود، نتیجه
و ثمره کاروارث اجداد و اسلاف خویش بدانند. ولی فجایع و بلایای
عصر ما نشان میدهد که اینها خیال باطلی بیش نبوده. اکنون میبینیم که
اگر بخواهیم این میراث جنبه تقدس خویش را، علی‌رغم درد و عذاب
که با خود دارد حفظ کند، جدی ترین کوششها لازم است، زیرا در
آن ایام برای اینکه فردی برای اجتماع ارزنده باشد، کافی بود تا
حدا امکان از خود خواهی و غرور در وجود خویش جلو بگیرد، ولی
اکنون جز این؛ کار پاک کردن اجتماع و ملت از خود پرستی و بیخبری
به آن افزوده شده است. و تنها در صورتیکه فردی بتواند تا این درجه
عالی عروج کند، ممکن است در اصلاح منحرفین جامعه بشری سهمی
داشته باشد.

پس برای انجام این مهمترین خواهش عصر ما، موفقیت مردان

يك دولت كوچك . حتمی ترا از آن ملل بزرگ است . زیر املل قوی نشان داده اند که چه در امور سیاسی و چه اقتصادی ، بسیار زود گول نیرو و قدرت خویش را خورده ، بآسانی بخاطر پیروزی ؛ دست باسلحه میبرند و بنیروهای اهریمنی توسل میجویند . توافق هلند و بلژیک که تنها نقطه روشن امور اروپای امروز در طی چند سال اخیر است ، با انسان جرئت میدهد تا امیدوار باشد ، که ملل كوچك هم میتوانند در آزادی جهان ، از یوغ اهانت بار میلیتاریسم از راه چشم پوشی از تصمیمات فردی ، تا حدی راهبری و پیش قدمی داشته باشد .

قسمت سوم

آلمان ۱۹۳۳

بیانیه

تا زمانیکه اختیار من دست خودم است ، تنها در کشوری سکونت اختیار میکنم که در آن آزادی سیاسی و آزادی عمل و تساوی حقوق افراد در مقابل قانون اجراء شود . آزادی سیاسی یعنی آزادی بیان عقیده شخصی ، و نوشتن نظریات خصوصی و احترام هر نوع عقیده فردی .

این وضع و حالت مورد قبول و احترام من ، در آلمان امروز وجود ندارد . بین الملل خواهان ، یعنی مردانیکه بخاطر تفاهم بین المللی

کوشیده‌اند ، در آنجا زیر شکنجه و عذاب قرار دارند .
 هر «اور گانیسم» اجتماعی دیگری عیناً مثل افراد بخصوص ، در
 مواقع بحرانی از نظر روانی قابل ابتلا و اختلال است . ملتها غالباً این
 امراض و ابتلاآت را در خود زنده نگاه میدارند ، یعنی نشانه‌این فتورو
 نادرستی در مظاهر آنها باقی می‌ماقد .

ولی من امیدوارم که پس از گذشتن دوران بحرانی ، علائم
 سلامت و عافیت در چهره‌آلمان ظاهر گردد . و در آینده مردان بزرگ
 آن ، نظیر «کانت» و «گوته» تنها در جشنها و مراسم یاد بود بخاطر
 نیایند ، بلکه ، اصولیرا که آنها در مغز افراد پی ریزی کردند ، در
 زندگی و وجدان عمومی تظاهر و خودنمایی کند ،

مکاتبه بادانشکده علوم پروس

مکاتبات زیرین برای اولین بار در این کتاب بصورت کامل و واقعی آن منتشر میشود و علت آنهم اینست که خود دانشکده علوم پروس ، پس از دریافت آنها صورت مخ شده ای از آنرا با حذف قسمتهای مهم آن با اطلاع مردم رسانید .

اعلامیه یکم آوریل ۱۹۳۳ دانشکده ، علیه آلبرت اینشتین

دانشکده علوم پروس با خشم توأم به آزرده گی ، خبر شرکت اینشتین را در دروغ پراکنی ها و ظلم فروشیهای فرانسه و آمریکا علیه خود شنید ، و مصمم است آنها را بلا جواب نگذارد .

اینشتین در بیانات خود علت سر خوردگی خود را از دانشگاه پروس چنین ذکر میکند که : « نمیتواند در زیر سلطه حکومت حاضر ، خدمات خود را در پروس ادامه دهد . چنین بنظر میرسد که نامبرده با قبول تابعیت سوئیس ، قصه دارد از ملیت پروس که در سال ۱۹۱۳ با قبول عضویت در آکادمی پذیرفت استعفا کند .

آکادمی علوم پروس از عملیات آشوب طلبانه اینشتین بسیار آزرده و عصبانی است ، زیرا که خود این دانشکده و اعضای آن ، روی پیوندهای نزدیکی که با حکومت پروس دارند ، بشدت و اکیداً از

هر نوع طرفداری سیاسی ، خود را بر کنار میدارند و برای همیشه بایدهای ملی خود پایبند و مؤمن خواهند بود. بنابراین دانشکده از بر کناری اینشتین هیچگونه تأسفی به خود راه نمیدهد .

پروفسور . دکتر «ارنستهایمن» معاون دائمی

پنجم آوریل ۱۹۳۳

بدانشکده علوم پروس

از منبع بسیار موثقی چنین کسب اطلاع کردم که دانشکده علوم پروس ، در یک مقام رسمی در خصوص «شرکت اینشتین در دروغ پراکنیهائی در فرانسه و آمریکا» بحث کرده .

بهمین دلیل اعلام میکنم که من هیچوقت دروغ و فسادى نپراکنده ، و اضافه مینمایم که در هیچ جا چنین شغلى را ندیده ام و نشناخته ام مردم با تفسیر و استنتاج از گفته های اعضای مسئول دولت آلمان در مورد برنامه نابود کردن یهودیان آلمانى بوسیله روش اقتصادى . جواب خود را یافته اند . وضعى را که من برای روز نامه ها تشریح کرده ام ، تاحدى بوده که علاقه مرا باستعفا از مقام خود در دانشکده ، و چشم پوشیدن از تابعیت پروس ابراز نماید ، و دلیل اقدام خود را چنین تذکره دادم :

«که نمیخواهم در کشوری زندگی کنم که در آن افراد از مساوات در برابر قانون برخوردار نباشند ، و هیچ معلمی در آن آزادی بیان ندارد ، و نمیتواند آنچه را که میدانند درست است ، تدریس کند...» آری من در گفتارهای خود وضع کنونی و جریان امور را در آلمان تشریح کرده ام . از وضعی سخن گفته ام که روحیه توده ها را در هم شکسته و جماعت را دچار هزار گونه انحراف روانی کرده است ، دلایل و اسباب آن را هم تا اندازه ای روشن کرده ام .

دوستد دیگری بجامه بین المللی سپرده ام که هنگام بسیج قوا علیه ضد یهود جنگ افروز ، آنرا بعنوان مؤید اقدامات خویش بکار برد ، که در عین حال برای روزنامه ها نبوده است . آری در چنین سندی همه مردم با وجدان ، جهان را که هنوز بآرمانهای تمدن بشری علاقمندند و از بخطر افتادن آن میهراسند ، فرا خوانده ام که با آخرین حد قدرت از گسترش این بیماری روحی که حتی موجدین خود را با چنین وضع وحشتناکی در آلمان گردن میزند ، جلوگیری کنند .

برای دانشکده بسیار آسان بود که قبل از انتشار هر گونه خبر و اظهار نظری درباره من ، ترجمه صحیحی از گفته های مرا کسب کند ، ولی مطبوعات آلمان همانطور که انتظار میرفت عمداً نسخه مسخ شده ای از گفته مرا انتظار داده اند ، زیرا از مطبوعات پوزه بند خورده آلمان ، بیش از این نمیتوان چشم داشت .

من حاضر مزلت بلغت مطالبی را که گفته ام دفاع کنم ، و در عوض از دانشکده انتظار دارم قبل از اینکه در افکار عمومی ملت آلمان متهم

شوم ، و مورد دشنام و ناسزا قرار گیرم ، این مطالب را بنظر عامه مردم و اعضای خود برساند ، مخصوصاً که خود آکادمی هم در بدنام کردن من دست داشته است .

پاسخ دانشکده

بتاریخ یازده آوریل ۱۹۳۳

دانشکده باینوسیله خاطر نشان میسازد که بیانیه اول آوریل ۱۹۳۳ تنها متکی باخبار جراید آلمان نبوده ، بلکه اصولاً از گزارش خبر - گزاری های خارجی ، مخصوصاً فرانسه و بلژیک ، که آقای اینشتین آنها را تکذیب ننموده بوده است ، مستفاد شده . باضافه مطلب متکی بر دوره - گردی های ایشان برای جمع آوری آراء علیه «ضدیهود جنک افروز» بوده ، که گویا مشارالیه را در عزای سقوط آلمان در بربریت قرون گذشته دچار حزن و اندوه بی پایان نموده است . وانگهی دانشکده دلایل کافی و مقنعی در اختیار دارد که آقای اینشتین که بنا بادعای خودشان در هیچ نوع تبلیغات سوئی علیه آکادمی شرکت نداشته اند . لااقل در مقابل تهمت ها و دشنام های ناروایی که بعقیده دانشکده نمیبایست در مقابل یک عضو عالی - رتبه آن ایراد میشد ، هیچگونه عکس العملی نشان نداده ، و دفاعی نکرده اند ، در حالیکه این وظیفه شخص ایشان بوده است . بجای اینکار آقای اینشتین

مطالبی اظهار داشته و در کشورهای بیگانه صحبت‌هایی کرده‌اند که ایراد آنها ازطرف شخصی چون ایشان که شهرت و اعتبار جهانی دارند، مورد بهره‌برداری دشمنانی قرار خواهد گرفت که نه تنها باحکومت کنونی، بلکه با ملت آلمان عداوت تاریخی دارند.

ازطرف دانشکده علوم پروس

«ح.فن فیکر»، «ای.هایمن» معاون دائمی

برلین - هفتم آوریل ۱۹۳۳
آکادمی علوم پروس
توسط پروفیسور «ارنست وایت رونسטר»

پروفیسور آلبرت اینشتین = لیدن

آقای محترم :

اجازه می‌خواهم تا بنام رئیس جدید دبیرخانه دانشکده علوم پروس ؛ رسیدنامه مورخ ۲۸ مارس جناب عالی را که متضمن استعفای شما از عضویت این دانشکده است اعلام نماید . دانشکده در مجمع عمومی مورخ سی ام مارس جاری ، استعفای شما را استماع نمود . دانشکده از این جریان وقوع یافته ، عمیقاً متأثر و متأسف است . این تأسف منبعت از اینست که شخصی با عالیت‌ترین شخصیت علمی ، با سالهای متمادی زندگی و کار در میان ملت آلمان ، و سالها عضویت در جامعه ما ، میبایست بروحیات و طرز تفکر آلمانی وارد و با آن مأنوس شده باشد . در این وقت و لحظه حساس ، با جماعتی از مردم خارج از کشور که بسهم خود و بدون شك با غفلتها و اشتباهات در احوال مختلف با انتشار نظریات سراسر غلط ، و بحث‌های بی‌اساس و اهتمالانادرست ، لطمات بزرگی بملت آلمان زده‌اند ، معاشر و نزدیک شده است . ما با اطمینان کامل انتظار

داشتیم کسی که در مدتی چنین طولانی بدانشکده تعلق داشته ، بی اعتناء به سمپاتیهای سیاسی خود ، در صف مدافعین ملت ما علیه توفان دروغهاییکه بر روی آن رها شده است در آید . در این روزها که از هر طرف دشنامهای شرم آور و نسبت های مضحکی علیه ما ایراد میشود ، يك كلمه حرف موافق از طرف شما بخاطر ملت آلمان ، مخصوصاً اثر بزرگی داشت ، بویژه در خارج از وطن . ولی شهادت و گواهی شما ، دست آویز خوبی برای مللی شد که نه تنها با حکومت فعلی ، بلکه با ملت آلمان ، خصومت عمیق دارند ، و این خبر در بین ما بعنوان يك ضایعه تلخ و حزن آور تلقی شده است ، چنانکه اگر استعفای شما را هم دریافت نمیداشتم ، برای جدائی ما کافی بود .

ارادتمند شما «فن فیکر»

برلین - دوازدهم آوریل ۱۹۴۳

بدانشکده علوم پروسی برلین

نامه مورخ هفتم آوریل شمارا دریافت داشتم ، و از طرز تلقی مضمون آن برقت آمدم .

از نظر واقعیت و حقیقت بینی ، فقط میتوانم مطالب زیرین را

بعنوان جواب بشما بفرستم :

آنچه را که نامه شما در باره اعمال من میگوید، واقعاً شکل دیگر است از اعلامیه ای که انتشار داده اید ، و در آن مرا بدروغ پراکنی و ظلم فروشی علیه ملت آلمان متهم کرده اید . و من در نامه اخیر خود آن اتهام ها نت آمیز را تجسم داده ام . شما ضمناً خاطر نشان ساخته اید که :
 «يك كلمه خوب از طرف من مخصوصاً در خارج از کشور، اثر بزرگی برای «ملت آلمان» داشت. جواب اینست :

«مطلبیرا که شما میخواهید بگویم ، درست معادل و مساوی انکار و طلاق تمام عقایدم ، بعدالت و آزادی است که بخاطر آنها زنده و بر پای ایستاده ام.» این شهادت و گواهی را شما نمیتوانید «حرف خوب بخاطر ملت آلمان» بنامید، بلکه برعکس ، آن گفته ها بگروهی کمک میکرد که در زیر اصول و عقایدی که در سایه آن ملت آلمان توانست در جهان متمدن مقام بلندی بدست آورد ، نقب میزنند . با گفتن چنان «کلمات خوب» و شهادت بناحق در شرایط حاضر ، من بموجودی تبدیل میشدم که بطور غیر مستقیم به بربریت و انهدام تمام ارزش های زنده تربیتی کمک کرده است .

باین دلیل بود که خود را مجبور باستعفا از عضویت دانشکده دیدم ، و نامه شما و درخواستی که از من کرده اید حقانیت و درستی کار را که کرده ام بمن ثابت میکند .

مونخ - هشتم آوریل ۱۹۴۳

از دانشکده علوم «باویر»

به پروفیسور «آلبرت اینشتین»

آقا :

در نامه خود بدانشکده علوم پروس، مشی کنونی امور را در آلمان، علت استعفای خود از دانشکده ذکر میکنید .
دانشکده علوم «باویر» نیز که چند سال پیش شمارا بعنوان عضو مکاتباتی خود انتخاب نموده ، يك دانشکده آلمان نیست که با دانشکده پروس و دیگر دانشکده های آلمان همکاری نزدیک دارد. یعنی سر خوردگی و استعفای شما از آکادمی علوم پروس، بر روی پیوند شما با دانشکده «باویر» تأثیر مستقیم مینماید . با تمام این تفصیل لازم است از شما پرسیم که آیا بعد از جریانی که ما بین شما و دانشکده علوم پروس گذشته است. در مورد وابستگی بدانشکده ما چه نظر دارید ؟

رئیس دانشکده علوم «باویر»

بیست و یکم آوریل ۱۹۴۳

بدانشکده علوم «باویر» مونیخ

بلی ، من دلیل استعفای خود را از دانشکده علوم پروس چنین ذکر کرده‌ام که :

«در شرایط حاضر نه می‌خواهم تابعیت آلمان را داشته باشم، و نه در هیئت استادان دانشکده پروس جایی.»

این دلایل بخودی خود شامل خدمت و وابستگی من بدانشکده علوم «باویر» نیست. و اگر با وجود این می‌خواهم که بر روی نام من در آنجا خط بکشید، بدلیل دیگر است.

وظیفه ابتدائی و اولیه يك دانشکده، حفظ و تقویت حیات علمی کشور است. جوامع علمی آلمان با علم و اطلاع کامل از اینکه دارند، عده قابل ملاحظه‌ای از دانشمندان و استادان و دانشجویان آلمان را از فعالیت و کار و زندگی محروم می‌کنند؛ ایستادند، نگاه کردند، و هیچ نگفتند. خیر، من بجوامع که حتی در زیر شدیدترین فشارها اینگونه رفتار کنند تعلق ندارم.

آ. ای

« يك جواب »

سطور زیر جواب اینشتین است بدعویکه دولت فرانسه از او برای شرکت در صدور اعلامیه‌ای علیه مشی ضد یهود آلمان بعمل آورده بود .

اطراف وجواب این مقصود بسیار مهم را که شامل چند مورد آرزویی من است ، بدقت بررسی کرده ؛ باین نتیجه رسیده‌ام که : «من در این امر خطیر به دلیل نمیتوانم شرکتی داشته باشم» :

اول اینکه - از همه چیز که بگذریم هنوز من تبعه آلمانم ، و دیگر اینکه یهودیم . در مورد اول باید بگویم که من در مؤسسات آلمانی کار کرده و همیشه هم مورد اعتماد کامل بوده‌ام . گرچه اموری که اکنون در آنجا میگذرد بسیار باعث تأسف من است و با وجود اینکه اشتباهات وحشتناکی با تصویب دولت در آن سامان مرتکب میشوند ، با تمام قوا محکوم میکنم ، برای من غیر ممکن است در فعالیتی شرکت داشته باشم که توسط زمامداران يك کشور بیگانه بنیان گذاری شده است .

برای اینکه مطلب روشن شود ، وحسن این عمل من بر شما آشکار گردد . فرض کنید که يك فرانسوی در وضعیتی کما بیش مشابه من بكمك سیاستمداران برجسته آلمان ، علیه اقدامات دولت فرانسه اعتراض کند . در اینحال اگر هم شما معترف بودید که اعتراض او متکی بر حقایق انکار ناپذیر است ، مطمئنم که عمل او را جز خیانت بوطن ، بر هیچ چیز دیگری

حمل نمیکردید .

اگر «زولا» حس کرده بود که لازم است در زمان «دریفوس» فرانسه را ترك كند مسلماً در اعتراض شخصیت‌های رسمی آلمان شرکت نمیکرد، گو که قلباً بر اعمال آنها صحنه می‌گذاشت . زیرا الاقل این قید را داشت که در برابر هموطنان خود شرم‌منده نشود ،

در مورد ثانی - اعتراض علیه ظلم و بی‌عدالتی چنانچه کاملاً ناشی از مردم باشد. مردمی که با صفای ضمیر خویش و آرزوی عاطفه بشری اقدام کنند بی‌اندازه گران‌بها و مقدس است . ولی این اعتراض هم نمیتواند ناشی از کسی چون من ، یعنی یک نفر یهودی باشد ، که یهودیان دیگر را برادر خویش میدانند . بهمین دلیل هر تعدی و تجاوزی که بیک نفر یهودی بشود ، مثل اینست که بر خود او شده و چنین شخصی نمیتواند و نباید در مورد خویش قضاوت کند . این مظلوم باید منتظر قضاوت بی‌طرفانه آنها باشد که از خارج بر این منظره چشم دارند .

اینها دلایل من بود ، و دوست دارم بگویم که: «من همیشه حس عالی عدالت‌خواهی را که یکی از قیافه‌های درخشنده رسوم و عادت ملت فرانسه است تقدیس و ستایش کرده‌ام.» (۱)

۱ - البته در آن موقع فرانسه بخاطر منافع خود ، مردم بی‌پناه مصر را زیر باران گلوله نگرفته ، و کشور فرانسه بمهد آزادی ، و مردم آن آزادی‌خواهی معروف بودند .

قسمت چهارم

یهودیان

ایده آل یهودیان

تعقیب دانش بخاطر نفس دانش ، علاقه آمیخته با تعصب بعدالت و میلی شدید باستقلال فردی ، اینها قیافه‌های تابان معارف یهودند و از این لحاظ خدا را سپاس میگذارم که یهودیم .

آنها که امروز از عقاید مستدل و آزادی فردی خشمناکند و میکوشند تا با اعمال قدرت بیرحمانه ، حکومت مردود برده داران را بسامان باز آرند ، در وجود ما دشمنان آشتی ناپذیر خویش را یافته اند .

اینک تاریخ باردیگر ما را در برابر آزمایش بزرگی قرار میدهد، ولی ما تا زمانیکه، همچنان غلامان با وفای حقیقت عدالت و آزادی هستیم، نه تنها چون گذشتگان برای حفظ حیات انسانهای زنده میکوشیم، بلکه همچنان که تا این ساعت نشان داده ایم، بمبارزه و کار خلق خود برای بشر رسانیدن نهالی که بیش از پیش بعزت و عظمت نژاد بشری میافزاید ادامه خواهیم داد.

یهودی گری چیست؟

بعقیده من یهودی گری بمعنی فلسفی آن، جهان بینی مخصوص و معینی نیست. چنین میپندارم که مذهب یهود بطور تقریباً استثنائی، بر روی اصول اخلاقی زندگی، و بخاطر زندگی استوار است. من پیش از اینکه بذات قوانین موضوعه در «تورات» که عیناً در «تلمود» هم باز گوشده، بیاندیشم، مذهب یهود را روحی میدانم که بخاطر زندگی در کالبد ملت یهود حلول کرده است. «تورات» و «تلمود» در نظر من مهمترین مدرک رفتار نیست که در سایه آن عقیده یهودیان در مورد زندگی در قرون پیشین بر کرسی حکومت نشسته بوده است.

جوهر یا روح آن عقیده را بنظر من باید در مشی ثابتیکه این مردم در برابر زندگی تمام موجودات دارند جستجو کرد. زندگی فرد تا

زمانی با معنی وقابل ملاحظه است ، که هدفش تعالی زندگی هره وجود زنده دیگری بوده وبخاطر بهتر کردن آن بکوشد . آنها میگویند : « زندگی مقدس است ، زندگی ارزنده ترین کالای جهان است که تمام ارزش های دیگر خلقت بر آن تکیه دارند . »

« تقدیس زندگی ، شامل تکریم وتجاویل هر پدیده روحی دیگر است . این تجسم مخصوصی از قیافه رسوم باستانی ملت یهود است .

آئین یهود يك اعتقاد خالی نیست . خدای یهود بسادگی تمام منکر خرافات است ، یعنی عقاید موهومیکه نتیجه حتمی عدم و یا سستی اعتقاد بخداست ، ولی از طرفی هم ، آئین یهود میکوشد تا قوانین اخلاقیرا بر روی ترس بنیان کند ، و این کوششی تأسف آور و بدنام کننده است . بلی ، اما چنین بنظر میرسد که رسوم و عقاید محکم وتاریخی مذهب یهود ، تاکنون بمقدار زیادی شانه از زیر اینبار خالی کرده وخود را تاحدی از چنك ترس رهانیده است . بطوریکه با وضوح تمام شعار : « در خدمت زندگی » ، مساوی شعار : « در خدمت خدا » ، قرار داده شده . و یهودیان بلند مرتبه ای نظیر انبیاء و عیسی مسیح ، مبارزات خستگی ناپذیر خویش را وقف اینراه کرده اند . بنابراین یهودی گری يك مذهب برتر نیست . مربوط بهمین زندگی روزانداست ومیتواند آنرا درك کند وتوضیح دهد . روی همین طرز قضاوت . بنظر من یهودی گری نمیتواند بمعنی جهان پسند آن ؛ « مذهب » باشد ، بالاخص وقتی که تقدیس فوق العاده زندگی را که از پیروان خویش میخواهد شکل دینی ندارد .

عرف یا رسم تاریخی یهودی گری مطالب دیگری نیز در بر دارد.
مطالبی عالی که در مزامیر داود بصورت عالی خویش مطرح
میشوند.

آری، چنان مستی لذتبخش و تحیری عجیب در خلال آن سرودها.
از تماشای عظمت واقعی جهان و آفرینش بانسان دست میدهد، که تصور
آن جز بصورتی حقیر و کمرنگ در احوال عادی غیر ممکن است. چنان
لذتی دست میدهد که می انگارم واقعی ترین تحقیقات علمی هم، قوت
و گذران خود را از آن میگیرند، لذتیکه آوازه صافی و بیغش پرندگان،
ترجمان واقعی آن است. نسبت دادن همه اینها بخدا بنظر من فکر
کودکانهای بیش نیست.

آیا اینها که من توضیح دادم، علایم مشخصه یهودی گریند؟
و آیا در جای دیگر و بنام دیگری وجود دارند؟ خیر، ایمنطالب بشکل
خالص آن، حتی در مذهب یهود هم که در آنجا حقیقت و چهره تابناک
معنی، در غباری از الفاظ پنهان است وجود ندارند، و در عین حال
یهودیت برای من پاکترین و پرجارترین مظهر این الهامات است.
و اصول اساسی تقدیس حیات هم، از همین منبع سرچشمه میگیرد.

همه میدانند که در دستور نگاهداری و احترام «روز سبت»
چهار پایان هم داخل میباشد، یعنی باید کار نکنند. بنابراین معلوم
میشود که این مردم تا چه حد خواستاریک پارچگی موجودات زنده اند،
و از اینجا اصرار بر روی وحدت و هم آهنگی همه نوع بشر را بخوبی
میتوان درك کرد، و از آنجا دریافت که اتمام کاخ سوسیالیسم بدست

یهودیان ، مطلقاً تصادفی نبوده است . و حالا تا چه اندازه و بچه قوتی اینمعنی : « احترام بحیات تمام موجودات زنده » در نهاد یهودیان ریشه دوانده است ، « والترزاتیما ، بسا يك اشاره عالی و تحسین انگیز ، بمن گفت :

« وقتیکه یکتفریهودی میگوید که : « برای تفریح بشکار میرود ، دروغ میگوید . « معنی قدوسیت زندگی در یهودی گری چیزی نیست که بآسانی بشود توضیح داد .

جوان یهودی

« جواب بيك پرسنده »

این مهم است که جوانی علاقه بحل مسایل ومشکلات یهودیگری داشته باشد ، و شما از اینکه خود را وقف اینوظیفه بزرگ کرده اید ، سزاوار حق شناسی و احترامید . کاردر این زمان فقط برای سرنوشت یهودیان نیست که سعادت و بهروزی آنان باتحاد و کمک متقابل بستگی دارد . بلکه ، ما فوق همه اینها ، بخاطر افشاندن بذر روح بین الملل خواهی ، در بین جهانیان است که امروز در اثر گسترش ناسیونالیسم لایشر ، از همه طرف در خطر افتاده .

از زمان انبیاء تا کنون میدان فعالیت بزرگی در مقابل ملت ها

قرارداشته ، ملتیکه در جهان پراکنده اند و جز رسوم و عادات عمومی و تاریخی خویش پیوندی با هم ندارند .

خطاب سازمان دهندگان فلسطین

(الف)

دهسال پیش که در موضوع «صهیونیست» افتخار ارسال نامه‌ای بشما داشتم، تمام امیدهای ما بآینده بستگی داشت ، ولی امروز میتوانیم با مسرت کامل بآن دهسال نظر افکنیم ، زیرا در آنوقت نیروهای متحد یهودیان؛ قسمت مهمی از ساختمان فلسطین را که محققاً عالیترو کاملتر از آنچه بود که در گذشته جرئت پیش بینی آنرا داشتیم ، با موفقیت پایان میبرد ، وهمچنین ما را با موفقیت کامل در مقابل يك آزمایش جدی که حوادث چند سال اخیر در برابر ما قرارداد ایستادیم ، کار موفقیت آمیز توأم با نقشه و متکی بر يك هدف عالی ؛ آهسته ولی حتماً بطرف موفقیت پیش میرود . آخرین نشست اعضای دولت انگلیس بخاطريك قضاوت عادلانه تر در باره وضع ماست ؛ و ما این عمل را با حقشناسی تمام مینگریم ، ولی هیچگاه نباید فراموش کنیم که حوادث بما آموخته اند که ایجاد توافق بر روی ارتباط ما با اعراب ، کار انگلستان نیست ، بلکه وظیفه خود ماست . «ما» یعنی ، یهودیان و اعراب ، تا کنون بر روی

رئوس مطالب مربوط بیک شراکت مفید ، که خواسته های هر دو ملت را ارضا میکند ، توافق کرده ایم . حل عادلانه این مسئله بطوریکه شایسته موقعیت دومت باشد ، هدفی است که بهیچوجه ارزش و اهمیتش از کوششهای ما برای انجام کار ایجاد و تشکیل کمتر نیست . بخاطر داشته باشید که سوئیس اکنون از نظر پیشرفت سیاسی ، در مرحله ای قرارداد دارد که از هر حکمت ملی دیگری عالیتراست و نیز اینرا هم بدانید که تشکیل یک اجتماع پایدار و ثابت از ملیت های مختلف ؛ مستلزم حل مسایل مهم سیاسی است که در این راه پیش می آید .

هنوز کار زیادی در پیش داریم که انجام دهیم ، زیرا فعلا با آنکه یکی از نقشه های «حرزل» در فلسطین ، درك و بمورد اجرا گذاشته شده ، چنان توافق يك پارچه و خوشبینی عجیبی بوجود آورده که بدون آن هیچ تشکیلاتی بسر منزل عافیت نمیرسد .

هر کاریکه امروز انجام بدهیم ، اثر آن فقط محدود ببرادران مادر فلسطین نیست ، بلکه بخاطر همه یهودیان جهان انجام میشود ، و نتیجه آن ، ایشان را هم درمیگیرد .

(ب)

ما امروز در فلسطین برای زنده کردن خاطره اجتماع بزرگ قدیم خویش گرد می آئیم . اجتماع ما ، اجتماع رسوم و عادات و اخلاقیست که همیشه در مواقع فشار و عسرت نیرو و قاطعیت ، خود را نشان داده است ، و در هر عصر مردانی بجهان تحویل داده که تجسم وجدان دنیای

غرب و مدافعین سعادت بشری و عدالت بوده اند . تا زمانی که ما خود از این اجتماع پاسداری میکنیم ، علی رغم عدم نظم کنونی آن ؛ در راه خدمت بجامعه بشری پیش میرود . ده بیست سال پیش عده ای از مردان روشن بین و عافیت اندیش ما که در رأس آنها مردانی نظیر «حرزال» وجود داشتند باین نتیجه رسیدند که برای حفظ اتحاد و هم آهنگی جامعه ما ؛ يك مرکزیت معنوی مورد نیاز است . روی همین اصل احتیاج ، آرزوی ایجاد «صهیونیست» ، و کار توطن در فلسطین بوجود آمد که همه ما ، لا اقل در ابتدای امید بخش آن ، شاهد تحقق پیر و زمندانهاش بوده ایم . من با مسرت بی اندازه و رضایت کامل افتخار دیدن این حقیقت را داشته ام که این پیروزی در جمع آوری یهودیانی که بشکل اقلیتهائی در میان ملل مختلف جهان بسر میبردند تا چه اندازه اثر کرد و آنها را نه تنها از خطر خارجی ، بلکه از مخاطرات داخلی و روانی خویش رهانید .

بحرانیکه ساختمان و تجدید بنای فلسطین در چند سال اخیر میبایست با آن روبرو شود ، به سنگینی تمام بر روی ما فشار میآورد ، و هنوز هم کاملاً بر آن فائق نشده ایم ، ولی گزارشهای اخیر نشان میدهد که جهان ، مخصوصاً حکومت انگلیس ، متمایل بدرك حقایق بزرگی که در پشت کوششها و کششهای ما تحت عنوان «صهیونیسم» وجود دارد شده اند ، و ما باید در این لحظه با حق شناسی تمام ، رهبر بزرگی خویش « وایزمان » را که علاقه و کاردانی او سبب پیروزی ما شده است ،

بخاطر آوریم .

اشکالاتی که ما را احاطه کرده بودند ، بسهم خود و در جریان خویش نتایج خوبی داده اند ، این حوادث بار دیگر بما آموختند که رشته سرنوشت مشترکی که تمام یهودیان جهان را یکدیگر پیوند میدهد ، تاچه اندازه محکوم است . بحرانها طرز تلقی و موقعیت ما را در مسئله فلسطین تصفیه کرده و آنرا از آلودگی ناسیونالیسم برکنار داشتند . این بحرانها بهمه جهان اعلام نمودند که ما برای ایجاد یک جامعه سیاسی در تلاش و تکاپو نیستیم ، بلکه هدف ما بنا باقتضای رسوم و عادات قدیمی خودمان ، خلق یک جامعه تربیتی ، بمعنی وسیع و جهانی کلمه است . حال که چنین چیزی را همه جهانیان میدانند ، پس وظیفه ما است که مسئله زندگی در جوار یکدیگر را ، با برادران عرب خویش بطریقی روشن و لایق دولت ، با گذشت کامل حل و تصفیه کنیم . در این مسئله فرصتی برای ماست داده است تا ثابت کنیم که از هزاران سال شهادت و ایمان خویش ، چه آموخته ایم . اگر طریق صحیح را انتخاب کردیم ، پیروز میشویم و در آینده جهانیان ثبات و دور اندیشی ما را مثل میزنند .

هر چه برای فلسطین بکنیم ، بخاطر سرافرازی و پیروزی همه یهودیان جهان کرده ایم .

(ج)

خوشوقتم که فرصتی پیش آمد تا جوانان این کشور را که مؤمن باید آل عمومی هستند ، مخاطب قرار دهم .

از دشواریهایی که در فلسطین رو در روی ماقرار دارند تترسید ، اینها آزمایشهاییست که ارادهٔ ما را بخاطر باهم زیستن میسبند . اقدامات و گفته‌های دولت انگلیس عادلانه انتقاد شده‌اند ، در هر حال ما نباید آنرا بخاطر آن انتقادات رد کنیم ، بلکه باید خوبی یا بدی آن ، عملاً بماناثبت شود .

ما باید بعلاق خود با عربها توجه دقیق داشته باشیم ، زیرا باین امر احتیاج فراوان داریم . ما با حفظ پیوندهای خود با اعراب در آینده خواهیم توانست که نگذاریم حوادث باین درجهٔ خطرناک برسد . و از اینکه دشمنان ما خشم دولت را علیه یکدیگر برانگیزند و از آب گل آلود ماهی مقصود بگیرند ، جلوگیری کنیم . این هدف کاملاً در دسترس ماست ، زیرا نقشهٔ تجدید بنای فلسطین باید طوری ادامه یابد و بانجام برسد که مورد موافقت و علاقهٔ واقعی ساکنین عرب این سامان هم باشد . به این طریق ما خواهیم توانست خود را از مضرات حکمیت و قدرتهای بزرگ ، و اجرای تصمیمات آنها که تحت عنوان «حکمیت» مورد موافقت هردو ملت نیست ، برکنار داریم ، با احتراز از این عمل نامناسب . قادر خواهیم بود بجای اجرای مطلق دستورات دول حامی ، از رسوم

وعادات خویش که تنها عامل استحکام بنیان ساخته های ماست پیروی کنیم . برای اینکه این اجتماع يك جامعهٔ سیاسی نیست و نباید بشود . این حقیقت تنها منبع پایان ناپذیر است که جامعهٔ ما میتواند از آن کسب قدرت و اعتبار کند و از آنجا همهٔ ملل جهان آنرا برسمیت بشناسند و وجودش را تصدیق کنند .

(۵)

دو هزار سال است که ثروت عمومی ملت یهود را ، گذشتهٔ آن تشکیل میدهد . ملت پراکندهٔ مادر سراسر این جهان وسیع ، جز رسوم و عادات باستانی خود هیچ ندارد . افراد یهودی بدون شك کارهای بزرگی کرده اند ، ولی چنین میاندیشیده اند که توان زندگی دسته جمعی را ندارند و یهودی نمیتواند برپای خود بایستد .

ولی اکنون همه چیز تغییر کرده ، تاریخ وظیفه ای بزرگ و عالی بنام ساختمان فلسطین در مقابل ما قرار داده است ، مردان عالیقدر نژاد مهنوز با تمام نیروی خویش بخاطر تحقق هدفهای خود کار میکنند ، فرصت و اقبال ما را موجد مرکز تمدنی قرار داده که همهٔ ملت یهود را بچشم عمل آن نگاه میکنند ما می خواهیم دیار تعلیم و تربیت خویش را که باعث بیداری خاور نزدیک برای دیدن زندگی اجتماعی و اقتصادی جدید خواهد شد ، در فلسطین برپای داریم .

موضوعی که رهبران «صهیونیسم» در نظر دارند ، بهیچوجه سیاسی نیست ، بلکه مطالبی اجتماعی و تربیتی است . اجتماع جدید فلسطین باید بهدفعهای اجتماعی اجداد ما که در کتاب مقدس مطرح است برسد و در عین حال مهد زندگی و تفکر جدید و مرکز معنوی تمام یهودیان جهان باشد . در تأیید این فکر تأسیس دانشگاه یهودی «اورشلیم» مجری یکی از مرامهای بسیار مهم سازمان «صهیونیست» خواهد بود .

ضمن چندماه اخیر برای کسب اساس مادی این دانشگاه مسافرتی بآمریکا کردم ، موفقیت این کار طبیعی بود ، درود فراوان بنیروی خستگی ناپذیر و روح فداکار یهودیان آمریکا که بکمک من برخاسته و پول کافی برای تأسیس يك دانشکده شیمی جمع آوری کردند و مقدمات کار را با سرعت فراهم نمودند . بعد از این موفقیت ، هیچ شك ندارم که جوهر لازم برای ایجاد دانشکده های دیگر بزودی گرد خواهد آمد دانشکده شیمی باید قبل از هر چیز بعنوان يك مؤسسه تحقیقاتی شروع بکار کند ، و تأمین سلامت کامل کشور را که يك قدم اساسی در کار پیشرفت ، است ، در نظر داشته باشد . تعلیم دانشجویان در يك مقیاس وسیع پس از مدتی ب نتیجه خواهد رسید . چون عده ای از استادان توانا و صالح و متخصص ، آمادگی خویش را برای تدریس در دانشکده اعلام نموده اند ، میتوان آنرا گفت که تأسیس دانشکده شیمی ، دیگر ورأی

شك و تردید است و میتوان آنرا موجود دانست . و اینرا نیز باید یادآوری
نمایم حساب پولیکه برای تأسیس دانشگاه از آمریکائیان جمع آوری
می شود . کاملاً از حساب پولیکه برای ایجاد جامعه یهود جمع آوری
شده جداست ، و حساب جداگانه ای در بانك برای آن باز شده است ،
زیرا در چند ماه اخیر خود مردم اینطور خواسته اند . درود بکار خستگی
ناپذیر پروفیسور «وایزمن» و دیگر رهبران صهیونیست .

در پایان سلام گرم و صمیمانه خود را بیهودیان آلمانی که علی رغم
مشکلات شدید اقتصادی خود در حال حاضر ، در راه تجدید بنای فلسطین
هر چه از دستشان آمد ، نثار کردند تقدیم میدارم . این پولها صدقه
نیست ، بلکه جهادی است که شامل همه یهودیان می شود موفقیت این
جنبش سرچشمه ارضای کامل همه خواسته های آنهاست .

(۵)

برای ما یهودیان کار فلسطین تنها يك عمل خیر خواهانه و یا
محدود بمهاجرت یهودیان جهان باین منطقه نیست ، بلکه مسئله ایست
که برای ملت یهود اهمیت حیاتی دارد . فلسطین تنها ملجا یهودیان
ازوپای شرقی نیست ، مرکز است که روح اتحاد و تشریک مساعی تمام
ملیت یهود را تحریک و بیدار می کند .

آیا اکنون وقت آن شده است که حس همکاری این ملت بیدار

و تقویت شود ؟

این سؤالی است که من نه تنها بعلمت يك تحريك داخلی ، بلکه روی زمینه عقلانی مجبورم در جواب آن بگویم : «بلی» .
حال اجازه بدهید بتاريخ چند ساله اخیر یهودیان در آلمان نظر افکنیم .

يك قرن پیش اجداد ما بجز عده انگشت شماری در ناحیه بشدت محدود خویش زندگی میکردند ، فقیر بودند و از حقوق سیاسی محروم ، با قیود و محدودیتهای قانونی و رسوم و عادات ، از غیر یهودیان جدا میزیستند ، پیشرفت فکریشان محدود با ادبیات خودشان بود .

نور خیره کننده رنسانس ، محیط سرد و فکر عقب مانده شانرا گرم و روشن نکرد ، ولی با وجود این ، آن تاریخ مبهم و این مردم گمنام ، مزیتی بر ما داشتند ، به این معنی که هر يك از آنها با تمام ریشه وجود خویش با اجتماعی بستگی داشت که از آن نمایه حیات مکیده بود ، جماعتی که در آن ، او خود را شخصی حس می کرد و عضو ممتازی میبود . در حالیکه آن جامعه و آن مردم از او چیزی که بنحوی مغایر طبیعت فکرو عادتش باشد ، نمیخواست . آری ، پدران ما در آن عصر ، نمونه کاملی از عقب ماندگی روح و فکر بودند ، ولی از نظر اجتماعی تا اندازه ای روی حس رشك و رقابتی که داشتند ، متوازن و معادل دیگران بودند .

سپس زمان آزادی در رسید ، پرده از روی امکانات پیشرفت فرد بر کنار شد ، عده ای بسرعت قدمهای سریعی برداشتند ، در امور تجارتي وزندگی اجتماعی ، بمراتب عالی رسیدند ، این پیشرفتگان بسرعت و ولع عجیبی ته مانده پیروزیهای هنر و علم دنیای غرب را لیسیدند . ایشان با اشتیاقی سوزان و مزدی بسیار ناچیز خود را در جریان کار گذاشتند ، درهمین جریانها برای تشبه ، بتقلید زندگی غیر یهودیان پرداختند . سرگرمی و بخودپردازی در این امور ، آنها را بیش از پیش از مذهب و رسوم و عقاید خودشان دور کرد و رفته رفته بجماعت غیر یهودی گرویدند و آنچنان در خواب فراموشی فرو رفتند ، و چنان رنگ محیط بخود گرفتند و بآداب و عقاید دیگران پیوستند که پس از چند نسل ، حتی رد پای آنها هم در میان قیل و قال و رنگ و نیرنگها گم میشد ، و نتیجه این حوادث ، اضمحلال ملیت یهود در اروپای غربی و مرکز بود .

ولی حوادث بطریق دیگری جریان یافت .

مثل اینکه ملل و نژادهای مختلف خصوصیاتى دارند که در تحلیل نهائی غیر قابل تغییر و امتزاج است . گرچه عده کثیری از یهودیان در همه چیز حتی در بعضی موارد ، مذهب خود را هم رنگ محیط و اطرافیان اروپائی خود دارند . حس بیگانگی و ناآشنائی در میان میزبانان خود را نتوانستند از دست بگذارند ، و یا از نظر ها پنهان نمایند . همین حس ملکوتی ، علت اصلی و نهائی «ضد یهود» است که بهیچ وسیله ای نمی توان

ازچنك آن گریخت .

ملیتها میخواهند براه خویش بروند ، نه مخلوط گردند و بصورت دیگران در آیند . و در اینحال جریان کارها وقتی مورد رضایت همه خواهد بود که متکی بر احترام و فداکاری متقابل همه افراد آن باشد . اولین قدم در این راه و به این سمت ؛ آنستکه ما یهودیان بار دیگر بخود آئیم و خود را بعنوان يك ملت بشناسیم ، و بوجود خویش احترام گذاریم ، زیرا که این لازمه يك وجود سالم و عقلی سلیم است . بار دیگر باید بتاریخ گذشتگان خویش نظر افکنیم و آنرا تجلیل کنیم ، بنای ملیت خویش را از نو پی ریزیم ، مهمات تربیتی را چنان دقیق بر عهده انجام بگیریم که بنیان اجتماع ما را چه بیشتر استحکام و نیرو بخشد . برای ما کافی نیست که از هم اکنون بنام يك فرد در جامعه بزرگ بشری نقشی ایفا کنیم . زیرا ما کار بیشتری بر عهده داریم ، و چنان باید بکوشش برخیزیم که يك ملت شایان حیات و بقا اراده میکند ، و نیز فقط از اینراه بار دیگر یهودیان جهان ، سلامت اجتماعی خویش را باز مییابند .

از همین نقطه نظر است که شما را متوجه جنبش «صهیونیست» میکنم . امروز تاریخ ، ما را در برابر وظیفه بزرگ شرکت در تجدید بنای اقتصادی و آموزشی سرزمین بومی یا وطن اصلیمان قرار داده است . مردان پر حرارت و روشن بین ، راه را برای ما پاک کرده ، وعده زیادی

از اعضای بزرگ ملت ما با روح و قلب خویش آمادگی خود را برای
فداکاری در راه رسیدن بمقصود اعلام نموده اند .

آیا آنها اهمیت کاریکه برعهده گرفته و نقشی که در آن باید ایفا
کنند بخوبی درک خواهند کرد ، و تا در قوه داشته باشند بخاطر پیروزی
نقشه ها خواهند کوشید . . . ؟

جامعه یهود

يك سخنرانی در لندن و خطاب به «برناردشاو»

خانم ها ، آقایان :

برای من انحراف از طبیعت خود ، و میل بیک زندگی آرام فکری ، دیگر غیر ممکن است . ولی نمیتوانم در خواست اجتماعات «O.R.T» و «O.Z.E»^۱ را نشنیده بگیرم ، برای جواب دادن بآنها ایجاب می کند که توجه شما را بملت رنج دیده و شکنجه کشیده خودمان جلب کنم .

وضع اجتماع پراکنده ما را امروز می توان يك «بارومتر»^۲ اخلاقی برای جهان سیاست دانست . آیا اخلاق سیاسی برای چه منظور دیگری است ، اگر برای اقلیت بی دفاعی نباشد که هدفش جز حفظ شعائر باستانی خویش چیز دیگری نیست . . . ؟

اکنون و در این لحظه که ما با کمال درد از مشکلات راهی که در آن گام برمیداریم آگاهی یافته ایم ، و میدانیم ملل با ما چگونه رفتار کرده اند ، این «بارومتر» پائین ترین عدد را نشان می دهد .

۱ - مؤسسات خیریه و امدادی یهودیان . ۲ - هواسنج

و همين پائين آمدن است كه مرا ملزم بگفتن حقيقتى مى كند كه درعين حال خودمؤيد گفته من است، و آن حقيقت اينستكه وظيفه خود ماست تا جامعه خویش را يك كاسه و محكم كنيم . درشعاير باستانی ملت يهود ، چنان عشقى بعدالت و راهنمائى عقل خوابيده است ، كه بايد بخاطر خير و صلاح تمام ملل در زمان حاضر و آينده . بكار بسته شود . «اسپين نوزا» و «كارل ماركس» محصول عصر اين شعائر روشن بوده اند . آنها كه بدنبال حفظ ارواح و وجدانها از لغزش و انهدام اخلاقى و معنوى افتاده اند ، بايد قبل از هر چيز قالبهاى اين ارواح ، يعنى بدنها را در پناه امنيت و عدالت گيرند .

سازمان « O.Z.E » بدنهای ملت ما را قدم بقدم مى پاييد . اين سازمان در اروپاى شرقى كه مضيقه اقتصادى با سنگينى هر چه تمامتر بر روى ملت ما فشار مى آورد شب و روز كار مى كند تا روح و جسم را با هم حفظ نمايد ، و هم زمان با اين ، سازمان « O.R.T » براى رهاى نژاد ما از مسابقه تعالى اقتصادى و اجتماعى مى كوشد . اين مسابقه كشنده ، از قرون وسطى تا كنون يهوديان را در زير فشار مصائب ، بكار خرد كننداي واداشته است . زيرا در آن وقت يهوديان از تمام كارهاى مفيد ، و شركت مستقيم در امور اجتماعى محروم بودند ، و اجباراً جز دست زدن بامور كاملاً تجارتي ، ملجأ و راه نجاتى نداشتند ، و اكنون تنها راه يك كمك واقعى بيهوديان اروپاى شرقى اينستكه محيط فعاليت و عرض وجودى در اختيار آنها بگذارند . كه هم بخاطر آنست اگر امروز در سراسر جهان

بمبارزه و کشمکش برخاسته‌اند . اینست وظیفه بزرگی که سازمان « O.R.T » بخاطر موفقیت آن می‌کوشد .

بر شما یهودیان انگلیسی است که در مقصود و هدف بزرگ مردان عالی‌قدر ملت ما که اکنون پیش پای ما قرارداد شده است کمک کنید ، و اگر اکنون از شما یاری می‌طلبم برای اجرای همین قصد است . زیاد دور نیست ، نه چند سال پیش ، بلکه همین چند روز گذشته جریان حوادث برای ما یاسی بهار آورد که می‌بایست از نزدیک‌ترین فاصله شما را متأثر و تحریک کرده باشد . دودستی بتقدیر و سر نوشت نجسبید ، بلکه باین حقایق و حوادث بنگرید و از آنها پند بگیرید و آنها را عللی برای نزدیک شدن هر چه بیشتر خودتان بتشریک منافع با یهودیان دیگر بدانید . من کاملاً باور دارم که با انجام این عمل بطور غیر مستقیم پیشبرد مقاصد عالی بشری که باید نصب‌العین باشد نائل خواهیم شد . بخاطر داشته باشید که مشکلات و موانع ، منابع بر ارزش سلامت و قدرت هر جامعه‌اند . اگر بستر ما از گل بود ، و همچنین آرام بر آن غنوده بودیم ، هیچگاه نژاد ما اینهمه سال و قرن بر پای نمی‌ماند ، من باین موضوع ایمان کامل دارم .

اکنون ما امیدهای بزرگتری داریم و حقایق درخشنده‌تری بما تسلی و امید می‌دهد ، زیرا دوستان ما نه تنها بسیارند ، بلکه در بین آنها مغزهای بزرگی یافت میشود ، وقوه‌های دراکه ارجمندی برای فهم معنی عدالت اجتماعی وجود دارد که عمر و وقت خویش را برای نجات

بشر از یوغ بیداد گری واستبداد وقف کرده و بسهم بزرگ خویش در ترقی سطح وزندگی جوامع پیروز شده اند .

ما بسیار خرسند و خوشبختیم که امشب چنین مردانی از جهان غیر یهودی در بین ما هستند. حضور آنها بخاطرۀ این شب تاریخی و فراموش نشدنی ، وقار و عظمتی خارق العاده میدهد . برای من جای بسی مباهات است که در مقابل خود «برنارد شاو» و «ولز» را می بینم که مخصوصاً جهان بینی و نظر آنها در مورد زندگی مرا جلب کرده است .

شما ، آقای شاو در راهی همه افتخارات خود را کسب کرده ، و در مسیری توجه تحسین آمیز جهانیان را بخود جلب نموده اید ، که چه بسیار مردان بزرگ دیگری سرخویش را بر سر این سودا نهاده و تاج شہامت بر سر گذاشته اند ، شما آقای شاو ، نه تنها دوستان و اطرافیان خود و خوانندگان و بینندگان آثار خود را بحفظ اصول اخلاقی موعظه کرده اید ، بلکه عملاً بر چیزهایی که در نزد عدۀ بیشماری از آنها مقدس بوده لبخند تمسخر زده اید . شما همان کارهایی را کرده اید که یک هنرمند مادرزاد میتواند بکند ، آقای شاو از خامۀ سحر آسای تو مو جوداتی پا بعرضۀ وجود گذاشته اند که در تمام مقایسه با ابناء بشر ، توده ای از فکر و درایت و سحرند ، نه گوشت و خون . و در عین حال از خود انسان با انسان نزدیکتر ، و از همه چیز بواقعیات حیات بشری شبیه ترند . بدون شک هر کس با آنها رو برو شود فراموش خواهد کرد که این ها مخلوقات برنارد شاوند ، نه طبیعت ، تو این سحرزادگان را هنگامی که در آن دنیای

واما بهمہ شما خانمہا و آقایان می گویم کہ موجودیت و سر نوشت
ملت ما بیشتر از ہر عامل خارجی بر خودمان تکیہ دارد ، کہ تا چہ اندازہ
بہ شعائر و رسوم اخلاقی خویش پای بندیم کہ علی رغم قرنہا توفانہای
مہیبی کہ بر روی آن فرو شکستہ ، ما را زندہ نگہداشتہ است .
قربانی شدن در خدمت زندگی زیباست .

مجاهد فلسطین

در تشکیلات صهیونیست «مجاهد فلسطین» کسی است که کارش مستقیم ترین منافع را برای پرارزشتترین طبقه مردم آن سامان دارد، یعنی آنها که بیابانهای متروک فلسطین را با کارپر ثمردستهای خویش مسکون و بشهرهای بزرگ و مراکز فعالیت تبدیل میکنند. این کارگران از بین داوطلبان تمام ملت یهود انتخاب شده اند. اینان گلچین، یعنی قوی ترین و مورد اعتمادترین و فروتن ترین افراد این ملتند. آنها کارگران جاهلی هستند که نیروی بازوان توانای خویش را حتی در مقابل عالی ترین تقاضاها عرضه کنند. بلکه مردانی با سواد و آزاده و روشن فکرند که از کوششهای بی شورش و شورشان در مقابل اراضی متروک این سامان، همه ملت بطور مستقیم بهره مند میشوند. بر ماست که حتی القوه باسبک کردن کار آنها، ارزنده ترین انسانهای نژاد خویش را نجات دهیم. زیرا آباد کردن یک سرزمین غیر مسکون، خطرناک ترین کاریست که مستلزم سنگین ترین فداکاری هاست. حال تا چه حد این مطلب صحیح است، فقط آنهایی میتوانند قضاوت کنند که با چشم خود دیده باشند. کسی که در این وقت بهو عنوان برای تکمیل تجهیزات و ابراز

کار این مردان کمک کند ، درست در لحظه معین و لازم بیک کار نیک دست زده است .

از طرفی دیگر ، این طبقه فعال تنها طبقه ای است که میتواند یک رابطه معقول و سالم ما بین عرب و یهود که بزرگترین و مهمترین وظیفه سیاسی صهیونیست است ایجاد کند . دولتها می آیند و میروند ، ولی این روابط جوامع بشریت مقیاس زندگی ملتها را تغییر میدهد . بنابراین کمک به «مجاهد فلسطین» توسعه یک سیاست با ارزش و طرد بیش از پیش ناسیونالیسم است که در صورت قوت گرفتن امور ، تمام جهان بیش از محیط کوچک فلسطین از آن رنج خواهد برد .

باز گشت يهوديان

با کمال مسرت درخواست شمارا دایر بارسال نامه ای بجای
«کرن حاسود» يهوديان هنگری قبول میکنم .

بزرگترین دشمنان وجدان و بیداری ملی و اعتبار و آبروی يهوديان
يکي فساد چرب است که مقصودم از استعمال این لغت ، بیحالی و بیخبری
ناشی از ثروت و راحت است . دیگری ، وابستگی و اتکای روحیست بمحیط
غیر يهود ؛ که نتیجه سستی پیوندهای کنونی اجتماعی بوده است .

نبوغ و ارزش بشروقتی باعالیترین صورت خود بتظاهر برمىخزد
که شخص ، خود و هدفهای فردی خود را در وجود اجتماع حل و محو
کند . بهمین دلیل است خطر انهدام اخلاقی يك فرد يهودی که از ملت
خویش بریده و در عین حال در میان ملت برگزیده خویش نیز
بیگانه‌ای سرگردان است ، زیرا این کار را يك خود خواهی مسخره
و بی روح ، چیز دیگری نمیتوان نامید .

وزن فشار خارجی بر روی ملت يهود در این لحظه بسیار زیاد است ،
ولی این سنگینی و فشار درس بزرگی بما آموخته ، در احیای مجدد ملت
يهود که نسل گذشته آن را بخواب هم نمیدید . همکاری و افکار بیدار و آواز

بندرستہ ، اتحاد یکپارچہ ، رہبری پیشوایان مؤمن و بصیر ، بالاخرہ طرح توطن در فلسطین را بمرحلہ اجرا و جریان گذاشت ، ولی این عمل آنچنان در مقابل دیدگان مشکلات و موانع بموفقیت رسید ، کہ من هیچ شکی در پایداری و پیروزی ندارم . ارزش این موفقیت برای یہودیان ہمہ دنیا بسیار زیاد است . فلسطین مرکز آموزش یہودیان و پناہگاہ رنجدیدگان و میدان عمل افراد باارزش این قوم ، واتحادیہ عقاید ، ووسیلہ حصول سلامت معنوی عموم یہودیان جہان خواہد بود .

ضد یہود و جوان دانشجو

تازمانی کہ در بخشہا و محلہہای مخصوص و محدود بسر می بردیم ، ملیت یہودی ماموانع و مشکلاتی از قبیل اشکالات مادی و گاہی خطر جانی بہار می آورد ، ولی دیگر مسایل اجتماعی یا روانی در بین نبود . با اعلام آزادی این وضع تغییر کرد ، بخصوص برای آنها کہ بکارہای فکری گرویدند ، ولی در مدرسہ و دانشگاه يك جوان یہودی در برابر نفوذ اجتماعی محیط ، با رنگ ملی مخصوص قرار می گیرد کہ بآن احترام می گذارد ، مظاهر آنرا تحسین و تمجید می کند ، قوت اخلاقی خویش را از آن کسب می نماید و خود را بہ آن متعلق می داند . در حالی کہ آن اجتماع او را بعنوان فردی از نژاد بیگانہ تحقیر می کند و با او

خصومت می‌ورزد. در این نقطه عطف، او نه تنها و کاملاً تحت نظریه آنها که فایده‌را مقیاس ارزش می‌دانند، بلکه زیر نفوذ این استیلای روانی از ملت خود سر می‌خورد، پشت پا بآن می‌زند و می‌پندارد که کاملاً بدیگران، بآنها که در خانه و محیطشان سر می‌کند تعلق دارد، و حال آنکه عبث می‌کوشد تا حقیقت را از خود و دیگران پوشیده دارد که، پیوند و ارتباط او با این محیط و این مردم دو جانبه نیست، او نزدیک می‌شود و آنها می‌رانند. اینست کلاً وضع این مخلوق بدبخت، و این یهودی تعمیم یافته و سرگردان دیروز و امروز. اشتباه نشود که در اغلب موارد فقدان یا ازدست دادن شخصیت نیست که او را چنین می‌کند، بلکه عدم توازن کمی و کیفی تمام عوامل لازم برای رشد شخصیت در آن محیط است، که او را به این صفت درمی‌آورد. البته او می‌داند که عده زیادی از فرزندان عالی‌قدر قوم یهود در عظمت کنونی و ترقی تمدن اروپائی سهم بزرگی دارند، ولی آیا همه آنها و یا لااقل اکثریت آنها هم اشخاصی مثل خود او نبوده‌اند؟

علاج این بیماری، مانند اغلب بیماری‌های روانی، شناساندن درد و علل آن بمریض است. پس ما باید از وضع بیگانگی خود در بین ملت‌ها آگاه باشیم و از آن نتیجه منطقی بگیریم، والا با طرح مباحث و مقالات راجع بعلمت این امر برای متقاعد کردن دیگران، در صورتی که وضع کنونی‌شان اجازه بیداری و تفکر بآنها نمیدهد، هیچ نتیجه عملی در بر نخواهد داشت. یعنی اصلاً ما باید خودمان آزادی اجتماعی

خود را تحصیل ؛ و احتیاجات عمومی خود را مرتفع کنیم ما باید مراکز تجمع دانشجویان و محیط تربیتی از خود داشته باشیم ؛ و مشی صحیحی در این مورد اتخاذ کنیم . محل های مناسبی برای افراد غیر یهودی در نظر بگیریم و خود ما در محیطی که بر طبق شعائر مالی و رسوم و اصول تربیتی خویش ترتیب داده ایم ، بگذرانیم تا مجبور به تقلید و هضم هر نوع عرف بیگانه ای که با طبیعت ما وفق نمی دهد نشویم ، و در آن وقت هم ممکن است که فردی در عین حال ؛ يك اروپائی متمدن و يك یهودی مؤمن باشد که ملت خویش را دوست دارد و اجداد خود را تجلیل میکند . این را بخاطر داشته باشیم و بر طبق آن عمل کنیم ، مسئله ضد یهود تا آنجا که اقتضای طبیعی جامعه باشد ، برای ماحل خواهد شد .

نامه ای به :

پروفسور دکتر «هلپاخ» وزیر کشور آلمان

جناب دکتر هلپاخ ، نامه شمارا در خصوص صهیونیسم و کنگره زوریخ خواندم ، و بعنوان يك فرد معتقد با اصول صهیونیست ، خود را موظف میدانم ؛ گرچه کوتاه و مختصر ، جواب آنرا تقدیم دارم . یهودیان ، ملتی هستند که نه فقط از نظر دین ، بلکه با پیوندهای

شعائر باستانی خود، و خونیکه درر گهای آنها جریان دارد بهم مربوطند و قاطع ترین دلیل بر این امر وضع مشابهی است که همه جهان درقبال آنها دارند. پانزده سال قبل وقتیکه بآلمان آمدم، برای اولین بار حس کردم که یهودیم؛ و این احساس را پیش از اینکه مدیون خود یهودیان باشم، از غیر آنها گرفته‌ام.

تراژدی زندگی یهودیان این است که آنها ملت تاریخی محدودی هستند که در جهان نه حکومتی دارند که بر آن تکیه کنند، و نه دولتی که به‌همت آن بدورهم گرد آیند. نتیجه این وضع، فقدان شخصیت ثابت فرد، باضافه تزلزل اخلاقی او بمرتبه‌های شدت و قوت است.

من این حقیقت را درك کردم که تنها راه ممکن برای نجات این قوم آنست که تمام یهودیان جهان با اجتماع زنده‌ای ملحق شوند که عضویت آن باعث مسرت و افتخارشان باشد، تا اقل امید پیوستگی و عضویت جامعه‌ای، رنج تنفر و تحقیری را که از جوامع دیگر تحمل میکنند، سبک و نامحسوس نماید.

من دیدم که یهودیان با ارزش را، بشکل توهین آمیزی در جراید کاریکاتور میکنند، و دیدن آن، عواطفم را مالا مال خون کرد. دیدم که چگونه نشریه‌های فکاهی مدارس و عوامل بی‌شمار دیگری از طرف اکثریت غیریهودی، اساس اعتماد و علاقه بهترین همکیشان مرا درهم مینوردد. از مشاهده این همه احوال ناخوشایند، دریافتم که این وضع دیگر نباید ادامه یابد.

و سپس باین نتیجه رسیدم که تنها کوشش دسته جمعی و صمیمانه همه یهودیان جهان ، کاروان پراکنده این جماعت را بسر منزل مقصود میرساند . ولی اعلام این تصمیم بزرگ ، کارپراج «هرزل» بود که از سویدای دل بجهانیان اعلام کرد که شعائر و رسوم باستانی یهودیان چنین وچنان است ، واین قوم تصمیم بساختمان ، مسکن ملی خود، یا بعبارت روشنتر ، مرکزیتی در فلسطین دارند ، و تنها این عمل میتوانست مناسب ترین کار برای تمرکز همه فعالیتهای ما باشد .

آیا اینها را شما ناسیونالیسم میخوانید ؟.. ولی این تهمت است ، تلقی نیست . زیرا شما يك هدف و مقصود اجتماعی را که بدون آن مادر این دنیای غرق در خصوصیت و بدبینی شما ، نه می توانیم زندگی کنیم و نه بمیرم ، باین نام زشت میخوانید . شاید هم حق داشته باشید . ولی بدانید که اگر باشد ناسیونالیسمی است که هدفش قدرت نیست ، سعادت و سلامت عدهای انسان است .

اگرما را مجبور نکند که در بین هر دمی متعصب ، کوتاه بین ، و جابر زندگی کنیم ، من اولین کسی خواهم بود که بخاطر انسانیت هر چه را که زیر عنوان ناسیونالیسم قرار می گیرد دور بریزم .

و علت اینکه ما یهودیان نمی توانیم اتباع مخصوص دولت آلمان باشیم ، اینست که ، مثلاً اگر بعداً خواستیم «ملت» باشیم ، بدون شك خلاف طبیعت دولت و تابعیت است . و در نتیجه سوء تفاهم تعصب اکثریت ملی ، بسمت ما جلب خواهد شد ، و آنگاه در مقابل آن تعصب ، هیچگونه

تأمينى نخواهيم داشت . حال خواه بعد از آن ، ما خود را مردم يا ملت
بناميم يا هيچ .

من همه اين مطالب را بخاطر ايجاز و اختصار ، عريان و بى پرده
بيان كردم ، و نيز از نوشته شما دريافتم كه بمعنى بيش از ظاهر اهميت
مى دهيد .

نامه‌اى پيگى از اعراب

پانزدهم مارس ۱۹۳۰

آقا ، نامه شما مسرت بزرگى در من ايجاد كرد ، زيرا از خلال
آن دريافتم كه دردنيائى شما هم مردانى هستند كه با خوشبيني تمام آرزوى
حل مشكلات كنونى را بطريق مسالمت آميز و لايق دولت دارند . من
معتقدم كه اين مشكلات پيش از اينكه واقعيت خارجى داشته باشند ،
جنبه روانى و داخلى دارند ، و نيز عقیده دارم كه اگر هر دو طرف با
خوشبيني و صفا روبرو شوند ، حل آنها بسيار آسان خواهد بود . چيزى
كه وضع كنونى را آنقدر نامساعد مى نمايد ، اين حقيقت است كه اعراب
و يهوديان در مقابل دول ذيمدخل ، بعنوان دو خصم با هم روبرو ميشوند .
اين وضع شايسته ، هيچكدام از دولت نيست و راه علاج آن يافتن

واسطه‌اى است كه هر دو بر روى آن توافق كرده باشند .

حال بشما معروض خواهم داشت كه نظر من در مورد حل مسايل
كنونى چيست ، ولى تكرر مى كنم كه اين مطالب فقط نظر شخصى منند
كه با هيچكس در خصوص آن بحثى نكرده و آنرا درجائى طرح ننموده‌ام .
اين نامه را از آن جهت بزبان آلمانى نوشتم كه خودم بخوبى قادر
بنوشتن آن به انگليسى نيستم ، و از طرفى ديگر ميخواهم تمام مسئوليت
آنرا شخصاً بعهده داشته باشم و اطمينان دارم كه شما هم يك يهودى مورد
اعتماد خود را كه بزبان آلمانى تسلط داشته باشد ، براى ترجمه آن
پيدا خواهيد كرد .

يك انجمن سرى و خصوصى بايد تشكيل دهيد كه اعراب و يهوديان
هر کدام چهار نماينده مستقل و جدا از عموم احزاب سياسى ، در آن داشته
باشند . اين چهار نماينده بقرار زير انتخاب خواهند شد :

يك دكتور - بنمايندگى از طرف تمام مؤسسات پزشكى ، يك وكيل
دادگستري - بنمايندگى و كلاو قانون دانان . يكتقر نماينده كارگران
منتخب از طرف واحدهاى تجارتي و اقتصادى . يكتقر روحانى بنمايندگى
طبقه روحانيون .

اين هشت نفر هفته‌اى يكبار انجمن مى كنند ، اينان بدون آنكه
دفاع از طبقه يا تترهاى مخصوص بخود ، يا علائق ملي را بعهده بگيرند ،
از روى هشياري و وجدان ، تا در قوه دارند ، بخاطر سعادت همه جمعيت
كشور خواهند كوشيد . تصميمات آنها بايد سرى باشد و عموم آنها از اين
كه اطلاعى در خصوص تصميمات خود بكسى بدهند اكيداً ممنوعند ،

حتی به نزدیکان خود ، وقتیکه تصمیمی روی هر موضوع بمرحله‌ای رسید که از هر طرف اقلاسه نفر با آن موافقت کرد ، میتوان آنرا منتشر نمود ، ولی تحت عنوان تصمیم انجمن ، اگر یکی از افراد سر بمخالفت برداشت میتوان آنرا از انجمن معاف کرد . ولی این معافیت با و اجازه ابراز هیچگونه اطلاعی در خصوص مطالب مطروحه نمیدهد . اگر یکی از اعضای منتخب بطریق فوق ، از یکی از راه‌های متخذه از طرف انجمن ناراحتی بود ، می‌توان نمایندگی او را بشخص دیگری تفویض نمود . گرچه این انجمن قدرت اجرایی معین و مصرحی نخواهد داشت ، با وجود این قبل از اینکه قیم‌های بین‌المللی بتوانند غبار اختلافات سیاسی خود را از آن بزدایند ، بهمه اختلافات سروسامانی خواهد داد .

مسیحیت و یهودی‌گری

اگر کسی یهودی‌گری را از انبیاء و مسیحیت را چنانکه عیسی اندیشیده ، از تمام منافات لاحق ، مخصوصاً از آنچه که بعداً بآن افزوده اند پاک کند ، چیزی باقی خواهد ماند که الحق سزاوار آنست که همه دردهای اجتماعی بشر را درمان کند .

این وظیفه هر انسان خوش نیت است که تا درقوه دارد و بسهم کوچک خود ، دراعتلاء و احیای این آموزش خالص بکوشد . و اگر کسی يك جهاد واقعی در این طریق نمود و پایمال معاصرین خویش نگردید ، میتواند خود و اجتماع خود را خوشبخت بداند .